

نقطه

شماره ۱ سال اول، بهار ۱۳۷۴

سالی که گذشت ناصر مهاجر • هنوز هم دختر رحمان با یکا تب سه ساعته می‌میره • مسعود نقره‌کار • مشکل جمعیت و مسئله زن -
ممتاز متین • الجزایر در بروج آتش و خون - خسرو آشتیانی • بحران مکزیک... - کارلوس فونتنس • مارکس اندیشمند آزادی - ناصر
اعتمادی • اسلام موجود، اسلام موعود - باقر مؤمنی • زنان با حجاب و بی‌حجاب - اردشیر محمصی • دربارهٔ قربانیان خشونت - فرهاد
سرداری • در تباهی - حسین دولت‌آبادی • بازگان، آئینهٔ اوج و افول بورژوازی ملی ایران - تراب حق‌شناس • بزرگمردی چو مهر داد بهار -
هرمز مرادک • گزارش یک جنایت - ناصر مهاجر • نامه به تسلیمه نسری - نعمت آرم • تأملی در "حقیقت ساده" - شهلا شفیق • و...



نقطه "محل تلاقی دو یا چند خط است. پس نه تنها از گرایش‌ها و خط‌های گوناگون جنبش آزادی‌جو و ترقی‌خواه استقبال میکند، بلکه وجود این گرایش‌ها و خط‌ها را علت وجودی خود می‌داند.

نقطه‌گذاری روی حروف، به معنای روشن کردن ابهام‌ها و خواناکردن حرف‌های ناخواناست. اصطلاح فرانسوی "Mettre le point sur le 'i'" و یا اصطلاح "وضع النقط علی الحروف" که به معنای روشن کردن حروف در خط فارسی و عربی است، اهمیت نقطه را در نگارش نشان می‌دهد. بدان امید که "نقطه" در خدمت روشنی بخشیدن به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما باشد.

– اصطلاحاتی چون نقطه‌آماز، نقطه‌انکاء، نقطه‌نظر، نقطه‌عطف، نقطه‌جوش، نقطه‌تعادل و... نشانگر باری است که "نقطه" بر دوش دارد.

– نقطه بادآور ذره هم هست. اما ذره هم به نوبه خود کم چیزی نیست، به مصداق آنکه: "ذره ذره جمع گردد، وانگهی دریا شود".

– امیدواریم "نقطه" در آسمان مه‌آلود امروز، نقطه روشنی باشد و به تعبیری که در شعر ماندگار "عقاب" آمده از تسلیم و گند و مردارخواری به دور ماند:

شهر شاه هوا اوج گرفت	خلق را دیده بر او مانده شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد	راست با مهر فلک همسر شد
لحظه‌ای بعد بر آن لوح کبود	نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود

نقطه

تشریح سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
مدیر مسئول: بهزاد لادین
بر دبیره: ناصر مهاجر
زیر نظر: جنت تحریریه
مسئول نشر: کریم صادق
صفحه آرشیو: علیرضا یاری

نقطه

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا:

Noghteh
P.O.Box 8181
Berkeley, C.A. 94707 U.S.A

نشانی پستی در اروپا:

Noghteh
B.P. 157
94004 Creteil Cedex, France

حساب بانکی:

Noghteh
Account No. 139299
Cooperative center Federal
Union
P.o. Box 248
Berkeley C.A. 94701-0248
U.S.A

تلفن و فاکس:

510 - 763 6220 U.S.A

E - Mail: NOGHTEH

قیمت برابر ۶ دلار آمریکا



طرح روی جلد: اودشیر محمدرضا

- | | |
|----|--|
| ۴ | سالی که گذشت |
| ۱۳ | تراژدی بهداشت و درمان در ایران و... |
| ۱۸ | مشکل جمعیت و مسئله زن |
| ۲۵ | الجزایر در بیزخ آتش و خون |
| ۳۱ | چین ها، برده می سرکتی |
| ۳۳ | بحران مکزیک بحرانی سیاسی است... |
| ۳۵ | مارکس اندیشمند آزادی |
| ۴۰ | رن در اسلام |
| ۴۳ | اسلام موجود و اسلام موعود |
| ۴۷ | نوطه گیری مدرس و خلق قاجار از سلطنت |
| ۴۹ | زنان باحجاب و بی حجاب |
| ۵۲ | درباره فریادنان شکنجه |
| ۵۵ | در نهای |
| ۵۹ | بازرگان، آئینه اوج و افول بورژوازی علی ایران |
| ۶۷ | بزرگمردی چو مهرداد بهار |
| ۷۰ | گزارش یک جنایت |
| ۷۷ | نامه به تسلیحه نرسین |
| ۸۱ | سینما، سانسور و دولت زلین |
| ۸۵ | تأملی در "حقیقت ساده" |
| ۸۷ | کتاب های تازه |
| ۸۸ | زندگی مردم از زبان رسانه های دولتی |

سالی که گذشت

ناصر مهاجر

اقتصاد ایران در لبه پرتگاه

وضع بازار به گونه‌ای است که هر صافتی باید از فروشنده‌گان عمده قیمت را بگیریم، چرا که وضع کالا مثل بازار ارز شده است و مرتب در نوسان است و این نوسان همیشه سیر صعودی دارد (۱).

حذف سوبسیدها و افزایش قیمت‌ها اما به معنای افزایش دستمزدها نبود. کارندها و کارگرها، بیش از پیش قدرت خرید خود را از دست دادند، تنگی دست‌تر شدند و برای گذران زندگی به کارهای دوم و سومی رو آوردند و این در حالی بود که بسیاری از واحدهای تولیدی به حالت تعطیل یا نیمه‌تعطیل در آمده بودند. چه شرکت‌های تولیدی و چه کارخانها و صنایع وابسته به مواد وارداتی را تحلیل برده بود و این‌ها ناچار شده بودند که کالای کمتری وارد کنند، پول بیشتری بپردازند، بر خنوب بیکاران بیافزایند و نیز، بر قیمت فرآورده‌هاشان که برای مصرف داخلی بود، تورم بیشتری شد و سرمایه‌گذاری در زمینه‌های تولیدی کمتر و کمتر. هرج و مرج اقتصادی فزونی می‌شد. واردات که رو به فرود گذاشت، تب صادرات شدت گرفت، صادرات هر چیزی! که سودش به بانک‌های خارجی سپرده می‌شد و در سود ناچیزی از درآمدش در بازار داخلی به گردش در می‌آمد. حجم نقدینگی باز هم زیادتر شد و این به نوبه خود نرخ تورم را بالاتر برد. کم‌کمک دولت دست‌یازچه شد، مهار اقتصاد کشور از گش بیرون رفته و در بن‌بستی سخت گرفتار آمده بود. به چاره‌اندیشی افتاد. سیاست‌های دیگری بکار بندد و سیاست تعدیل اقتصادی راه ولو موقتاً، به کنار نهاد. این سیاست نه توانسته بود تورم را مهار زند، نه نرخ رشد نقدینگی را پائین آورد، نه ارزش ریال را افزایش دهد و نه نرخ برابری دلار را کاهش. در کار خصوصی‌سازی و جلب سرمایه‌های خارج از کشور هم توفیقی نیافته و بدهی‌های کمرشکن خارجی به ارمغان آورده بود. فقر و تنگ‌دستی زیادتر می‌شد. فاصله میان طبقات فرودست و فرادست نیز، وضعت، انفجارآمیز می‌نمود و انتخاب چندانی پیش رو نبود. دولت حتماً نمی‌توانست به سر وقت بانک‌های خارجی و مؤسسات مالی بین‌المللی رود؛ چون در کار بازپرداخت بدهی‌هایش فرومانده بود. درآمد نفتش کمتر شده بود. ذخیرهٔ اندک ارزی که در خزانه داشت وادارش ساخت که در سیاست "درهای باز" هم یازاندیشی کند؛ از میزان واردات بکاهد و ساز و کار "تنظیم بازار" را در دستور بگذارد. اما این امر مورد پسند جناح بازار و "تجار عزیز" نبود که در سال‌های اول انقلاب به سرمایه‌های هنگفتی دست یافته بودند. این‌ها که محدودیتی را در امر تجارت و واردات و صادرات نمی‌پذیریدند و دخالت دولت را در اقتصاد بر نمی‌تابند، واکنش نشان دادند. سیاست پولی رئیس بانک مرکزی را زیر پرسش بردند، به وقت نكشودن اعتبار برای کالاهای اساسی را میانه قرار دادند و زمینه واژگونی عدالی را فراهم ساختند (۱۰ و ۱۱).

بورسی دوباره نابامانی‌های کشور، به معنای ریشه‌یابی دقیق و تغییر بنیادی سیاست اقتصادی نبود. دولت بی‌کفایت حتماً اگر کیفیت و کمیت بحران را درست درمی‌یافت، کاری از دستش ساخته نبود. با ساده‌انگاری ابلهانه و ابله‌نویسی‌های گروانی لجام‌گسیخت را ناشی از سوءاستفادهٔ سرمایه‌داران (۱۲) می‌انگاشت و دست‌بالا رضایت می‌داد که «بعضی دستگاه‌های دولتی نیز گرانفروشی می‌کنند» (۱۳). نقطه‌نظر دولت را، منجم‌تر از هرکس خود رقت‌جاتی بیان داشت:

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. و سال ۱۳۷۳ با گرانی هولناکی آغاز شد. بر خلاف معاصبات کارشناسان اقتصادی رژیم، قیمت نفت بالا نرفت. ارزش ریال که فرار بود بر اثر تسهیلات دولت رفتمجانی و طرح یک سرخی کردن ارز افزایش باید، باز هم بیشتر افت کرد. دلار اما خیز تازه‌ای برداشت و انفار گیکته پیش ناخت. شب عید نوروز ۲۳۰ تومان بود، اردیبهشت به ۲۵۷ تومان رسید. افزایش قیمت دلار، البته این بار زیر سر "تورپیست‌های اقتصادی"، "دلالتان ارز" و "گردانندگان بازار میاه" نبود؛ به ابتکار دولت بود و در راستای حذف سوبسیدها و بخشی از برتانه "تعدیل اقتصادی". ابتدا اداره گمرک کرایه هر کیلو بار را افزایش داد (۱). پس از گمرک، اداره پست، قیمت مرسولات پستی را دو برابر کرد (۲). سپس قیمت بطحاهای اتوبوس شرکت واحد و قطارهای راه آهن بالا رفت؛ و آنگاه نوبت افزایش قیمت شکر و روغن نباتی رسید و سایر جنس‌ها (۳). افزایش قیمت‌ها به حدی چشمگیر و غافلگیرکننده بود که سر و سسای جناح‌های مستضعف‌پناه حکومت و رقیبان دولت را هم درآورد:

«این سالیانه ناخوشایند افزایش قیمت‌ها که متأسفانه عمدتاً توسط مؤسسات و شرکت‌های دولتی به آن دامن زده می‌شود، تا چه وقت ادامه خواهد داشت؟ طبیعی است که دولت از مردم انتظار داشته باشد، سختگیری‌های درون بازسازی را تحمل کند و در برخورد با مشکلات صبر داشته باشد... اما مردم انتظار ندارند که دولت هزینه‌های گرفت دستگاه‌های تحت مدیریت خود را از طریق افزایش نامعقول قیمت‌ها تعیین نماید و با فشار آوردن به گرده مردم، بیجان کار افتاد آریز بدهد...» (۴).

روزنامهٔ سلام فرارش رفت و نوشت:

«دو روز بر تورم و گرانی افزوده می‌شود و قدرت خرید مردم پائین می‌آید. آیا آیندهٔ انجمن‌آمیز این وضع را دولت پیش‌بینی کرده است بیشتر مردم مستضعف جامعه از با درآمده‌اند» (۵).

دولت درمانده بود. با کمتری بودجه‌ای سنگین و ذخیرهٔ ارزی رو به پایان، اتمان آورده بود که اگر دستورالعمل‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به کار بندد، می‌تواند بر بحران مالی‌اش چیره شود و گرایش تهرقناتی در اقتصاد ایران را متوقف کند. و یکی از راه‌های چیرگی بر بحران مالی، افزایش قیمت کالاها و خدمات شرکت‌ها و نهادهای دولتی و نیمه‌دولتی بود. هم از این‌رو، وزیر اقتصاد محمدخان در خردادماه اعلام کرد:

«۶۰٪ فعالیت‌های اقتصادی ما از مالیات معاف می‌باشد و از جمله آب، برق و گاز و ارتباطات و نفت... و کلیهٔ معافیت‌های مالیاتی این خدمات حذف می‌شود یا به سفر می‌رود» (۶).

پس در چلهٔ تابستان "سوبسید آب" را حذف کردند و قیمت آنرا را بالا بردند (۷). رئیس کمیسیون بهداشتی و بهزیستی مجلس شورای اسلامی هم اعلام کرد قیمت دارو دو برابر می‌شود، چرا که «ارز در نظر گرفته شده در بودجه سال جاری برای دارو تقریباً ۴۰٪ نیاز داخلی را تأمین می‌کند» (۸). در این زمان، یک دلار به ۲۷۵ تومان به فروش می‌رسید!

افزایش قیمت کالاها و خدمات دولتی بر نرخ رشد تورم تأثیر می‌گذاشت و افزایش سایر کالاها را موجب می‌گشت. قیمت‌ها به شکل سرسام‌آوری زیاد شد، با آهنگی سرگیجه‌آور. یکی از دست‌اندرکاران بازار می‌گوید:

در یک سال، دوسوم ارزش خود را از دست داد و این بر نرخ تورم افزود (۱۹). بر فقرزدگی جامعه هم، که دیگر بیداد می‌کرد، 'اسلام'

وضعیت اقتصادی کشور را در پایان سال ۷۳ چنین ترسیم کرد:

... فقر، ورشکستگی، ایجاد عدم تعادلهای حاد، تشدید وابستگی، تورم نجومی گریخته، ایجاد آینده‌های نامعلوم، بی‌انگیزه کردن مردم... (۲۱).

و گویمان بین‌المللی نوشت:

میلارد کلی به استثنای چند صد نفر از نوجوانان کشور، مردم عمدتاً در برابر منکرات اقتصادی کشور بی‌سناک هستند (۲۲).

مرکز تحقیقات کشاورزی و برنامه‌ریزی اقتصادی جمهوری اسلامی هم فاش کرد که:

... یک چهارم کودکان زیر ۵ سال در اثر سوءتغذیه رشد کافی نمی‌کنند (۲۳).

این تیره‌روزان به ختم همه فرزندان کارگران و کارمندان ایران نیستند. اما بی‌شک شمار شایان نوجویی از آنان فرزندان خنوق‌گیرانند که ۶۰٪ جامعه را تشکیل می‌دهند. به این‌ها بیش از سایر طبقات و اقشار اجتماعی در جمهوری اسلامی ستم شده است. این‌ها که نه درآمد ثابتی دارند و نه، جز نیروی کار، چیزی در چنته، زیر چرخ دنده‌های اقتصادی ک بیابانی ندارند و کار و تولید را در بیشترین حالت در رده دوم اهمیت می‌شمارند، خود و خیربر شده‌اند. به شدت دست‌تنگ و دچار مسکنت و محرومیت و عدم امنیت. نشانی هم از بهبود وضعیت‌شان به چشم نمی‌آید. به ویژه آنکه با کاهش ارزش دلار در مقیاس جهانی که به معنای ارزش کمتر برای کشورهای جهان سوم است، درآمد نفت باز هم بیشتر کاهش خواهد یافت و زندگی مردم را سخت‌تر خواهد ساخت.

در جمهوری اسلامی وضعیت نیروهائی که دستی در تجارت ندارند، در مان‌ناپذیر است، چه ساختار اقتصادی بر بنیاد تجارت است و سوداگری. اگر نمی‌توانند بحران اقتصادی را تعدیل کنند و از وخامت بیشتر وضعیت جلوگیری نمایند، اگر مدیریت ندانند، اگر نمی‌توانند از دانش کارشناسانه‌ای که در اختیار دارند برای به میان‌رساندن اقتصاد سود جویند، اگر هنوز پس از ۱۶ سال استراتژی اقتصادی‌شان ناروشن است، اگر تغییرهای عمده اقتصاد از نرخ تورم تا نراز بازرگانی خارجی نامعین است، اگر حجم نقدینگی پیوسته افزایش یافته است، اگر در امر تولید بی‌کفایت‌اند و کاروان و کارآه نیستند، اگر فساد در تاروپود نظام تنیده است، اگر نرخ دلار بیشتر و بیشتر شده است، بدین سبب است که در ایران تجارت است که حکومت می‌کند و تاجرپیشگان. این‌ها وقتی هم که از فرایند خصوصی‌سازی پشتیبانی می‌کنند، بیش از آنکه برای ایجاد تکان و تحولی در ساختار اقتصادی کشور و تقویت صنعت باشند، برای رونق بخشیدن بیشتر به تجارت است و دادوستد و تجارت فرهنگ، ویژه خود را دارند. برنامه تعادلسن، در لحظه زیستن و در پی سودهای آسان بودن!

انفجار در حرم امام‌رضا

در نیمروز ۳۰ خرداد امسال، بمب قدرتمندی در حرم امام هشتم شیعیان منفجر می‌شود. آن روز، روز عاشورا بود و حرم پُر از زیارت‌کننده، بمب را که گفت می‌شود ۵ کیلو وزن داشت، در پای یکی از ستون‌های نزدیک مسیر کار گذاشت بودند؛ در قسمت زنان. به این دلیل بیشتر کشته‌شدگان و زخمی‌ها را زنان و کودکان رقم می‌زنند. بنا به آخرین آماري که مقامات جمهوری اسلامی دادند، ۲۵ نفر به شکلی دلخراش کشته و ۷۰ نفر زخمی شدند (۲۴).

ساعتی از این جنایت هولناک نگذشته بود که 'ایرنا'، بنگاه خبر جمهوری اسلامی، مسئولیت انفجار را به حملات سازمان مجاهدین خلق گذاشت و اعلام داشت که یکی از افراد این سازمان در تماس

... تولید را سامان داده‌ایم... و مستخترین مرحله نیز این بود که تولید شکل بگیرد... بارها به ایرانیان توزیع گفتیم... باید خودشان را برای یک توزیع عادلانه آماده کنند. برای این منظور، چند چیز نیاز بود. یکی زمینهای اجتماعی روانی آن و شرایط اجتماعی، دیگری دفتر ۱۹۵... در دیت اول می‌باشد... تنها کاری که باید شروع کنیم، این است که مقررات عادلانه‌ای بنویسیم برای مسئولانی که قیمت‌ها را مراعیت نمی‌کنند، درجا متوایم آنها را جریمه کنیم و تنبیه... (۲۵).

خودشان باعث و بانی گرانفروشی بودند و عمده‌فروشان کالاها از خودشان و دم از مبارزه یا 'ظلم مخافعی' بنام گرانفروشی می‌زدند و به 'سودجویان' و 'عوامل مخرب' و 'اخلال‌گران اقتصادی' اخطار می‌دادند؛ با علم کردن 'تمزیرات اقتصادی' و کسب‌داشتهن گروه‌های بازرسی ویژه، در حقیقت می‌خواستند جلوی گرانفروشی خرده‌فروشان را بگیرند. طرحی هم برای نظارت بر بازار و نظام‌دهی به قیمت‌ها در دست داشتند که هسته مرکزی‌اش برچسب‌گذاری بر کالاها بود. برای نظارت بر بازار ارز، رئیس جدید بانک مرکزی در ۲۵ مهر اعلام کرد که 'شمار معاملات ارزی خارج از سیستم بانکی و صرافی‌های رسمی غیرقانونی است' (۲۶). پیوسته بود. دلار در آخر آذرماه به ۲۴۲ تومان رسید. قیمت ارزهای دیگر هم در حال افزایش بود. قیمت اجناس، از هر دست، هم. بحث گرانی انرژی و مواد سوختی که در گرفت، قیمت کالاها باز اوج گرفت. نهادهای و ادارات دولتی که از یک‌جانبه‌ی پیش 'خودگردان' شده بودند، و موافق به تامین مخارج خود، به افزایش قیمت‌ها دامن می‌زدند. میزان تورم به ۵۰٪ رسید (۲۷). کمبود کالا، در همه زمینه‌ها به چشم می‌خورد، بیکاری، اقتصاد جامعه را در لبه پرتگاه قرار داد. در پایان دسامبر، دلار به ۳۰۰ تومان رسید.

ناخبرستدی هنگامی از وضعیت اقتصادی که به شکل انتقادهای اعتراض‌ها، اعتراض‌ها و اغتشاش‌ها بازر می‌شد، دولت را باز به سازندیشی واداشت و در انداختن سیاست‌هایی تازه برای تخفیف بحران و پیشگیری انفجار، چاره‌جویی‌ها، این بار نیز سطحی بود و سخت‌تنگ‌نظرانه و خودمحورینانه. برای کاهش هزینه‌های جاری، کاهش شمار حقوق‌بگیران دولت و کارمندان بخش عمومی را در دستور گذاشتند. از بودجه وزارتخانه‌ها بیشتر کاستند و در شرایطی که بزرگترین اختلاس‌ها صورت می‌گرفت توصیه کردند که از ریخت‌وپاش و حیف‌ومیل بیت‌المال پرهیز شود! برای افزایش درآمد دولت، به 'اصلاح نظام جمع‌آوری مالیات' پرداختند و برای دریافت مالیات‌ها، کارزار تبلیغاتی تازه‌ای به راه انداختند. برای پیشگیری از رشد بیشتر قیمت‌ها، چند قلم کالا را هم مشمول طرح قیمت‌گذاری کردند و تعزیرات حکومتی، برای 'محتکران' و 'تورویست‌های اقتصادی' نیز خط و نشان کشیدند و مجازاتشان را اعدام گذاشتند، برای آنکه روند رو به رشد کمبود و نبود کالاها را کند کنند. صدور برخی کالاها چون گوشت و تخم‌مرغ را ممنوع کردند (۲۸) و این اقدام را با تبلیغات هم‌چانبه‌ای در ضرورت 'فرهنگ صرفه‌جویی' و دست یافتن به 'الگوی مصرف'، توأم ساختند. واردات را هم کاهش دادند که به معنای توقف یا تعدیل حرکت واحدهای صنعتی و کشاورزی بوده است (۲۹). برای صرفه‌جویی بیشتر ارز، بازرپرداخت بدهی‌های خارجی‌شان را که به ۳۴ میلیارد دلار سر می‌زند به تهریق انداختند. معدومیت‌هایی نیز برای خروج ارز بوجود آوردند. مقررات تازه ارزی و بخشنامه‌های ضدتورویست‌بانک مرکزی برای کنترل ارز اما، نابسامانی را بیشتر کرد و کار را بجائی رساند که سهمیه ارز مورد نیاز حمل‌ونقل یک، چندی پرداخت نشد و شرکت‌های کشتی‌رانی دچار نودسر شدند و عرضه کمتر و قیمت‌ها بیشتر گشت. اقدامات نیم‌بندشان برای به کنترل درآوردن ۳ تا ۵ میلیارد دلار ارزش خارج از کنترل، به وخامت اوضاع افزود. دلار در اوایل ماه اسفند به ۴۵۰ تومان رسید و به این ترتیب ریزش

در مسجد مکی زاهدان به تبرا بر سه را به گردن نموی گذاشتند. بدین ترتیب در اوست در منتهای ناپاکشان را بشورند و پاکوب، که هوای اعلی باشد را در بر و شولستان روابط حستهای با آنها هستند. این بناهتیه است. که آتش گدوردها را داین می زنند و شیعه و سنی را به جان هم می اندازند. مسجد مکی و زیارتگاه دیگری را به خون و آتش می کشند و وادرد می کنند که بی گناهند و گناهکار، تیگری است! و چون همیشه، در پایان این ناپیش هم قهرمان اول را سربه نیست کردند.

آمزش دین و دولت و پاکیری دولتی دین سالار و پافشاری بر اجرای قوانین شرع و احکام الهی، و سیاه کاریهایی که بنام دین به انجام رسیده، چنان وضعیتی را بوجود آورده که حرم امام رضا و یکی از مهم ترین زیارتگاه های شیعیان منقور می شود و آب از آب نکلان نمی خورد. چنین چیزی پیشتر در جامعه به دیده نبوده بود.

در "تقریب ادیان الهی"

اقلیت های مذهبی ایران، از آغاز انقلاب با نگرانی و دلواپسی آشکاری روند شکل گیری جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی را دنبال می کردند. از بهانه های بکنزیم که از اول برایشان شمشیر را از رو بستند. سابرین هم داستان پردازی ها و لاف زنی های جمهوری اسلامی را در مورد "تقریب ادیان الهی" و "آزادی مذاهب اصلی" یا باور نمی کردند و با با تردید ذق می کردند. چه، در جریان زندگی می دیدند که با انواع تبعیض ها و تضحیق ها روبرویند، و نمی توانند به تبلیغ و ترویج و تثلیف دین و ایمان خود بپردازند. هرگاه که دچار خوش باوری شدند و گمان بردند که زمینه برای اندک تغییر و تحولی مساعد شده و سخت گیری کسر و امکان حرکت بیشتر، سرشان به سنگ خورد و پس نشستند. رفتار حکومت با آن دست از رهبرانشان که نمی خواستند ابزار دست حاکمان ایران شوند، در خدمت پیشبرد اهداف و ایال آنها قرار گیرند و از فرصت های مناسب جهت بهبود وضعیت مردمانشان سود جویند هم به اندازه کافی آزار دهنده و نالیدکننده بود. و آنچه جمهوری اسلامی ایران، در تیرماه امسال به سر رهبران اقلیت های مذهبی کشور آورد، روزنه هر آید را بست.

در همان زمان که از "نوطه های دشمنان اسلام" برای تیره کردن مناقبات بیان شیعه و سنی داد سخن می دادند، به یکباره امام جمعه سنی مذهب بندرعباس، حاج محمد ضیائی ناپدید شد. شرح ماجرا را از نشریه عضو بین الملل می شنویم:

«حاج محمد ضیائی، ۵۵ ساله، یکی از رهبران مسلمان سنی بندرعباس بود که در شرایط مشکوکی درگذشت. ظاهراً او را برای بافرجونی، در روز ۱۵ ژوئیه گذشته به ستاد امنیتی لار در استان فارس احضار کرده بودند. پنج روز بعد، در روز ۲۰ ژوئیه جسد متده شده او در کنار آوسوبیلیش، در دشت شاه سلم، در ۲۰۰ کیلومتری لار پیدا شد. بنا به گزارش، سر جسد از بدن جدا شده و یک دست و پای آتم بریده شده بود. مقام های امنیتی، ظاهراً علت مرگ را به سائعه رانندگی مربوط دانستند (۲۱۸).

حاج محمد ضیائی تنها سرچع الیشی مذهبی نبود که در این ماه کشته شد. حکومت ایران، در تیرماه، چند کشیش مسیحی را هم کشت. و همه را به یک شکل، طاعلوپوس میکائیلیان، صدر شورای کشیشان پروونستان، در روز هفتم تیرماه ناپدید می بود (۳۰). چهار روز بعد، مقامات امنیتی جمهوری اسلامی، خانواده کشیش میکائیلیان را باخبر می کنند که او در یک خانه تجی با شلیک سه گلوله به قتل رسیده است (۳۱). سه روز بعد، جسد مهدی دیباج پیدا می شود. او که ۶۵ سال پیشتر به مسیحیت گرویده بود، در سال ۱۳۶۴ بازداشت شده، هشت سالی بدون حکم در زندان های جمهوری

دانشی با "ایرنا" مستورات این اقدام را به عیبه گرفته است. "ایرنا" افزود که تراکتهای مجاهدین هم در محل حادثه پیدا شده (۲۶). در ساعت ۱۹ همان شب رادیو "صدای جمهوری اسلامی" پیام خائنه ای را خواند: او هم این جنایت را به سازمان مجاهدین نسبت داد.

در اینکه جنایت شهید گاز مجاهدین نبود، تردیدی نبود. آنها در شانگاه همان روز ۳۰ خرداد، این کار را فوقاً محکوم کردند و چنانکه می شد حدس زد، به خود حکومت نسبت دادند.

گرچه احمدجتی امام جمعه موقت تهران و عضو شورای نگهبان پای اسرائیل و عراق را هم در این جنایت پیش کشید (۲۵) و امامی کاشانی از وجود رد پای "آمریکا و استکار جهانی" در برنامه ریزی این جنایت داد سخن داد، اما خط رسمی و عمومی حکومت این بود که مجاهدین را مستول و مجری این جنایت قلمداد کند، پیرامون این ماجرا گزارار تبلیغاتی گسره های به راه اندازد و از آن، جهت رسیدن به هدف های سیاسی اش بیشترین بهره برداری را کند: فرونشاندن کشمکش های فرماینده در دستگاه حکومتی، فشرده کردن صفوف خود در برابر خطرات احتمالی و شدت دادن به اختلاف سیاسی، در پهنه بین المللی نیز در تدارک تهاجمی همه جانبه علیه مجاهدین بود که برنامه جذب ایرانیان دورافتاده از سیاست را در دستور گذاشته بودند و سخت در تقلا ی جلب حمایت دستگاه کلبتون. این نکته را سرمقاله نویس رسالت، مطرح کرد:

«... اینها که در اروپا بریتانگ می دهند، یک مشت جرم جنائی هستند و باید از حادیق پاپس بین الملل دستگیر و به ایران بازگردانده شوند (۲۶).

برای تکمیل ستاریوی "جنایت مجاهدین در حرم امام رضا" بهرام عباس زاده و مهدی نموی نامی را هم دستگیر کردند و داستانی سرهم بندی کردند و به نقالی آن پرداختند که درون مایه اثر، این بود: مجاهدین یکی از اعضا، خود (نحوی) را مسئول بعب گداری در مسجد مکی کرده بودند که یکی از مسجد های مهم اهل سنت، زاهدان است. عباس زاده پس از دستگیری "قرار" می کند که مهدی نحوی در توجیه این مأموریت به او گفته بود:

«... یا شیعه به حادثه روز عاشورای شهید این مأموریت تو می تواند شروی برای دوگیری میان سنی و شیعه کشور باشد (۲۷).

سرخ ماجرائی که به شکلی واژگونه بیان شد، در همین جاست. انفجار بمب در حرم امام هفتم شیعیان، به احتمال بسیار زیاد کار سنی های واپسگرا بود. وایتگان جریانی موسوم به "سپاه صحابه" که لرازگاهش در پاکستان است و پایگاه چشمگیری در میان سنی مذهبان قشری پاکستان و افغانستان و تاجدی ایران دارد، "سپاه صحابه" پس از اینکه مسجد سنی های شهید به دستور دولت هاشمی رفسنجانی ویران شد و زاهدان پافخاست، اعلام کرد که دست به حرکتی ثلاثی جریانه خواهد زد. و زد، از این خبر، مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی آگاه بودند. شایعاتی هم پیرامون رابطه مجاهدین و "سپاه صحابه" پخش کرده بودند و از لول عطاالله ساجرائی آورده بودند که سازمان مجاهدین دبا گروه هائی مانند "سپاه صحابه" و فرقه افراطی وهابی مستقر در عراق، رابطه دارد (۲۸). مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی، از تضاد و تنش که در مناطق سنی نشین کشور میان حکومتیان و سنی ها جاری بود هم نمی توانستند ناآگاه باشند. تضاد روشنی که در این چند سال گذشته، بر بستر شدت یابی بحران اقتصادی اجتماعی و تبعیض ها و تضحیق های دم افزون "ولایت فقیه" علیه اقلیت سنی، به مرحله حادی رسیده بود، و به گمان ما، نمایشنامه ساخته و پرداخته مسئولین امنیتی جمهوری اسلامی با توجه به این مسائل تنظیم شده بود. در این نمایشنامه، نقش مجری انفجار حرم امام رضا و طراح توطئه ای که گویا قرار بود

شهر مرغ منطقه که از این حیث مقام سوم کشور را دارا می‌باشد، وجود سدها هزار دانش‌آموز و ده‌ها هزار دانشجو در دانشگاه‌های بسی همچون دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، همه و همه گویای انقلابیت و آشنایی‌های ارزشمند منطقه است (۳۷).

حاکمان قزوین برای رسیدن به خواست خود، به کوشش‌های دانش‌داری هم دست زدند. عریضه نوشتند، طوماری امضاء فراهم آوردند، به وقت بازدید روسای جمهور و مجلس اسلامی، امت حزب‌الله را واداشتند که به خیابان‌ها بیایند و با شعارهای حکم و کوبند خواران استقلال قزوین و استان شدن منطقه شوند (۳۸). نمایندگان‌شان را بارها و بارها به مذاکره با مقامات دولت مرکزی فرستادند و هیچ فرصتی را از دست ندادند که از تریبون مجلس درباره قدرت و امکانات قزوین داد سخن دهند و مخالفت با استقلال قزوین را مخالفت با رشد و توسعه آن وانمود کنند (۳۹). تشریفات شهر، «میتورد»، «حدیث قزوین» و «ولایت قزوین» هم پیوسته مقالاتی پیرامون این مسئله می‌نوشتند که «قزوین برای حفظ ارزش‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی خود می‌خواهد مستقل باشد» (۴۰) و...

کوشش‌هاشان بی‌نتیجه نماند. مقامات دولت قول مساعد دادند و لایحه استان شدن قزوین را به مجلس فرستادند. کمیسیون برنامه و بودجه مجلس هم در روز ۲۸ فروردین ۷۴ لایحه استان شدن قزوین را تصویب کرد و چندی بعد نیز «کمیسیون شوراهای امور داخلی» از این پس تا روز ۱۲ مرداد که روز رای دادن به لایحه استان شدن قزوین بود، جنبه‌وجوش چشمگیری منطقه را فرا گرفت. به برگزاری نمایشگاه بزرگ قزوین اقدام نمودند، که در جهت ارائه توانمندی‌های عظیم فرهنگی، اقتصادی، کشاورزی منطقه بود (۴۱). به روی ناپلره‌های کیلومترنمای جاده قزوین که از میانه شهر می‌گذرد و چراغ سبزها نام «استان قزوین» به چشم می‌آمد (۴۲)، چه تردیدی نداشتند که مجلسیان به خواست‌شان لبیک می‌گویند و رای مثبت می‌دهند (۴۳). از هشتم نهم مرداد، شهر را آژین بستند و خود را برای برپائی جشن و سرور آماده کردند (۴۴). چهارشنبه دوازدهم مرداد، شهر حالت هر روز خود را از دست داد. در خطبات بود. آیینش حادثه. گوش به زادیو داشت. اندکی از ساعت ۲ بعدازظهر نگذشته بود که در اخبار گفته شد:

«... در حله عذی امروز مجلس شورای اسلامی هم چنین بحث درباره لایحه تأسیس استان قزوین برای شور اول، ادامه یافت که پس از اظهارنظر نمایندگان مخالف، و موافق و توضیحات وزیر کشور رای گیری مغفی و با ورقه انجام گرفت و این لایحه با ۱۰۵ رای مخالف، ۱۰۳ رای موافق و ۶۱ رای مستح رد شد و به تصویب نرسید» (۴۵).

خبر غیرمنتظره بود و برانگیزاننده. مردم را به حرکت انداخت. شماری بسوی خانه «باریک‌بین» امام‌جمعه قزوین، براه افتادند. خیل عظیمی بسوی مرکز شهر و میدان ولی‌عصر، هم خشکین. امام‌جمعه از مردم خواست که خونسردی خود را حفظ کنند و خواهسته‌های خود را از طریق مراجع قانونی پیگیری نمایند. آیت‌الله باریک‌بین همچون طی صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: «حفظ نظم و قانون از واجبات است» (۴۶). روی سخنش با کسانی بود که دل خوشی از حکومت نداشتند و در مرکز شهر گرد آمده بودند. جمعیت که دم بدم بیشتر می‌شد، سرانجام سر به شورش برداشت. شورش خودانگیخته و خشونت‌آمیز؛ که نیروی محرکه و رهبری‌کننده‌اش جوانان بودند. این‌ها جمعیت را به راه انداختند. به سوی خیابان و طالقانی رفتند. سر راه «هر نوع ساختمان دولتی که وجود داشته» مورد هجوم مردم قرار گرفتند... دادسراها، بانک‌ها، شهرداری و دارائی» (۴۷). شیشه‌ای را سالم نگذاشتند و اداره دارائی و بسیاری از بانک‌ها را به آتش کشیدند (۴۸). به فروشگاه‌های دولتی

اسلامی پسر برده، سرانجام در ۲۲ آذر ۱۳۷۲ محاکمه و به جرم برگشت از اسلام و ارتداد به اعدام محکوم شده بود (۴۲). اما حکم را اجرا نمی‌کنند. کوشش‌های شبانه‌روزی همسپان مهر، رئیس شبانان انجیلی پروتستان ایران، و تماس‌گیری او با نهادهای کلیسایی و سازمان‌های حقوق بشری در اروپا و ایالات متحده و تبلیغات گسترده‌ای که در این‌باره شد. جمهوری اسلامی را وادار به آزادی کشیش مسلمان‌زاده مسیحی کرد! و این به بهائی گران تمام شد. به بهای جان هردوشان. چه، همسپان مهر را روز ۲۹ دی‌ماه در راه فرودگاه مهرآباد می‌ریزند و پس از پانزده روز جسدش را به همسر و چهار فرزندش باز پس می‌دهند (۴۳).

این بار هم حکومت به سرعت انگشت اتهام را به سوی مجاهدین نشانه رفت، چند زنی را فانیل کشیشان قتل‌داد کرد و دور جدیدی از «بازی سهم ساختن دیگران به جنایت‌هایی که خود مرتکب شده» را براه انداخت (۴۴). حکومت اما برای این جنایت‌هایش دلایلی قوی داشت. هر سه کشیش را خطرناک می‌پنداشت. چرا که نه اهل سازش بودند و نه حاضر به چشم فرو بستن بر نجایمی که بر جامعه مسیحیان ایران می‌رفت (۴۵).

کشیش همسپان مهر در آخرین اظهار نظرش برای بخش خاورمیانه حقوق بشر نوشت که:

«در سدهای اخیر مقامات ایران چندین کلیسای وابست به مذنب پروتستان را در نقاط مختلف کشور تعطیل کرده‌اند. تازه‌مسیحی شدگان شهرهای کرمان و کرمانشاه را شکنجه کرده‌اند و دو هفته پیش شان یک گروه کوچک چهل‌نفره مسیحی را از مشهد اخراج کرده‌اند» (۴۶).

درنگ بر این گفته‌ها به سرچشمه وحشت و نفرت حکومت از سه کشیش مسیحی راه می‌برد: برگشتن پاره‌ای مردم از اسلام و روی آوردن به مسیحیت، یکی دیگر از روندهائی است که پس از تجربه جمهوری اسلامی و در ضدیت با اسلام در ایران جا باز کرده است. جمهوری اسلامی با از میان برداشتن کشیشان می‌خواهد این روند را متروک کند و مسلمانان را از پیوستن به مسیحیت بازدارد. فرایندی که از سال ۱۹۹۰ و با بازداشت برخی از روحانیون مسیحی و بستن شماری از کلیساها و مدارس عیسویان شبانان شد و با کشتن کشیشان مسیحی وارد دورانی تازه.

شورش قزوین

مرداد، ماه شورش مردم قزوین بود. شورش که در چند سال گذشته، مانندش دیده نشده بود. در هیچ کجای ایران. حتی در مشهد. زمینه‌های سربرداشتن قزوینیان، همان زمینه‌هایی است که در همه شهرهای بزرگ و روبه‌رشد ایران، کم‌وبیش وجود دارد: گرانی، بیکاری، فخرزدگی، کمبود مسکن، کمبود وسایل حمل‌ونقل عمومی، کمبود امکانات بهداشتی و داروئی و درمانی، کمبود آموزشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی، نبود امکانات فرهنگی و ورزشی و تفریحی، به ویژه برای جوانان، آلودگی محیط زیست، بومی‌ریختگی بافت اجتماعی به علت روانه‌های مهاجرت از روستا و افزایش شکاف و تنش فرهنگی و طبقاتی و...

اما قزوین یک ویژگی مهم داشت. و آن اینکه قزوینیان می‌پنداشتند اگر از زنجان جدا و به استانی مستقل تبدیل شوند، و در تقسیم‌بندی‌های کشوری صاحب‌اختیار ثروت‌های استان‌شان، مشکلات‌شان کمتر و وضعیت‌شان بهتر می‌شود. به این نوه، سرمداران حکومت محلی هم دامن می‌زدند. می‌گفتند:

«... با وجود بحث قزوین و زمین‌های مرغوب و درجه یک و از آن، شهر صنعتی البرز با قریب به یک هزار کارخانه که بمناسبت نزد در کشور منحصر به فرد می‌باشند، میزان دامداری‌ها و تولید مرغ و

و تعدادی ها هم پروش و اجناسشان را به بازار بردند (۴۹). ستاد مرکزی سپاه پاسداران و ستاد نیروهای انتظامی هم از بخش مردم در ایام (مانند ۵۰). و آن هنگام که پاسداران به واکنش برآمده و دست به تیراندازی زدند. مردم چندین اتومبیل را به آتش کشیدند و سدها لایتنیک، سوزانند و سنگرها به پا کردند (۵۱ و ۵۲). در این هنگام، چه بسیار اتومبیل‌های پلاک زنجان که به کام آتش افتاد (۵۳). تیراندازی هم راه بجائی نبرد.

شب که به شیر آمد، مردم پراکنده شدند، میدان خالی برد، حریق و هم‌اوری نداشتند. امت همیشه در صحنه، در صحنه بود. در مسجد النبی بود. سردرگم، سرخورده و درمانده. وعظ و موعظه باندیان مدیرکل امنیتی سیاسی وزارت کشور که در ساعت‌های اول بعدازظهر به قزوین شتافت بود تا رهبری عملیات ضدشورش را بعهده گیرد هم، ثمری نبخشیده بود (۵۴). حالا پای منبر بهائیان وزیر کشور نشسته بودند که بران بود دلشان را دست آورد: «خواستنه‌های شما حق است و دولت به این خواسته‌ها واقف است... باید کوشش کنیم که خواست منطقی مردم قزوین از طریق قانونی تعقیب شود» (۵۵) و برای اعمال قانون هم ۲۰۰۰ نفر از نیروهای ویژه ضدشورش سپاه پاسداران را همراه خود به قزوین آورده بود. چه واحدهای لشکر زرهی قزوین، در سرکوب شورش مردم دخلتی نکرده بودند و بسیجی‌ها هم همراهی نکرده بودند (۵۶). پس از اول و قرارهای بشارتی، اما امت حزب‌الله خود را جمع‌چور و دستور را اجراء کرد: بستن جاده‌ها و راه‌های ورودی شهر (۵۷)، به بیهودگی. چه شورشیان نه در اندیشه یاری گرفتن از دیگر شهرها بودند و نه دیگر شهرها در فکر یاری رساندن به شورشیان. خبر شورش قزوین را پیش از خود شورش خفه کرده بودند. تنها خبرگزاری‌های خارجی بودند که تا حدودی مسئله را بازتاب دادند. با تابش آفتاب پنجشنبه، شهر به جنبه‌وجوش افتاد. جنبه‌وجوش یک روز تعطیل. مردم به سر کارهانشان نمی‌رفتند. به میدان ولی‌عصر می‌رفتند. حتی بازار هم بسته بود. اندکی از روز نگذشته، ۳۰ هزار نفری در خیابان‌های پیرامون میدان گرد آمده بودند (۵۸). رودرویشان اما نیروهای انتظامی را دیدند که از آنها می‌خواستند پراکنده شوند. پراکنده نشدند. پس از آن گاز اشک‌آور بود که به سوشان پرتاب شد، سپس تیراندازی شروع شد، و جنگ و گریز. مردم که اینک در گروه‌های کوچک به حرکت درآمده بودند، در سر راه، هر آنچه را که نشانی از حکومت داشت، به آتش کشیدند (۵۹). قزوین در آتش و خون بود و خبرش در جانی نبود.

اخبار ساعت دو بعدازظهر هم کلامی درباره شورش مردم قزوین نگفت. اما گفت:

... آقای بشارتی وزیر کشور لحظاتی پیش، در تماس با واحد مرکزی خبر اعلام کرد شهرستان قزوین از استان زنجان جدا و به استان تهران پیوست. (۶۰)

از این پس به شعارهای «بسته‌فروش نادان، گمشو برو از ایران»، «میوه نارسی نمی‌خوایم، رهبر یک‌دست نمی‌خوایم»، «شعار منه زنجان، نه تهران، قزوین یگانه‌استان!» هم افزوده شد (۶۱ و ۶۲). حرکت مردم اما دیگر رو به فرود بود. شب که دامن گشود، پاسداران شهر را در دست داشتند و در کار شکار رهبران شورش بودند. بیج، زبان باز کرده بود و در حال جشن و سرور شعار سر می‌داد: «آمریکا در چه فکریه، قزوین پر از بیجی‌ه!» و برای اولین بار، رادیو خبر را بکوش مردم رسانند. در اخبار ساعت ۲۴ و به شکلی تحریف‌شده (۶۳).

صبح جمعه «اوضاع قزوین به سبب استقرار نیروهای انتظامی در این شهر و اعلام دستور به هر گونه گردهمایی نا تأیید نامعین آرام بود. در بین سال‌ها زمان در آن که اکثر آنها را بر بیجی‌ها تشکیل می‌دادند، امروز در قزوین دست به

تظاهرات در میدان آزادی و در شهر و روستاها می‌کنند. (۶۴) ستاد مرکزی (۶۵). برای شورش و سرکوب، حکومت اسلامی قزوین در ساعات روزهای هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم و در ۱۰ مهر در قزوین‌های شرفی دستار زده، مردم را سوزاند و مشعل‌ها را سوزانی مردم می‌کشد. ۱۳ مهر ۱۳۸۰ و ۱۴ مهر ۱۳۸۰ زنی شهید (۶۵).

به ساد پس از شورش قزوین، مجلس شورای اسلامی قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن «مأموران انتظامی برای اعاده نظم و کنترل راه‌پیمایی‌های غیرقانونی، آموزش‌اندوز شورش و بلبلا، حق استفاده از سلاح را با دستور فرماتده دارند» (۶۶).

زن و نهادان اسلامی

روزی است فرانسه می "فیک، ارو" دو روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۱ (۲۱ دیویر ۷۲)، مساحبه مضمایی یا هاشمی رفسنجانی به انتشار رسانید. در این مساحبه خبرنگار فرانسوی از رئیس جدید اسلامی می‌پرسد: «آیا هنوز زنان زنکار در ایران سنگسار می‌شوند؟ و می‌شوند... نه، چنین چیزی در کشور ما وجود ندارد. این را برای ضربه زدن به ما دست کرده‌اند» (۶۷).

هاشمی رفسنجانی این سخنان را زمانی به زبان می‌آورد که موارد سنگسار دوباره رو به فروسی گذاشته است. یا دقیق‌تر بگوییم، زمانی که رسانه‌های حکومتی، دوباره بر آن شده‌اند که خبرهای مربوط به سنگسار "زنان" را بازتاب دهند (۶۸، ۶۹، ۷۰).

سنگسار هر چند یکی از وحشیانه‌ترین شکنجه‌هاست که بر سر زن ایرانی می‌آید، تنها شکنجه‌ای نیست که او می‌بایست تحمل کند. زندگی روزمره‌اش در جمهوری اسلامی و توهین‌ها و تحقیرها و تهمین‌های گوناگون، خود زجر می‌شمارد. سخت‌گیری رژیم برای رعایت حجاب روز بروز شدن، بیشتری یافته است. "حجاب برتر" یعنی چادر را دارند. در ادارات دولتی اجبار می‌کنند. سخت‌گیری رعایت حجاب منحصر به زنان نیست. امت حزب‌الله دختران کوچک را نیز آسوده نمی‌گذارد. تبلیغ حجاب کودکان همه‌جا به چشم می‌خورد و حکومت برای واداشتن دخترچه‌ها به رعایت حجاب و خواندن نماز، "یاوران معروف" را به مدارس گسیل می‌دارد. کار این گروه نوملهور، اسر به معروف و نهی از منکر است!

در برابر تمام اجبارها و محدودیت‌هایی که در حقوق فردی زنان به وجود آورده‌اند، "امیازاتی" نیز به آنان داده‌اند. برای کودکان و نوجوانان "جشن تکلیف" می‌گیرند و مسابقات قرآن‌خوانی و نهج‌البلاغه‌خوانی می‌گذارند. نوعروسانی که با کسک‌های "سخت‌متندان" نهادهای دولتی و شبه‌دولتی به "خانه یخت" رفته‌اند را روانه "اردوگاه‌های زبانی" می‌کنند تا "مادران فردا" را تربیت کنند و رشد و اصلاحی جامعه اسلامی را سبب‌تر سازند! در همین راستا، سیاست آبارتاید جنسی و زنانه... مردانه کردن اماکن عمومی را نیز یک روند به پیش برده‌اند و حد و سرزی در این کار نشانده‌اند: بیمارستان زنانه، سینمای زنانه، گنبرست زنانه، دانشگاه زنانه، بانک زنانه، قطار زنانه، اتوبوس زنانه، پارک زنانه، ورزش زنانه...

اما زنان ایرانی نشان داده‌اند که به سادگی تسلیم ستم‌کاری‌های حکومت قرون وسطایی نمی‌شوند. آنها به همانگونه که "بدحجابی" را در جامعه گسترش داده‌اند، از پیروی از مقررات آبارتاید جنسی نیز سر باز می‌زنند و هر روز مشکل جدیدی برای حکومت زن‌ستیز به وجود می‌آورند. آنها در این مبارزه و در راه احراز شخصیت لگدمال شده‌شان تنها نیستند. نه در ایران و نه در سطح جهان. فعالیت زنان آزادخواه جهان در اعمال فشار بر حکومت‌هایی که برای زنان محدودیت به وجود می‌آورند، روندی روبه‌رشد داشته است. آخرین نمونه‌اش "اتلانتا پلاس" (Atlanta Plus) است که به سمت زنان

فرضیات اروپائی و آمریکائی به وجود آمده و پامش این است: کشورهای چون ایران که حکومت‌هاشان آشکارا زدن‌سینزند و به تبعیض و تحقیر حقوق زن می‌پردازند نباید به سابقات لیبیک آتلانای آمریکا راه بایند (۷۱)!

نامه ۱۳۴ نویسنده

در بیست و سوم مهرماه ۱۳۴۴ نویسنده، شاعر، پژوهشگر و مترجم داخل کشور، دست به انتشار نامه‌ای زدند که در داخل و خارج از کشور، بازتابی گسترده داشت. این اقدام دلبرانه در وضعیتی صورت گرفت که جمهوری اسلامی در ننگنا قرار گرفته بود و از بیم پاک‌ری جنبش‌های اجتماعی به تشدید اختناق و سیاستی شهادتی روی آورده بود.

در داخل کشور، روزنامه‌های کیهان و جمهوری اسلامی، جنودار کاروان مهاجمین به ۱۳۴ روشنفکر دگراندیش شدند. و چون همیشه به دوختن پاپوش و نگاه‌دار کردن حیثیت نمی‌چند از سرشناس‌ترین آنها پرداختند. و این زمینه مناسبی برای آیت‌الله احمد جنتی به وجود آورد که از منبر نماز جمعه خط و نشان کشد و داد سخن دهد که:

... شما کسانی هستید که اگر آزادان بکارند، می‌خواهید کتابی

های غربی را بردارید ترجمه کنید. شما می‌خواهید غربی به آنگاه مردم بزنید، بر خدا خفته وارد کنید. بعد هم بجهید دست افراد کم‌سواد، بچه‌های روستایی، بچه‌های دبیرستانی، اینهایی که دوسه نخوانده‌اند. بچه‌های املاک‌شان محکم نیست... اینها را متراژن کنید. شما می‌خواهید شروع کنید... مردم اعتراض به فرمایشات شما ندارید... بچه‌های خردساله اسلامی را می‌خواهید... (۷۲)

در خارج از ایران هم نامه ۱۳۴ از بازتابی گسترده یافت و برانگیزاننده موجی از اعتراض به جمهوری اسلامی شد. به نام طیف بسیار گسترده روشنفکران ایرانی تبعیدی به حمایت از اقدام نویسندگان پرداختند، که شماری از اهل نظم کشورهای اروپا و ایالات متحده و نیز برخی از آزاداندیشان عرب به پشتیبانی از آنها برخاستند. نامه در صدها مجله و روزنامه منتشر شد و بعدها مقاله دوباره آن به انتشار رسید. فقط لوح آموخ پشتیبانی اما در آخرین کتک «انجمن بین‌المللی قلم» در پراگ به چشم آمد؛ جایی که شماری از پراگ‌زاده‌ترین روشنفکران جهان گرد آمده بودند و جملگی انزجار خود را از حکومت سانسور در ایران ابراز داشتند!

نامه ۱۳۴ نشر، اما، نه برای کس معینی نوشته شده و نه در آن چیزی از کسی درخواست شده بود. این نامه، یا به بیانی دقیق‌تر، بیانیه، شرح مبانی اعتقادی کسانی است که در شرایطی سخت و با همه محدودیت‌هایی که برایشان به وجود آمده، به کار نویسندگی خود پایبند بوده‌اند. این‌ها یادآوری می‌کنند که:

... حق طبیعی و انسانی و مدنی است که نوشته‌مان اعم از شعر یا داستان، نمایشنامه یا فیلم‌نامه، تحقیق یا نقد، و نیز ترجمه آثار دیگر نویسندگان جهان آزادانه و بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچکس و هیچ نهادی نیست (۷۳).

نویسندگان نامه همچنین، به آگاهی خوانندگان‌شان می‌رسانند:

... مشکلاتی که مقاله یا موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکانات فردی ما فراتر رود، ناچاریم به صورت جسمی منفی ما آن دوره شروع، یعنی برای تحمل آزادی اندیشه و بیان و نشر و مجاوره با مباحث، به شکل صحنی بگوئیم... حضور جسمی ما با هدف تشکل سازی نویسندگان ایران متضاد است (۷۴).

این‌ها، بر ابراهام بی‌پرده و سوزن‌زبان ۱۳۴ نیز است. نامه اما دربرگیرنده پیام‌های ضمنی و پوشیده نیز است. پیام‌هایی در رید

با نامه‌ای که هفتاد و یک نفر از ۱۳۴ نشر، اندکی پس از دستگیری علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به رئیس قوه قضائیه نوشتند و نگرانی خود را از نحوه دستگیری نویسنده و اعلام تعقیب‌انگیز خبر آن در یکی دو روزنامه ایران کرده بودند؛ این اقدام خودسرانه را «نشانه عدم امنیت حرفه‌ای نویسندگان کشور دانسته بودند» و خواسته بودند که هر چه زودتر وضع سعیدی سیرجانی «براساس موازین قانونی روشن و آزادی ایشان تأمین گردد» (۷۵). اینکه پنج ماه پس از فرستادن آن نامه و تحمل تهدیدها و توهین‌ها، هفتاد و یک نفر نه تنها به دفاع از عمل خود برآمده و بر موضع خود پای می‌فشردند، که بسیاری دیگر از روشنفکران دگراندیش را نیز با خود همراه و هم‌آهنگ کرده بودند و میانی عقیدتی حمایت از سعیدی سیرجانی را اعلام می‌داشتند:

... نویسنده در پی‌گونی مذاکره نقد و تحلیل آثار دیگران و

بیان عقایدات خویش باید آزاد باشد. همدلی و همدلی او در مسائل مشترک، اهل قلم به دهانی مسئولیت او در برابر مسائل فردی ایشان نیست. تبعیض در زندگی خصوصی نویسنده به ارائه نقد اثراتی، تعلق به دریم است و محکم شناختن او به دستاوردهای اخلاقی و عقیدتی خلاف دموکراسی و شئون نویسندگی است. همچنانکه دفاع از حقوق انسانی و معنی هر نویسنده نیز در هر شرایطی وظیفه‌ای است (۷۶).

طرح این نکات مهم، آنگاه به روشن‌ترین شکل ممکن، تنها بیان باور ۱۳۴ نشر به حقوق فردی انسان، آزاداندیشی و همبستگی سیاسی نبود. نشانگر نگرانی‌شان نسبت به سرنویست سعیدی سیرجانی هم بود که مورد اتهاماتی واهی قرار گرفته و با دستاوردهای اخلاقی و عقیدتی، شرکت در دادوستد مواد مخدر، «میتراژی» و «سکات اخلاقی» و همچنین بازی «ولوتیاد» با ساواک، و تماس با ضدانقلاب خارج، به زندان افتاده و از زندان نامه‌ای رندانه به «ازجوبی» دربرداشت نوشته بود:

... اگر دوستید سکا-ام کنید نگویید به جرم آزادی، به جرم

آزادی ما مسائل ساواک و سوا، به جرم مسائل سوا اخلاقی، به جرم تعهد به ساواک، به جرم نقیض شده، به جرم نقیض رفتاری و رفتاری ما از، به جرم تماس با سلطان‌نشینان و فرانسوی‌ها و سوسیالیست‌ها، اینها را نگویید که دهانی نداریم. فقط بگوئید سعیدی سیرجانی تپانش فراموشی بود، فراموشی و محمان، که همه اتهامات را دوسر دارد (۷۷).

نگرانی نویسندگان داخل کشور نسبت به سرنویست سعیدی سیرجانی، بی‌مورد نبود. چه، او زیر فشار دوندناک شکنجه‌های روحی و افتراهای بی‌شمارانه، ۴۵ روز پس از انتشار نامه ۱۳۴ نشر، چشم بر جهان فرو بست. در اسارت، و به تاریخ ۶ آذر ۱۳۷۳، مسئولیت این مرگ، برکنار از چگونگی آن شوجه جمهوری اسلامی است که نه حرمتی برای شان آدمی قائل است و نه محدودیتی در خرید کردن شخصیت مخالفش می‌شناسد.

سرنویست علی‌اکبر سعیدی سیرجانی گریه‌آور بود. گریه‌آورتر، سکوت ۱۳۴ نویسنده دگراندیش داخل کشور بود در مرگ همراه و هم‌زیم‌شان. اما سکوت آنها در برابر صدای برخی نشریات ویژه دگراندیشان داخل کشور، صدبار شرافتمندانه‌تر بود. هم آنها که این روایت را از مرگ سیرجانی به دست دادند:

... او را با آزادی سال جاری، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی نویسنده

با استفاده معاصر بر اثر سکته قلبی در بیمارستانی در تهران چشم از جهان فرو بست. دنیا به گراوغ، خیرگوازی جمهوری اسلامی و به نقل او در بررست تیم پزشکی معالج سعیدی سیرجانی، پس از سکته قلبی او در بیمارستانی، و همکاری‌های قلبی زبوی لازم برای نجات وی انجام شد. اما به رقم سرافت‌ها، ویژه پزشکی، اسپای نفسی، بعد

بحران مرجعیت یا بحران ولایت فقیه؟

از روز ۱۸ آذر ۱۳۷۳ که آیت‌الله گلپایگانی مرده، مسئله مرجعیت و تقلید، به مسئله میرم جمهوری اسلامی تبدیل شد. از دست رفتن این "عالم بزرگ" و آخرین آیت‌الله‌المعظمی زمانه، البته برای مردم شیعه ضایعه بود، اما فاجعه نبود. شیعیان در درازنای سده‌ها، بارها و بارها یا خلا، مرجعیت عام و تام روبرو شده بودند و بارها به شیوه سنتی گزینش اسلامی، یعنی بیعت یا یکی از چندین مرجع که صلاحیت فقهی و تقوایی اش ثابت شده بود، از پس مشکل برآمده بودند. اما با جمهوری اسلامی مسئله فرق کرده بود. شکل‌یابی نظام ولایت فقیه و درهم‌آختگی دین و دولت در نیادی یگانه، ایجاد می‌کرد که مرجع تقلید نه تنها در دیانت که در سیاست نیز سرآمد سایرین باشد و حافظ کیان نظام، مادام که خصی زنده بود، مشکلی در کار نبود. یا مرگ او، اما، نظام به مشکل افتاد. چه، کسی وجود نداشت که هم در حوزه سیاست صاحب‌اقتدار و اعتبار باشد و هم در عرصه دیانت از شروط مرجعیت برخوردار. آیت‌الله گلپایگانی که در دیانت "مرجع اعلی" بود، در سیاست کارهای نبود و آیت‌الله منتظری که پاره‌ای از شروط مرجعیت را داشت، از نظر سیاسی معضوب دستگاه بود. روحانیت حاکم اما در نماند. با سرهم‌بندی بزرگی، یک شب خامنه‌ای را به مقام آیت‌اللهی رساند و او را در مسند ولایت نشاند. چندان هم نگران مسئله مرجعیت نشد. چه، مرجع تقلید "اصح" و "اعلی" چون گلپایگانی وجود داشت که پشت و پناهشان بود. با این حال و برای محکم‌کاری، اراکی‌نومی را هم علم کردند که صدواندی سال از سنش می‌گذشت و هوش و حواسی برایش نمانده بود. رسالت اراکی این بود که جلوی بیک‌نازای احتمالی گلپایگانی را بگیرد؛ با مهر تأییدش، سیاست‌های حکومت را مشروعیت بخشد و به شکل‌های گوناگون زمینه‌ها انداختن خامنه‌ای را فراهم آورد؛ بعنوان مرجع تقلید شیعیان، بیهوده نبود که کارزار گشوده‌ای که برای تبلیغ مرجعیت خامنه‌ای پس از مرگ گلپایگانی آغاز شده، با استناد به گفته اراکی بود:

"... نکته تاریخی در تشریح آیت‌الله‌المعظمی اراکی خطاب به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد و آن تمیز "آیت‌الله" است، که بارها سنتی نشانگر پذیرش مرجعیت یک مرجع از سوی مرجع دیگر است. شاید بدانید در بین مراجع تقلید رسم نیست که به کسانی که هم‌تراز آنها نیستند آیت‌الله بگویند، حتی امام زاهد اروا قائم‌مقام خود، آیت‌الله منتظری، را هیچگاه "آیت‌الله" نخواند. به نظرم بر سلفان حضرت آیت‌الله‌المعظمی اراکی شکی نباشد که پس از ایشان، باید به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رجوع کرد." (۱۸)

حکومت، با هتیار و برنامه‌ریزی، دوران پس از مرگ اراکی را، از فردای مرگ گلپایگانی آغاز کرد؛ درست است که جامعه مدرسین حوزه علمیه تم اعلام کرد مسئله مرجعیت بعد از حضرت آیت‌الله‌المعظمی گلپایگانی در حضرت آیت‌الله‌المعظمی حاج شیخ محمدعلی اراکی منجم است (۱۸۲). اما این حرفها بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و برای حفظ ظاهر گفته می‌شد. بگذریم از اینکه کام دیگری در فرسایشی کردن مرجعیت در شیعه بود که انتخاب را به اختیار مومن می‌گذاشت. درون‌مایه فعالیت روحانیت حاکم در این دوره اما زمینه‌سازی مرجعیت خامنه‌ای بود و توجیه فقهی شروط مرجعیت متکی بر "فقه حکومتی" و مبتنی بر "مصلحت نظام" که با مرجعیت سنتی تفاوت‌هایی فاحش داشت. اگر در گذشته علم و عدل و تقوا و در یک کلام صلاحیت دینی و اخلاقی مجتهد بود اینک، صلاحیت سیاسی مجتهد بود که می‌بایست مورد توجه "امت شیعه" قرار گیرد. آنچه محمد بزدی رئیس قوه قضائیه در اولین نماز جمعه پس از مرگ گلپایگانی گفت، شایان توجه است:

"... مسئله تعیین مرجعیت، قبل از استقرار حکومت اسلامی، با بعد

از معنی وی محدوداً دچار ایست قلبی شد و دار فانی را وداع گفت." (۲۸).

دادگاه متهمان به قتل دکتر بختیار

سرانجام دادگاه متهمان به قتل دکتر شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه و رهبر "نخست مقاومت ملی ایران" و سرور کتبه دستیار او، در نیمروز ۱۱ آبان در پاریس تشکیل شد. در این دادگاه که ملنی بود و یک ماهی به درازا کشید، سه نفر در جایگاه متهمان نشستند. ملی و کیلی‌راد که همراه با محمد آزادی و فریدون پوراحمدی به شکلی مستقیم در قتل شرکت کرده بود. سمود هندی که سال‌ها ریاست دفتر خبر جمهوری اسلامی در فرانسه را عهده‌دار بود و در ندادگ این قتل دست داشت. و زین‌العابدین سرحدی که کارمند سفارت جمهوری اسلامی در سوئیس بود و به شرکت در کارهای تدارکاتی قتل متهم شده بود. اما متهم اصلی در این دادگاه، جمهوری اسلامی ایران بود. شاکیان خصوصی، با حمایت و مسئولیت سیاسی کوشیدند که این دادگاه را به تریبون برای افشاء ثرویس دولتی جمهوری اسلامی تبدیل کنند و در این کار تا حدودی موفق بودند. نه تنها ریزترین نکات این قتل نجیع در جریان کار دادگاه روشن شد، بلکه تلاش‌های حکومت ایران برای بین بودن عناصر اوپوزیسیون فاش گردید و گوشه‌هایی از عملکرد شبکه ترور جمهوری اسلامی از پرده بیرون افتاد. حکم دادگاه اما، نمود دیگری از سیاست کژدارومریز دولت‌های غربی نسبت به جمهوری اسلامی است. دادگاه، سرحدی‌زاده، عامل رسمی دولت ایران را به بیانه "ناگانی بودن دلایل" تبرئه کرد و کیلی‌راد و هندی را که ربط رسمی با جمهوری اسلامی نداشتند، به حبس‌های دراز مدت محکوم.

ده روز پس از پایان دادگاه بختیار، یکی از هفته‌نامه‌های اوپوزیسیون به نقل از مقامات اطلاعاتی بریتانیا نوشت:

"... در حال حاضر مهم‌ترین هدف‌های لائورفورم رسانه‌های برادر سنتی و چند چهره برجسته اول فلم و روزنامه نگاران مدرن‌سازی هستند که بیچ روی حاضر به سازش با رژیم نشدند." (۲۹)

با تعویب لایحه "سجازات ایرانیان خارج از کشور که علیه اسلام دسپسه می‌کنند" توسط کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی (۸۰)، جای تردیدی در دوستی خبر دستگاه‌های امنیتی دولت بریتانیا نماند. خاصه آنک همزمان با انتشار این خبر، نامه‌ای به گاهنامه فرهنگی اجتماعی ادبی "چشم‌انداز" فرستاده شد که مسئولین مجله و تاریخ‌نگار تبعیدی، پاتر مونی را تهدید به مرگ می‌کرد.

با این همه، به نظر می‌رسد شبکه تروریستی جمهوری اسلامی در خارج از سرزهای ایران، از نیرو و توان گذشته برخوردار نیست. تشدید تضاد دولت‌های غربی و به ویژه ایالات متحده با جمهوری اسلامی، سیاست تازه این دولت‌ها جهت اعمال فشار و در انزوا قرار دادن حکومت تهران، رودررویی آشکار دولت اسرائیل با خطر "بیبادگرایان اسلامی ایران"، مقالات افشاگرانه روزنامه‌های چاپ ایالات متحده و اروپا در مورد شبکه‌های پیدا و پنهان تروریسم جمهوری اسلامی و... موجب شده که تلاش‌های نیروهای اوپوزیسیون ایرانی و کمیته حمایت از سلطان رشدی شو دهد و حضور و فعالیت عوامل جمهوری اسلامی در کشورهای اروپائی زیر ذره‌بین رود. اینکه این روند تا کی ادامه یابد، دانسته نیست. اما آنچه مسلم است این است که ثرویس، جز جدانشدنی جمهوری اسلامی است و دادگاه متهمان به قتل شاپور بختیار نقش رسمی در افشاء این حقیقت داشت.

در دستور کار مکتب اسلامی نهاده است... در شرایطی که اسلام مکتب در ایران با توجه به رهبری امام خمینی و روحانان انقلابی، مکتب شد و به نظامی رسیدیم که با تمام ابعاد فرمودند حفظ اسلام و معطی حاکمیت از اوجب واجبات است، مسئله دین، مکتب دین، مکتب دین می‌گردد. مرجع باید کسی باشد که زبان را بشناسد و ترک کند... و بداند دنیا در چه زمانی است و مردم در چه وضعی هستند و در میان و دشمنان چه کسانی هستند. امکانات کشور و شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مالی کشور را بسنجد و به وضعیت مسئله‌ای و دشمنان‌شان آگاه باشد... مرجع باید به هنگام بروز واقعی همچون جنگ، صلح و یا داشتن ارتباط با کشور و با قطع رابطه با کشور دیگر و یا فروش از بیگانگان و بانک جهانی گرفتن و یا گرفتن و برای تعدیل اقتصادی با ارز و با فن مخرج گرفتن و با ننگین و به مردم گفتن که باید فشارها را تحمل کنند که عقبه تا عارف به زمان نباشد... نمی‌تواند این جوابها را بدهد... (۸۲).

با چنین ترکی از مرجعیت تقلید بدیهی بود که کار را به جاهای باریک برسانند و بگویند که:

• پس برای آینده مرجعیت، علاوه بر آنکه کمال دقت در صلاحیت‌های علمی، تنوعی و سیاسی شخص مرجع ضرورت می‌گیرد، از وضع اصحاب، آموختنی و آیت‌وی نیز نباید غفلت کرد... (۸۲).
این صلاحیت‌ها را با توجه به تجربیاتی که با آیت‌الله منتظری داشتند پیش می‌کشیدند. و برای پیشگیری از آزمون دوباره آزمودها و پیش نهادن خامنه‌ای بعنوان مرجع تقلید پس به همان گونه که با سرگ آیت‌الله خمینی، خامنه‌ای یک شبه آیت‌الله شد، با سرگ گلپایگانی هم، یک شبه مرجع تقلید شد و سران حکومت اعلام کردند که خود و خانواده‌هاشان از «رهبر معظم انقلاب تقلید می‌کنند» (۸۵) و روزنامه‌ها نوشتند:

... امروز که رهبری جهان اسلام در دست ما کفایت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است، مرجعیت از هر زمان، پروردگارتش و مهد عالم تسبیح از هر گونه تکراری دور است... (۸۶).

بدین ترتیب، خامنه‌ای، اگر نه رسماً، که اسماً یکی از مراجع تقلید شناخته شد؛ مرجع تقلیدی که بنا به ضرورت سیاسی و مقتضیات «فقه حکومتی» به مقام مرجعیت رسیده بود؛ نه صلاحیت دینی‌اش. با سرگ اراکی، در ۸ آذر ۱۳۷۳، روندی که از مدتی پیش آغاز شده بود، به نتیجه منطقی خود رسید و خامنه‌ای، رسماً به مرجعیت رسید. البت به قیمت از بین بردن مفهوم و سرایت مرجعیت، کوچک کردن و فروگامتن مقام مرجع در سلسله مراتب روحانیت شیعه، و تأجیز جلوه دادن مسئولیت‌های مرجع.

من به شما عرض کنم امروز در حدود عایشه هم کسانی که لایق

مرجعیتند اگر بفهمیم به‌طوریم از سلفان هم بیشتر است... با رهبر نظام جمهوری اسلامی و مسئولیت‌های عظیم، نبودن یک نفر در مرجعیت است، چندان تا مرجعیت را اگر روی هم بگذارند، ارزش حکم است به این سنگینی شود... (۸۷).

خامنه‌ای این حکایت را زمانی نقل می‌کود که مسئله جانگوشی اراکی مطرح شده بود و یکی از گرایش‌های حاکمیت به تکاپو افتاده بود که کار را یکسره کند و مرجعیتی بگانه و نام و تمام را به قالب زود، چنین کاری اما ضرورت نیست و پذیرش خامنه‌ای و سایر سردمداران حاکمیت خود، چنین به نظر می‌آید که این‌ها با حرکت از صلاحیت فقهی و روحانیت نامند؛ در سلسله مراتب روحانیت شیعه و نیز با توجه به ماهیت حوزه‌ها، به نوازل قوای موجود در سلسله مراتب و بر آن بودند که بازگردند و نه یک سلسله «مرجعیت» را بر سر رهبر انقلاب را بنا بر این اساس، آزمون و پرورش بودند و زمانی می‌بایستند شرط صلاحیت مرجعیت در «ایران» می‌بماند بود و تأجیز نامند؛ به عنوان رهبر نظامی، شایسته ایران در برگی دستور انقلاب

اسلامی و پیشبرد مقاصد ازجمله‌ای و شمولیت شبکه زورپستی‌تبار، کاروزن‌نابین بود. به همین دلیل دست به بدعشی دیگر زدند که به راستی شکست‌ناپذیر بود؛ خامنه‌ای قلمرو مرجع را به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کرد و مسئولیت بخش خارجی را به‌عهده گرفت. و البته به درخواست شیعیان خارج از ایران (۸۸)!

هرک مهندس بازرگان

سپندیس سرحدی بازرگان، سیاستمدار سالخورده ایران، در روز جمعه ۳۰ دی‌ماه، در سن ۸۸ سالگی درگذشت. او که چند ساعت پیشتر ایران را ترک کرده بود و به قصد مداوا به ایالات متحده می‌رفت، به معنن ورود به فرودگاه زوریخ دچار سکته قلبی می‌شود. سمندرشنا فیروزی، سفیر ایران در سوئیس، شرح می‌دهد:

... در سائیکه به محل کنترل گذرنامه‌ها نزدیک می‌شویم، مهندس بازرگان به زمین افتاد و حدود دو ساعت بعد، در بیمارستان زوریخ به خاطر نارسایی قلبی درگذشت... (۸۹).

مهندس بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران بود و از باران مذهبی، دکتر مسعودی، او پس از کودتای ۲۸ مرداد، بعنوان یک اصلاح‌طلب موافق قانون اساسی مشروطیت و مخالف استبداد شاه در اپوزیسیون قرار گرفت و بارها به زندان افتاد. با آغاز امواج انقلاب، مسد خود را از صف حامیان مشروطه سلطنتی جدا کرد و به انقلاب پیوست و از بنیانگذاران حکومت و نویسنده‌گان قانون اساسی جمهوری اسلامی شد. و اولین نخست‌وزیر آیت‌الله خمینی. با ماجرایی گروگانگیری از مقام خود استعفا داد. اما با عزل بنی‌سدر و رویاده‌های نایب‌نایب ۱۳۶۰، به جنبش براندازی نیبوست و بعنوان یار وفادار قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی و مخالف سیاسی هیئت دولت (۹۰) حرکت پر فراز و نشیبی را به پیش برد. که تند و که کند به «امر به معروف و نهی از منکر» (۹۱) پرداخت و سیاست‌های ایران برآمده و قانون شکنی و خودکامگی بودولتان را افشاء ساخت. او از نادر اصلاح‌طلبانی بود که در سال ۱۳۶۶ پروا کرد و با نظریه «ولایت مطلقه فقیه» مخالفت کرد و آنرا به زیر سوال بردن. میانی انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی که با رای اکثریت قریب به اتفاق مردم در مجموعه قانون اساسی مشروطیت یافته بودند... (۹۲). پیگیری و پایداری او در مبارزه علیه «استبداد جمهوری اسلامی» و نه جمهوری اسلامی استبدادی! گرچه او را به رهبر غیررسمی جنبش گرایش‌های گوناگون هوادار «نویسندگی» حاکمیت تبدیل کرد. اما او در این آثاری‌ها به این نتیجه رسید که حکومت اصلاح‌ناپذیر است. در آخرین مصاحبه‌اش گفت:

... در ایران آمده است که فرعون مصر... به قوری فوت و خداگونگی‌اش... زمین زده شد... همچون پسیلوی او... (۹۳). این‌ها نیز به همین صورت دچار می‌شوند... به نظام این حکم طبیعت است... اقتدو باید پیش رواند و کلاه‌نکازی کند تا به دست خودشان نابود شوند... (۹۴).

سپندیس بازرگان اولی عمل بود. اما باوقرتین خصم‌سیت‌ش رک‌گویی‌اش بود و سرانجامت لایحه‌اش. او بی‌آنکه در قید داوری دیگران باشد، برداشت‌ها و باورهایش را بی‌روا می‌گفت. حتی باورش به چن و پری را همین ویژگی بود که او را از هم‌فکرانش متمایز می‌کرد و از او چه‌راهی سیاستمداری‌سانات تا سیاستمدار. اهمیت آزادی بی‌ادب و غیر با فدایت و با شش‌سیتی چون او، کسی می‌تواند آزاد ش... را ادامه دهد و جای خالی بازرگان را با کسی چون ایرانم مژدی پر کند. جنبه و جوش شادمانی اوهری و برادرهای من و زوارش با حاکمیت، شاید با این‌همه بی‌ربط باشد. او سردار زور و مابست با رفاهان سازود قانونی با حکومت را در... بر رویارو و بر گروی... بازرگان را

ماهواره از مصادیق نشر فساد

یکی از سهم‌ترین مسائل ایران در سال گذشته، مسئله ماهواره بود. حکام ایران پس از ماهها گفتگو در این‌باره، پس از سه‌ماهه رساله و خطابه و پس از آنکه کلمه از نژادی و ثروت منکث را به‌بدر بردند، سرآخر به این نتیجه رسیدند که باید نسل ماهواره را از ایران بربکنند و حدود ۶۰ میلیون آنتن ماهواره‌ای را از دست‌بیام‌ها بربچینند (۹۴) و این پس از شکست سخنی بود که از ویدئو خورده بودند.

ماهواره از نظر جمهوری اسلامی دو اشکال بزرگ دارد. یکی فقهی و دیگری سیاسی. اشکال فقهی‌اش این است که "صور قبیح" و "فضاحت لویه" موجب "فساد اخلاق" (۹۶و۹۵) می‌شود؛ و اشکال سیاسی‌اش اینکه وسیله انتقال حبر و اطلاعات است و در پی‌های برای تگریستن به دنیا. حکومتی که خود را ولی انسان‌ها می‌داند و انسان را "اسیر هوای نفسانی" حکومتی که آزادی را موجب انحطاط امتیان می‌انگارد و رسالت خود را ارشاد مسلمین، طبعاً نمی‌تواند این آلت "فساد" (۹۷) را بربناید. پس به جنگ می‌براندند و تباہیات گسترده‌ای به راه انداختند که "آنتن‌های ماهواره‌ای یکی از سهم‌ترین و خسارتناک‌ترین عوامل تهاجم فرهنگی‌اند و توسعه‌دهنده فرهنگ ابتدال و بی‌بندبازی" و "از مصادیق نشر فساد" (۹۸).

گام بعدی، استفتاء از فقه‌ها بود؛ چه می‌بایست با تکیه بر احکام شریعت‌مداوران این "توانانه خطرناک" را خنثی کنند. پرسش‌شان را چنین برداشتند:

"...در ارتباط با استفاده از ماهواره سوال زیر مطرح است، خواهشمند است پاسخ فرمائید: نصب آنتن‌های ماهواره‌ای برای استفاده از برنامه‌های تلویزیون خارجی چه حکمی دارد. با توجه به اینکه الف: اکثر برنامه‌ها، بخصوص فیلم‌های سینمایی، ترویج فساد و فحشا، و بخش اعمال جنسی به صورت عربیان یا نیمه‌عربیان مشاهده می‌شود. ب: برخی با اکثر برنامه‌ها از نظر نیت سوء یا مقصد، شوم اجانب علیه اسلام و مسلمین هدف‌گذاری شده است، و با مصالح عالی نظام جمهوری اسلامی نمی‌خوانند. ج: برخی از برنامه‌ها ناظر به پیشرفت‌های بشری در کلیه زمینه‌هاست؛ اطلاع از آن مفید به نظر می‌رسد" (۹۹).

حکم فقها چنین بود: "حرام است و جایز نیست، سیاسی‌ترین‌هاشان اما به پرسش سوم چنین پاسخ گفتند:

"...در دولت اسلامی و همه مردم عبیر کشورمان مبارزه و مقابلت با این آلت فساد واجب است. البته توجهی نیست که ما باید از تکنولوژی ماهواره‌ای برای رساندن پیام اسلام و انقلاب و احکام نورانی قرآن سود کنیم اما اجازه ندیم دیگران از این ابزار کلمات اسلام و دولت را تهدید کنند" (۱۰۰).

از این پس چگونگی جمع‌آوری "آنتن‌های شیطانی" مسئله محوری کاربردشان حکومت شد. جناحی بر آن بود که شرایط حرکتی جدی برای کرده‌آوری آنتن‌ها موجود نیست و مصلحت این است که این مهم به زمانی دیگر واگذار شود (۱۰۱). این‌ها اهلینان چندانی هم نداشتند که بشود از نظر تکنیکی از گسترش آنتن‌ها پیشگیری کرد. به ویژه آنکه امکان کوچک شدن و از نظر پنهان داشتن آنتن‌ها در نیروس بود. به هر روی پس از یک‌چندین بحث و گفتگو، این مشکل را هم آسان کردند. و دریافتند که "مقابلت فنی با امواج تلویزیونی ممکن است" (۱۰۲). حالا نوبت هیئت دولت بود که لایحه مبارزه با ماهواره را تنظیم و آرا به مجلس شورای اسلامی تسلیم کند. که مجلس هم پس از چندماه شور و مشورت و نوشتن و بازنوشتن لویح اسلامی و الهامی، طرح خود را در ۱۵ دی‌ماه ۷۳ به دست شورای نگهبان رساند. شورای نگهبان طرح را تصویب نکرد. نه به دلیل شرعی؛ که از این جهت ایرادی بر طرح وارد نبود و مطابق‌التعلیل نامعز، شرح اسلام بود. ایراد نگهبانان به مجلسیان درباره

بودجه اجرائی این برنامه بود؛ به این مهم مجلس در دومین شور خود توجه کرد. با تدوین لایحه تمهیدات در ۹ بهمن ۷۳ و تصریح اینکه بودجه از محل جمع‌آوری جریمه متخلفین تأمین خواهد شد، طرح نهایی در ۲۶ بهمن به تصویب شورای نگهبان رسید. و دولت موظف شد. براساس مهلت یک ماهه‌ای که قانون تعیین کرده است، یعنی حداکثر تا بیستم فروردین سال آینده... با متخلفین برخورد قانونی کند (۱۰۳).

و به‌واستی که سال به سال دریغ از پارسان! ●
نوروزین ۱۳۷۴

۱	آب‌انبار	۱۰	فروردین	۱۳	۲۳	۲۳	روستای چابک‌شاه	۲۴	فروردین	۷۴	۲۴
۲	کلیسای خرمین	۱۱	فروردین	۲۴	۲۴	۲۴	کلیسای	۲۵	فروردین	۷۴	۲۵
۳	کلیسای	۱۲	فروردین	۲۵	۲۵	۲۵	کلیسای	۲۶	فروردین	۷۴	۲۶
۴	کلیسای	۱۳	فروردین	۲۶	۲۶	۲۶	کلیسای	۲۷	فروردین	۷۴	۲۷
۵	کلیسای	۱۴	فروردین	۲۷	۲۷	۲۷	کلیسای	۲۸	فروردین	۷۴	۲۸
۶	کلیسای	۱۵	فروردین	۲۸	۲۸	۲۸	کلیسای	۲۹	فروردین	۷۴	۲۹
۷	کلیسای	۱۶	فروردین	۲۹	۲۹	۲۹	کلیسای	۳۰	فروردین	۷۴	۳۰
۸	کلیسای	۱۷	فروردین	۳۰	۳۰	۳۰	کلیسای	۳۱	فروردین	۷۴	۳۱
۹	کلیسای	۱۸	فروردین	۳۱	۳۱	۳۱	کلیسای	۳۲	فروردین	۷۴	۳۲
۱۰	کلیسای	۱۹	فروردین	۳۲	۳۲	۳۲	کلیسای	۳۳	فروردین	۷۴	۳۳
۱۱	کلیسای	۲۰	فروردین	۳۳	۳۳	۳۳	کلیسای	۳۴	فروردین	۷۴	۳۴
۱۲	کلیسای	۲۱	فروردین	۳۴	۳۴	۳۴	کلیسای	۳۵	فروردین	۷۴	۳۵
۱۳	کلیسای	۲۲	فروردین	۳۵	۳۵	۳۵	کلیسای	۳۶	فروردین	۷۴	۳۶
۱۴	کلیسای	۲۳	فروردین	۳۶	۳۶	۳۶	کلیسای	۳۷	فروردین	۷۴	۳۷
۱۵	کلیسای	۲۴	فروردین	۳۷	۳۷	۳۷	کلیسای	۳۸	فروردین	۷۴	۳۸
۱۶	کلیسای	۲۵	فروردین	۳۸	۳۸	۳۸	کلیسای	۳۹	فروردین	۷۴	۳۹
۱۷	کلیسای	۲۶	فروردین	۳۹	۳۹	۳۹	کلیسای	۴۰	فروردین	۷۴	۴۰
۱۸	کلیسای	۲۷	فروردین	۴۰	۴۰	۴۰	کلیسای	۴۱	فروردین	۷۴	۴۱
۱۹	کلیسای	۲۸	فروردین	۴۱	۴۱	۴۱	کلیسای	۴۲	فروردین	۷۴	۴۲
۲۰	کلیسای	۲۹	فروردین	۴۲	۴۲	۴۲	کلیسای	۴۳	فروردین	۷۴	۴۳
۲۱	کلیسای	۳۰	فروردین	۴۳	۴۳	۴۳	کلیسای	۴۴	فروردین	۷۴	۴۴
۲۲	کلیسای	۳۱	فروردین	۴۴	۴۴	۴۴	کلیسای	۴۵	فروردین	۷۴	۴۵
۲۳	کلیسای	۳۲	فروردین	۴۵	۴۵	۴۵	کلیسای	۴۶	فروردین	۷۴	۴۶
۲۴	کلیسای	۳۳	فروردین	۴۶	۴۶	۴۶	کلیسای	۴۷	فروردین	۷۴	۴۷
۲۵	کلیسای	۳۴	فروردین	۴۷	۴۷	۴۷	کلیسای	۴۸	فروردین	۷۴	۴۸
۲۶	کلیسای	۳۵	فروردین	۴۸	۴۸	۴۸	کلیسای	۴۹	فروردین	۷۴	۴۹
۲۷	کلیسای	۳۶	فروردین	۴۹	۴۹	۴۹	کلیسای	۵۰	فروردین	۷۴	۵۰
۲۸	کلیسای	۳۷	فروردین	۵۰	۵۰	۵۰	کلیسای	۵۱	فروردین	۷۴	۵۱
۲۹	کلیسای	۳۸	فروردین	۵۱	۵۱	۵۱	کلیسای	۵۲	فروردین	۷۴	۵۲
۳۰	کلیسای	۳۹	فروردین	۵۲	۵۲	۵۲	کلیسای	۵۳	فروردین	۷۴	۵۳
۳۱	کلیسای	۴۰	فروردین	۵۳	۵۳	۵۳	کلیسای	۵۴	فروردین	۷۴	۵۴
۳۲	کلیسای	۴۱	فروردین	۵۴	۵۴	۵۴	کلیسای	۵۵	فروردین	۷۴	۵۵
۳۳	کلیسای	۴۲	فروردین	۵۵	۵۵	۵۵	کلیسای	۵۶	فروردین	۷۴	۵۶
۳۴	کلیسای	۴۳	فروردین	۵۶	۵۶	۵۶	کلیسای	۵۷	فروردین	۷۴	۵۷
۳۵	کلیسای	۴۴	فروردین	۵۷	۵۷	۵۷	کلیسای	۵۸	فروردین	۷۴	۵۸
۳۶	کلیسای	۴۵	فروردین	۵۸	۵۸	۵۸	کلیسای	۵۹	فروردین	۷۴	۵۹
۳۷	کلیسای	۴۶	فروردین	۵۹	۵۹	۵۹	کلیسای	۶۰	فروردین	۷۴	۶۰
۳۸	کلیسای	۴۷	فروردین	۶۰	۶۰	۶۰	کلیسای	۶۱	فروردین	۷۴	۶۱
۳۹	کلیسای	۴۸	فروردین	۶۱	۶۱	۶۱	کلیسای	۶۲	فروردین	۷۴	۶۲
۴۰	کلیسای	۴۹	فروردین	۶۲	۶۲	۶۲	کلیسای	۶۳	فروردین	۷۴	۶۳
۴۱	کلیسای	۵۰	فروردین	۶۳	۶۳	۶۳	کلیسای	۶۴	فروردین	۷۴	۶۴
۴۲	کلیسای	۵۱	فروردین	۶۴	۶۴	۶۴	کلیسای	۶۵	فروردین	۷۴	۶۵
۴۳	کلیسای	۵۲	فروردین	۶۵	۶۵	۶۵	کلیسای	۶۶	فروردین	۷۴	۶۶
۴۴	کلیسای	۵۳	فروردین	۶۶	۶۶	۶۶	کلیسای	۶۷	فروردین	۷۴	۶۷
۴۵	کلیسای	۵۴	فروردین	۶۷	۶۷	۶۷	کلیسای	۶۸	فروردین	۷۴	۶۸
۴۶	کلیسای	۵۵	فروردین	۶۸	۶۸	۶۸	کلیسای	۶۹	فروردین	۷۴	۶۹
۴۷	کلیسای	۵۶	فروردین	۶۹	۶۹	۶۹	کلیسای	۷۰	فروردین	۷۴	۷۰
۴۸	کلیسای	۵۷	فروردین	۷۰	۷۰	۷۰	کلیسای	۷۱	فروردین	۷۴	۷۱
۴۹	کلیسای	۵۸	فروردین	۷۱	۷۱	۷۱	کلیسای	۷۲	فروردین	۷۴	۷۲
۵۰	کلیسای	۵۹	فروردین	۷۲	۷۲	۷۲	کلیسای	۷۳	فروردین	۷۴	۷۳
۵۱	کلیسای	۶۰	فروردین	۷۳	۷۳	۷۳	کلیسای	۷۴	فروردین	۷۴	۷۴
۵۲	کلیسای	۶۱	فروردین	۷۴	۷۴	۷۴	کلیسای	۷۵	فروردین	۷۴	۷۵
۵۳	کلیسای	۶۲	فروردین	۷۵	۷۵	۷۵	کلیسای	۷۶	فروردین	۷۴	۷۶
۵۴	کلیسای	۶۳	فروردین	۷۶	۷۶	۷۶	کلیسای	۷۷	فروردین	۷۴	۷۷
۵۵	کلیسای	۶۴	فروردین	۷۷	۷۷	۷۷	کلیسای	۷۸	فروردین	۷۴	۷۸
۵۶	کلیسای	۶۵	فروردین	۷۸	۷۸	۷۸	کلیسای	۷۹	فروردین	۷۴	۷۹
۵۷	کلیسای	۶۶	فروردین	۷۹	۷۹	۷۹	کلیسای	۸۰	فروردین	۷۴	۸۰
۵۸	کلیسای	۶۷	فروردین	۸۰	۸۰	۸۰	کلیسای	۸۱	فروردین	۷۴	۸۱
۵۹	کلیسای	۶۸	فروردین	۸۱	۸۱	۸۱	کلیسای	۸۲	فروردین	۷۴	۸۲
۶۰	کلیسای	۶۹	فروردین	۸۲	۸۲	۸۲	کلیسای	۸۳	فروردین	۷۴	۸۳
۶۱	کلیسای	۷۰	فروردین	۸۳	۸۳	۸۳	کلیسای	۸۴	فروردین	۷۴	۸۴
۶۲	کلیسای	۷۱	فروردین	۸۴	۸۴	۸۴	کلیسای	۸۵	فروردین	۷۴	۸۵
۶۳	کلیسای	۷۲	فروردین	۸۵	۸۵	۸۵	کلیسای	۸۶	فروردین	۷۴	۸۶
۶۴	کلیسای	۷۳	فروردین	۸۶	۸۶	۸۶	کلیسای	۸۷	فروردین	۷۴	۸۷
۶۵	کلیسای	۷۴	فروردین	۸۷	۸۷	۸۷	کلیسای	۸۸	فروردین	۷۴	۸۸
۶۶	کلیسای	۷۵	فروردین	۸۸	۸۸	۸۸	کلیسای	۸۹	فروردین	۷۴	۸۹
۶۷	کلیسای	۷۶	فروردین	۸۹	۸۹	۸۹	کلیسای	۹۰	فروردین	۷۴	۹۰
۶۸	کلیسای	۷۷	فروردین	۹۰	۹۰	۹۰	کلیسای	۹۱	فروردین	۷۴	۹۱
۶۹	کلیسای	۷۸	فروردین	۹۱	۹۱	۹۱	کلیسای	۹۲	فروردین	۷۴	۹۲
۷۰	کلیسای	۷۹	فروردین	۹۲	۹۲	۹۲	کلیسای	۹۳	فروردین	۷۴	۹۳
۷۱	کلیسای	۸۰	فروردین	۹۳	۹۳	۹۳	کلیسای	۹۴	فروردین	۷۴	۹۴
۷۲	کلیسای	۸۱	فروردین	۹۴	۹۴	۹۴	کلیسای	۹۵	فروردین	۷۴	۹۵
۷۳	کلیسای	۸۲	فروردین	۹۵	۹۵	۹۵	کلیسای	۹۶	فروردین	۷۴	۹۶
۷۴	کلیسای	۸۳	فروردین	۹۶	۹۶	۹۶	کلیسای	۹۷	فروردین	۷۴	۹۷
۷۵	کلیسای	۸۴	فروردین	۹۷	۹۷	۹۷	کلیسای	۹۸	فروردین	۷۴	۹۸
۷۶	کلیسای	۸۵	فروردین	۹۸	۹۸	۹۸	کلیسای	۹۹	فروردین	۷۴	۹۹
۷۷	کلیسای	۸۶	فروردین	۹۹	۹۹	۹۹	کلیسای	۱۰۰	فروردین	۷۴	۱۰۰
۷۸	کلیسای	۸۷	فروردین	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کلیسای	۱۰۱	فروردین	۷۴	۱۰۱
۷۹	کلیسای	۸۸	فروردین	۱۰۱	۱۰۱	۱۰۱	کلیسای	۱۰۲	فروردین	۷۴	۱۰۲
۸۰	کلیسای	۸۹	فروردین	۱۰۲	۱۰۲	۱۰۲	کلیسای	۱۰۳	فروردین	۷۴	۱۰۳

تراژدی بهداشت و درمان در ایران و راه برون‌رفت

هنوز
" دختر رحمان
با یک تب دو هفته
می‌میرد " (۱)

دکتر علیرضا مرندي

سطح استان‌اردهای مورد قبول نیازمندیهای جهانی و... سخن می‌گویند و عدت این همه پیشرفت «منازق‌العداه» را، غم‌ورغم عقوبت‌ماندگی‌هایی که او نگاه نه ننگ و توکی از آنها اشاره کرده است (۳). «جامعه‌نگر کردن علوم پزشکی، تربیت کادر علمی و افزایش دانشجویان پزشکی و... اعلام می‌کند. دکتر مرندي اما بلافاصله شکرود همیشگی‌اش را به کار می‌گیرد و وجود برخی مشکلات بهداشتی را به گردن کشورهای عقب مانده همسایه می‌اندازد!

در این کشور اساس ادعاهای مرندي، با کمی تغییر، همان آمارهایی است که بارها در زبان آورده است:

«میزان مرگ» و میر نژد نوزادان از ۲۲/۵ در هزار تولد زنده به ۱۸/۵ و میزان مرگ و میر کودکان زیر یکسال از ۹۱ در هزار به ۳۲/۵ و میزان مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال از ۱۱۰ در هزار به ۲۴ در هزار کودک رسیده است. (۴)، و البته تعجیبی ندارد اگر جای دیگر گفته شده باشد «میزان مرگ و میر کودکان از ۸۹ در هزار تولد زنده قبل از انقلاب به ۳۷ در هزار در سال ۱۳۷۱ رسیده است» و یا «از میان ۱۰ میلیون کودک زیر ۵ سال، مرگ و میر ناشی از اسهال براساس آمارهای سال ۱۳۷۰ حدود ده هزار نفر برآورد شده. در حالی‌که در سال ۱۳۶۴ این رقم ۳۶ هزار کودک بود» (۵)، و باز شکفت‌انگیز نیست که اگر دکتر مرندي این رقم را در سال ۱۳۶۳ ۸۰ هزار کودک اعلام کرده باشد (۶)، و یا «مرگ و میر مادران نازدار در سال ۱۳۵۲ رقمی حدود ۲۴۰ نفر در صد هزار بود که در سال ۱۳۶۲ به ۹۰ نفر و در حال حاضر به ۵۵ در صد هزار رسیده است» (۷) و ...

در رابطه با شاخص امید به زندگی یا متوسط طول عمر نیز گفته شده است که: «متوسط طول عمر در سالهای قبل از انقلاب ۶۷ سال بود که در سال ۱۳۷۰ به ۶۷ سال افزایش یافته و تا پایان برنامه پنجمانه دوم به ۶۸/۵ سال خواهد رسید» و ...

ادعای تحولات چشمگیر در بهبود شاخصهای بهداشتی و درمانی و آموزش پزشکی در شرایطی جز زده می‌شود که سخنگویان رژیم اعتراف می‌کنند: «عمق محرومیت حتی در بسیاری از نقاط تهران به وقور دیده می‌شود» (۸)، و وزیر محترم

کرده، اما به نادرستی بجای تلاش برای رفع این فقدانها و کمبودها و جلوگیری از مرگ عزیزان مردم نسخه سیاست شناخته شده «واجبی» و عوامفریبی را برای درمان درد مردم تجویز می‌کنند. و در ارائه «ظاهرسازیهای عوامفریبانه نیز تا به آن حد پیش می‌روند که صدای اعتراض هاشمی رفسنجانی نیز که خود در استفاده از این روشها سرآمد یارانش هست. در می‌آید، و برای حفظ ظاهر و پاسداری کباب اسلام، پا پیش می‌گذارد و به عنوان اندرز، سستونین منکک را از انکال، به این روشها که او آنها را «ظاهرسازیهای عوامفریبانه» می‌نامد، برحذر می‌دارد. شیوه‌هایی که به عریانی در تمامی جوانب حیات رژیم اسلامی به نمایش گذاشته شده است.

نظری اجمالی به وضعیت بهداشتی، درمانی و آموزش پزشکی در مینمان افشاگر سیمای واقعی رژیم اسلامی است، عرصه‌ای که ادعاهای و آمارهای ارائه شده از سوی مسئولین‌اش، به ویژه در رابطه با کارهای انجام شده و همچنین چگونگی شاخصهای مهم بهداشتی و سلامتی عمومی، با واقعیتهای زندگی مردم خوانایی ندارد.

دکتر علیرضا مرندي، وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، در ششمین کنگره بین‌المللی در مورد سبایل بهداشتی و درمانی کودکان که در «مهرماه ۱۳۷۳ برگزار شد، چون همیشه مثنی خوف و آزار تکراری و پرتشاقض تحویل شرکت‌کنندگان و سرده داد. که خود حکایت ماهیت میسنمی است که او یکی از وزرایش است. او از کاهش چشمگیر میزان مرگ و میر اطفال، حل پایهای شکل فلج اطفال و رساندن وضعیت بیماری کزاز به

پنسخگویی عادلانه به نیازهای بهداشتی و درمانی مردم، به عنوان یکی از اساسی‌ترین حقوق اجتماعی آنها و نیز یکی از پایه‌های توسعه اجتماعی کشور، وظیفه دولت است. کیفیت و نحوه عملکرد دولت نیز در این عرصه ویژگی و ماهیت‌اش را نشان می‌دهد، و به همین دلایل نیز سبایل مربوط به وضعیت بهداشتی و درمانی مردم، و برقراری نظامی عادلانه و پیشرفته برای ارائه خدمات بهداشتی و درمانی محوری‌ترین شعار در پیکارهای سیاسی و اجتماعی در بسیاری از کشورهای جهان شده است. (۲)

در مینمان، رهبران جمهوری اسلامی و دولتمردان به اهمیت این مسئله پی برده‌اند، و دریافته‌اند که برای حفظ قدرت نیز حتی، می‌باید تأمین اینگونه از خواستههای مردم را جدی گیرند. حجم اظهارنظرها و رهنمودهای «عادلانه» ولی فقیه و سایر رهبران و دولتمردان و نمایندگان مجلس اسلامی در باره وضعیت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی جامعه، بیانگر این واقعیت است، اما حضرات بنا به ماهیت همیشه عقب مانده و مومبایی‌شان، و در کل نه خاطر منافع دنیوی و اخروی، نه در راستای حل اساسی این مشکلات، که هماهنگ با دیدن بر شیور «دروغهای مصلحت‌آمیز» و «عوامفریبی»، ارکستر جانخراشی برپا کرده‌اند تا که صدای ضجه دردمندان و نیازمندان در سینه‌های تکیده شان مدفون بماند. آنها به درستی گفت‌اند که «مردم هر نوع کمبودی را شایب نتوانند تحمل کنند اما مرگ حکرگوشه‌هایشان را به دلیل نبود و کمبود امکانات بهداشتی و درمانی تحمل نخواهند

فراموش می‌کند که در اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۳ در مراسم گشایش اجلاس مشورتی «ترویج تغذیه ما شیر مادر» که با شرکت بیمه‌انان خارجی از کشورهای سوریه و سودان و پاکستان و مصر و یمن و اردن و... در تهران برگزار شد، گفته است: «از ۶ کودک ایرانی زیر ۵ سال یک نفر دچار سوءتغذیه است» و «۳۰ تا ۵۰ درصد زنان و کودکان ایرانی از کم‌خونی و فقر آهن رنج می‌سرنند» و «۹۰ درصد سرگه و سیرهای زیر ۵ سال به خاطر نداشتن پوشش واکسیناسیون است که بیماری کزاز و سوختک بیش از دو سوم مرگهای ناشی از بیماریهای قابل پیشگیری با واکسن را تشکیل می‌دهند» و نیز تاکید کرده‌اند که: «۴۰ درصد کودکان ایرانی از سوءتغذیه رنج می‌سرنند» (۹). ادعای پیشرفت‌های چشمگیر در شرایطی مطرح می‌شود که یک مقام وزارت کشاورزی در مراسم روز جهانی غذا در آبان ماه سال ۱۳۷۲ می‌گوید «۴۰ میلیون کودک زیر ۵ سال در ایران دچار سوءتغذیه‌اند و ۴۳ درصد کودکان ایرانی به نسبت سنی خود دچار کم‌خونی‌اند» و در همین اجلاس نیز هاشمی رفسنجانی می‌گوید: «ایران یکی از غنی‌ترین منابع بیولوژیک جهان است» و مشاور وزیر آموزش و پرورش در بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند که در این «یکی از غنی‌ترین منابع بیولوژیک جهان» یک میلیون عقب‌مانده ذهنی زندگی می‌کنند که فقر غذایی و بهداشت از عوامل مهم عقب ماندگی آنهاست» و روزنامه جمهوری اسلامی در ۱۱، ۱۶، ۲۲ از قول کارشناسان اعلام می‌کند «هشده درصد معلولیتها در کشور قابل پیشگیری است» و در مهرماه ۱۳۷۳، مهندس آزرسی، مدیر کل اداره تغذیه و بهداشت مدارس اعلام می‌کند: «سوءتغذیه در چند سال گذشته عامل افت تحصیلی دانش‌آموزان بوده است و این مسئله در دانش‌آموزان دوره ابتدایی تاثیر چشمگیری داشته است» و تا سال ۱۳۶۹، ۴۸ درصد کودکان زیر ۶ سال فاقد مراقبت‌های بهداشتی بودند و ۳۱ درصد از جمعیت ۲۷ میلیونی دانش‌آموزان کشور دچار بیماریهای واگیر هستند» و «۴۰ هزار دانش‌آموز در ایلام از سوءتغذیه رنج می‌سرنند. دانش‌آموزانی که بیشتر وقتشان را دران زمانها می‌گذرانند» و «در بهترین حالت» به ازای هر ۲ هزار

دانش‌آموز یک مرتبه بهداشت وجود دارد» و دکتر مرتضی نیز اعلام می‌کند «۱۸ میلیون ایرانی از کمبود ید رنج می‌سرنند که ۳ میلیون نفر آنها را کودکانی تشکیل می‌دهند که سه شصت دچار کمبود ید هستند» که البته ایشان در آمادگی دیگری کل تعدادی را که از کمبود ید رنج می‌سرنند ۱۵ میلیون اعلام می‌کنند!

ادعای دستیابی به استانداردهای جهانی در عرصه بهداشت در شرایطی نقل محاسن و مناسر می‌شود که ۲۲ درصد جمعیت روستایی آب آشامیدنی سالم ندارند» و «۶۰ میلیون روستایی در حاشیه شهرها به سر می‌برند که فقط در تهران ۶ میلیون نفر در هجرت‌آبادها از حداقل امکانات بهداشتی محرومند و در فضا و محیطی به شدت آلوده زندگی می‌کنند» و حتی در مرکز و جنوب تهران حفر چاه برای تأمین آب آشامیدنی رایج می‌شود» و در مجلس اسلامی پرویز صیقلی، نماینده لشکری می‌گوید: «بینی از ۹۰ درصد روستاهای لشکری از نعمت آب شرب سالم و بهداشتی محرومند و ۷ هزار خانوار از ۱۲ هزار خانوار سکنه آب آشامیدنی دارند» و در گچساران جدا از هجوم کتک و کتک و سوش و عقرب به روستاها، کمبود آب باعث افت شدید سطح بهداشت شده و از ۲۴۰ روستای گچساران فقط ۳۴ روستا آب آشامیدنی دارند» (۱۰) و مردم آسارا آب آشامیدنی سالم ندارند» (۱۱) و اجایی حسین‌آباد کرج ۴ سال برای تأمین آب آشامیدنی شان انتظار کشیده‌اند اما هنوز به آن نسبت نیافته‌اند» (۱۲) و «مردم شهریار از کمبود آب آشامیدنی و فضای لازم برای مراکز درمانی می‌نالند اما اماه جمعه شهر خیر از برابری حوزه علمیه شهر در ساختمانها سه طبقه با ۱۷۰۰ متر مربع زیربنا و ساکن بزرگ اجتماعات و غذاخوری می‌دهد و از مردم درخواست کمک سالی برای توسعه و تکمیل حوزه می‌کند» (۱۳) و «آب در بسیاری از شهرستانها جیردیندی شده، برای نمونه در شهر یاسوج مردم با مشکلی کم‌آبی روبرو هستند و آب آشامیدنی جیردیندی شده است» (خرداد ۱۳۷۲) و «گروه تحقیقات اقدام بین‌المللی در رابطه با جمعیت ایران را در زمرة ۲۸ کشوری اعلام می‌کند که تا سال ۲۰۲۵ بطور جدی، کم‌آبی روبرو خواهند شد» و «۲۷۰ کودک نریختی مادرزاد

تاکتون در روستای «چهار برج» اسفراین منولد شده‌اند که برخی از روستا-نیاان وجود لاشه‌های منلانی شده تعداد زیاد مار، مارمولک و موش و قورباغه را در منبع آب آشامیدنی روستا عامل کوری مادرزاد می‌دانند» (۱۴) و «بحران آلودگی هوا، آب و خاک همچنان مورد بی‌توجهی سازمان حفاظت محیط زیست، وزارت بهداشت و درمان و شهرداری تهران قرار دارد» (۱۵) و «زیانه ۱۳۲ بیمارستان تهران، که ۸۰ درصدشان فاقد محل نگهداری زیاله هستند، چیزی حدود ۷۰ تن زیاله آلوده و خطرناک است که به کودکانهای شرکت‌ریزگ ریخته می‌شود» (۱۶) و «مدیرکل حفاظت محیط زیست استان گیلان در خردادماه ۱۳۷۳ اعلام می‌کند، «بیش از نود درصد زیاله‌های شهرها و آبادیهای استان به رودخانه‌ها ریخته می‌شود» و «فاضله‌های رها شده در معابر محیط زیست گناهه را شهید می‌کند» (۱۷) و «روزانه در هوای شهر تهران ۵۵۸ تن ترکیبات سرب وجود دارد» (۱۸) که «روزانه ۲ تن از طریق اتومبیلها به آن اضافه می‌شود» (۱۹) و «تهران در میزان آلودگی هوا به مقام اول دست یافته است» (۲۰) و...

وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشوری که سردمداران اش ادعا می‌کنند «پیشرفت‌های چشمگیر» در این عرصه داشته‌اند، در رابطه با تعداد مبتلایان به بیماریهای مسری، که تشخیص آنها توسط آزمایشات تکمیلی لابراتواری تأیید شده است، اعلام می‌کند: «در سال ۱۳۶۷ مبتلایان ۳۰۵۰۰۳ مورد بودند در حالیکه در سال ۱۳۶۸ تعداد به ۶۳۵۳۶۱ رسیده است!» و خبر از اینکه بیماری تب مالک چند استان را فرا گرفته که آلوده‌ترین این استانها ایلام و لرستان هستند» (۲۱) و «بیماریهای واگیر توز در کشور نزدیک به ۳۰ نوع ذکر شده که از این نوع بیماریها، از لحاظ میزان شیوع بیماریها، بیماری وبا و به نسبت ۲ هزار نفر در صده هزار نفر بالاترین رقم را تشکیل می‌دهد» (۲۲) و «شیوع وبا در رزن هم‌اکنون مردم را نگران کرده است» و «سالک، بیماریهای پوستی، کبک، هیدانیکه، هاری و... در ایران گسترش یافته است» و «در مهرماه سال ۱۳۷۳ شیوع حصبه در اراک، پیدا کرده است» و «۱۲۰

میلیون نفر در ایران در معرض ابتلا به مالاریا هستند و از جمعیت ۳۰۳ میلیون نفری جنوب شرقی کشور ۶۸ میلیون نفر دارای آلودگی شدید هستند (۲۳) و بیماری مالاریا در ۱۲ روستای حاشیه رودخانه قره‌سو در منطقه ایلاندوز مغان مشاهده شده است (۲۴) و در تمام مناطق سواحل بحر خزر نیز حساسیت به این بیماری وجود دارد و خیرگزاری جمهوری اسلامی در ۹ بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: ۴۰۰ ایرانی مجروح داریم که در مرکزی در آذربایجان شوقی نگهداری می‌شوند و سازمان مبارزه با جذام اما در فوریه‌ی ماه ۱۳۷۳ تعداد بیماران جذامی را ۴۰۰ هزار نفر تخمین می‌زند که تعداد بیماران شناخته شده ۱۰ هزار و ۴۸۷ نفر اعلام شده است و آنچه نشان داده شد، گوشه‌ای کوچک از نابودی اندوهناک واقعیت بهداشتی جامعه‌مان است، که وضعیت درمان و آموزش پزشکی نیز تکمیل‌کننده این سیمای زنج و درد می‌شوند.

هاشمی رلسنجانی در تشریح برنامه دولت برای مردم، در آغاز کار برنامه دوم سر واقعیتها چشم می‌بندد و مدعی می‌شود: تا ۵ سال آینده ما با استانداردهای جهانی در رشته پزشکی و خدمات پزشکی هماهنگ می‌شویم. این ادعا سر زبان رئیس دولتی جاری می‌شود که بخش اعظم بودجه کشور را آشکار و پنهان صرف خرید سلاح می‌کند، و آنگونه که کریم شهرزاد عضو هیئت رئیسه مجلس اسلامی می‌گوید: هزینه سرانه بهداشت مبلغ ۳ هزار ریال و جمعاً ۲۰۰ میلیارد ریال از تولید ناخالص ملی پیش‌بینی می‌شود، که به پیشنهاد ایشان چون این رقم بسیار ناچیز است می‌باید در زمینه بهداشت و درمان به سوی آموزش حرکت کنیم! چرا که افزایش هزینه سرانه بهداشتی از ۱۴۰۰ ریال در سال ۱۳۵۹ و ۹۰۰ ریال در سال ۱۳۶۷ به ۳ هزار ریال با توجه به وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه‌مان، افزایش ناچیز است. مسئولین رژیم اما برای عوامفریبی چندان نیاز به آمارهای واقعی و انکاء به واقعیت ندارند، و اعلام می‌کنند: با توجه به هزینه‌های در نظر گرفته شده کشور نه تنها ما کمبود تخت بیمارستانی مواجه نیست بلکه در حال حاضر بیش از ۲۴ هزار و پانصد تخت

بیمارستانی انسانی نیز در کشور موجود است و «براساسی آبی» مجموع تختهای مراکز درمانی کشور در مجموع به حدود ۱۳۴ هزار و ۸۰۸ تخت بالغ خواهد شد که با توجه به سرسپیدی به عمل آمده این تعداد تخت برای ۱۴۰ میلیون نفر نکافو می‌گردد. چنین ادعاهایی حتی صدای انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران را در پی آورد و آنها با ارسال نامه‌ای به مطبوعات (۲۵) می‌نویسند: براساس آمارهای رسمی کشور، میانگین هزینه‌های بهداشت و درمان از محل بودجه عمومی در سالهای ۶۷ تا ۷۲ رقمی معادل ۱۰۹ درصد تولید ناخالص ملی بوده است، در حالی که این رقم در کشورهای خاورمیانه ۲۰۴ درصد و در کشورهای پیشرفته دارای میانگین ۵۰۴ درصد می‌باشد. و در ادامه می‌نویسند: بسیار شناسگر خواهیم شد اگر تهیه‌کنندگان گزارش یاد شده منابع و مراجع مورد استناد خود را نیز ارائه دهند. منابع و مراجع معتبری که در اختیار این انجمن است، نه تنها صحت چنین محاسبه‌هایی را مورد تردید قرار می‌دهد، بلکه برعکس محاسبه شعاع در مقایسه میزان تختهای بیمارستانی با سایر کشورهای جهان کمبود شدید تخت بیمارستانی در کشور وجود دارد. این انجمن تصریح می‌کند: افزایش مستمر هزینه‌های پزشکی باعث کاهش دسترسی مردم به خدمات درمانی مورد نیاز خود شده... و با استمرار این چرخه معیوب شاخصهای درمانی و بهداشتی کشور خدشه‌دار شده و امتداد ضایعات حثی و مالی ناشی از عدم درمان به موقع بیماران افزایش می‌یابد. جهت استاندارد نمودن احداث امکانات درمانی با میزان نیاز، باید شاخصهای تعداد تخت نسبت به جمعیت، و میزان بیماردهی جمعیت، در نظر گرفته شود. با احتساب نیاز حداقل ۴ تخت برای هر ۱۰۰۰ نفر، نیاز جمعیت ۶۰ میلیونی کشور ۲۴۰ هزار تخت بیمارستانی و براساس بیماردهی جمعیت به میزان یک درسد. حدود ۳۰۰ هزار تخت بیمارستانی می‌باشد. چنانچه تختهای موجود کشور را حدود ۹۰ هزار برآورد کنیم امکانات فعلی، تنها به یک سوم حداقل نیازها بالغ می‌گردد و چنانچه کل تختهای موجود در دست احداث را ۱۳۰ هزار عدد در نظر بگیریم، به فرض عدم رشد جمعیت

تا بهره‌برداری فعلی از این تختها در آن سوه، تازه قسط نیمی از نیاز کشور تأمین خواهد شد. لذا مبارک بر نیاز بودن تختهای موجود در دست ساخت، مورد تأیید نمی‌باشد... و مسرفه‌جویی در بهداشت و درمان باعث کاهش هزینه‌ها نبوده بلکه در واقع سدمات جبران‌ناپذیری به «سلامتی» و «بهداشت» مردم وارد می‌سازد و از این‌رو مزمن شدن بیماریها، مغولیتها و بی‌سرپرستیها، عین اخبارت می‌باشد و دکتر سردی نیز البته پیش‌تر اعلام کرده بود: وضعیت نامناسب درمان ناشی از کمبود اعتبار است و نباید بگذاریم مسرفه‌های درمانی به صورت مسووسی پائین نگهداشته شود. و محدودیت اعتبارات و بالا رفتن هزینه‌های درمانی از یک طرف و سرسپدی‌گذاری نکردن بخش خصوصی و دولت در زمینه درمان از طرف دیگر منجر به کاهش نسبت تخت بیمارستانی به جمعیت کشور خواهد شد. و در برنامه دوم اقتصادی و فرهنگی پیش‌بینی هیچ تخت بیمارستانی جدیدی نشده است (۲۶) و در همین حد موجود نیز وضعیت دردناک است: تختهای بیمارستان گلیفاند، غذا بسیار بد و منته است و موسک در بیمارستان فووان است و... اما رئیس بیمارستان بوشر می‌گوید: تختهای بیمارستان کافی است و غذای بیماران مطلوب است. و مدیر عامل سازمان بهداشت و درمان و آموزش پزشکی منطقه اعتراف می‌کند که ۳۰۰ تخت جوانگوی مراجعه‌کنندگان نیست و کیفیت غذا نسبت به سال قبل کاهش یافته در رابطه با لوازم مورد نیاز و دارو مشکل جدی است (۲۷) و در خصوص بهداشت و درمان براساس پارامترهای استاندارد باید ۱۳۰ مرکز درمانی وجود داشته باشد که متأسفان ۲۲ مرکز بیشتر در شیراز وجود ندارد (۲۸).

دستیابی به نیروهای انسانی ارانه دهنده خدمات پزشکی نیز در حد استانداردهای جهانی با توجه به میزان رشد جمعیت (۲۹) غیرممکن است. دکتر فاعمل رئیس کل سازمان نظام پزشکی در بهمن ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: ۳۴۰ هزار پزشک، دندانپزشک و داروساز و دکتر علوم آزمایشگاهی در سطح کشور وجود دارند. و با سرای هر ۱۲۰۰ نفر یک دندانپزشک لازم داریم در حالی که برای

هر ۲۰۰۰ ایرانی یک دندانپزشک موجود است که در بعضی مناطق این رقم به ۱۵ هزار نفر می‌رسد. (۳۰)، دندان ۸۰ درصد دانش‌آموزان ایران پوسیده است. در هر دقیقه ۶۰ هزار دندان پوسید و یا باید معالجه کنیم اما با امکانات موجود فقط در دقیقه می‌توانیم ۶۰۰ دندان را معالجه کنیم. (۳۱) و برای رفع این کمبودها، که برخی به کمبود ۴۲ هزار پزشک، ۱۱۷۱۶۷ ماما، ۴۵۱۵ دندانپزشک و ۱۵۱۵۰۰ کادر پرستاری اشاره دارند. افزایش پذیرش دانشجو با روشهای جمهوری اسلامی چاره درد وانمود می‌شود. آنگاه با توجه به میزان امکانات علمی و فنی موجود، ۱۲۵۰ هزار نفر در رشته پزشکی مشغول به تحصیل هستند که قبل از انقلاب این میزان ۲۵ هزار نفر بوده (۳۲) با این ادعا که سرندی در ششمین کنکوره کودکان در بهرام ۱۳۷۳ می‌کند: ۱۸۰۰۰ نفر اعضای هیئت علمی دانشگاههای علوم پزشکی قبل از انقلاب بودند که اکنون به بیش از ۸ هزار نفر رسیده‌اند. اما اعلام شده است که: ۱۰۰ هزار کادر علمی برای کل دانشجویان در ایران وجود دارد. (۳۳) مطابق با استانداردهای قبیل قول به ۹۴۴۶۴ کادر علمی نیاز هست. و یک مقام مسئول وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی در دی ماه سال ۱۳۷۳ اعلام می‌کند: «به علت کمبود امکانات، فقدان کیفیت آموزشی، بخش پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی قم، با حدود ۳۰۰ دانشجو متعل می‌شود، و دانشجویان در حال حاضر نلاتکلیف هستند». اکثرینهای این دانشگاه هم می‌گویند به ما شعاره نظام پزشکی داده نمی‌شود و در هیچ بیمارستانی پذیرفته نمی‌شویم و این در شرایطی است که برای هر ترم ۵۸ هزار تومان پرداخت کردیم... و مسئولین این دانشگاه چشم انتظار وام بانک جهانی‌اند که قول داده است مبلغ ۱۵۰ میلیون دلار به این دانشگاه وام بدهد، و پس از گذشت ۳ سال از ورود اولین دوره دانشجویان دانشکده پرستاری کرج، هنوز تکلیف این سری از پذیرفته‌شدگان مشخص نیست و نمی‌دانند رایسته به کدام دانشگاه هستند و... آیا پس از سالها درس خواندن چه کسی به آنها مدرک می‌دهد و اصلاً مدرک دیگری به آنها داده می‌شود یا نه. (۳۴) و در نهایتی که قرار می‌شود همپون سوزنا عنقیه برای رقم کمبود کادر

علمی دانشگاهها دانشجویان سالهای بالاتر دانشجویان سالهای پایینتر را آموزش بدهند. و با بیمارستان بقیه‌الله سیاه داری تخصصینی شده است که از سطح علمی بالایی برخوردارند، چرا که اینها پیچیدگی ساده‌ای بودند که با عنایت خداوند هم در طول جنگ تعمیلی در عرصه نبود شرکت داشتند و هم در دانشگاه حضور فعال داشتند. (۳۵) به یکباره دکتر مرندی به فکر «کیفیت» دانشجویان پزشکی می‌افتد و در یازدهمین جلسه ادواری پزشکان در دی ماه ۱۳۷۲ به انکار، به شکردهای ساخته شده‌اش می‌گوید: «با ارزیابی نیاز جامعه به کادر متخصص پزشکی و تعداد دانشجویان این رشته در حدود هشتاد تا تعداد دانشجویان را در سال آینده برای جلوگیری از ایجاد تورم در این بخش کاهش دهیم» و در تیرماه سال ۷۳ تیزر نایب رئیس کمیسیون فرهنگ و آموزش عالی مجلس می‌گوید: «پذیرش دانشجو برای دوره پزشکی به شیوه صحیح صورت نمی‌گیرد» و صحبت از جلوگیری از ایجاد تورم در بخش است که بجایه از کمبود کادرهای تخصصی آموزش دیده در این بخش رنج می‌برد، که برای نمونه دکتر ولی الله محرابی، دبیر گروه جراحی کودکان وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی اعلام می‌کند: «در شرایطی که ۴۶ جراح کودک در ایران مشغول به کار هستند و ۱۱ نفر در حال گذراندن دوره تخصصی، ایران برای ۲۵ میلیون کودک زیر ۱۴ سال حداقل به ۲۵۰ جراح اطفال نیز دارد... وضعیت درمان و بیمه عمومی درمانی نیز حدیث غم‌آفرینی است. و شگفت‌زده نباید شد اگر چه راست گفته شود: وضعیت نامناسب درمان ناشی از کمبود اعتبار است. دکتر کلانتر معتمد، معاون امور دارویی وزارت بهداشت و درمان در بهرم ماه ۱۳۷۲ اعلام می‌کند: «بسیارست تبدیل در عرصه درمان به صورت سریع اتفاق افتاده و نتوانستیم مسئله درمان را با مسئله ارز شناور تطبیق بدهیم و مشکلاتی بوجود آمده که مسبب شده درمان در حال حاضر در بحرانی‌ترین شرایط قرار بگیرد» و در سیر کرد گیهان هاربی نیز مشخصین دعوت شده می‌گویند. وضعیت داروسازی کشور نیازمند آگسیز تحول و نوآوری است. (۳۶) دکتر ناصر عوضی کوسویون به‌سازی مجلس اسلامی می‌گوید:

«در سال ۱۳۷۱ مبلغ ۴۲۰ میلیون دلار ارز دولتی برای تهیه دارو اختصاص یافت، در حالیکه وزارت بهداشت و درمان برای حل مشکل دارو به ۷۲۰ میلیون دلار نیز نیاز داشت. دکتر مرندی در خردادماه ۱۳۷۳ از اینکه خدمات دارویی به نحو مطلوب به مردم ارائه نمی‌شود، اظهار شرمساری می‌کند و حرفهای آذرماه ۱۳۷۲ را تکرار می‌کند. که «وضع دارو تا دو ماه دیگر بهبود می‌یابد». اما یلافاصله فراموش نمی‌کند که بگوید: البته وضع ما از کشورهای در حال توسعه بهتر است. البته دکتر کلانتر معتمد غلت کمبود دارو را اسراف مصرف‌کننده‌ها هم می‌داند و می‌گوید: «در منازل اکثر مردم داروهای اضافی به وفور به چشم می‌خورد» (۳۷). اینها یاوه‌گوییهای رفتنجانگی را در این زمینه تکمیل می‌کنند که در توضیح «مسئله نظریه گرانی» گفته است: «دارو در کشور ما به اندازه‌ای ارزان است که حتی داروهایی را که از خارج وارد می‌کنیم، مسافران همان داروها را از ایران خریداری و به خارج می‌برند» (۳۸)، و این در شرایطی است که بی‌توجه به حرفهای مجلس‌نشینها که مسبب کرده‌اند داروی ساخت داخل ۳۸ درصد و داروهای وارداتی ۲ برابر گران شود. قیمت برخی داروها مثلاً آمپول پروستینکین ۴۱ برابر گران شده است! و فروانند خیرهای درج شده حتی در مطبوعات دولتی که: «کمبود داروهای حیاتی خان بسیاری از بیماران را حتی در تهران به خطر انداخته است» و «یک بیمار مبتلا به دیابت مستم که مدت‌هاست سوزن به تهیه داروی ضروری برای بیماری‌ام نمی‌شوم و به همین دلیل در وضعیت ناپسندانی به سر می‌برم» (۳۹)، و «۴۰۰ هزار بیمار مبتلا به تالاسمی می‌مور از جمعیت ۴ میلیونی ماژندران با کمبود خون در مراکز درمانی مواجه هستند» (۴۰) و...

در رابطه با بیمه عمومی درمانی نیز که به مردم حق برابر در استفاده از امکانات موجود و خدمات می‌دهد و نیز تسهیل دسترسی به این خدمات را مسبب می‌شود. گردانندگان‌اش در ایران شیور را از هر کشادش زداند. تا آنجا که غیرمغ جبار و جنایهای دولت در رابطه با لایحه بیمه عمومی، و «سنگنه جامع درمانی» در لایحه بودجه سال ۷۳ که دولت به جای

مشکل جمعیت

مسئله زن

کنفرانس قاهره

با اینکه در زمینه جمعیت، هیچ آمار صددرصد قابل اطمینانی وجود ندارد، اما اطلاعات زیر می تواند تا حدی به روشن شدن وضعیت کمک کند:

* جمعیت فعلی کره زمین: ۵/۶ میلیارد نفر. بیش بیسی برآورد سال ۲۰۵۰: ۱۱ میلیارد نفر.

* تخمین رسمی که بالاتر از آن میزان جمعیت خطرناک خواهد بود، مشکل است. بر اساس آمارهای موجود، کره زمین می تواند خورداک ۶ میلیارد نفر را تأمین کند، اما خطر در آن جاست که بشر تنها به غذا احتیاج ندارد و بهداشت، آموزش و بیماری پوزهای دیگر نیز ضروری هستند.

* نرخ متوسط رشد سالانه جمعیت در آمریکای سیاه: ۶/۵٪. در آسیا و خاورمیانه: ۴/۶٪. در آمریکای جنوبی: ۳/۸٪. در آمریکای شمالی: ۲/۸٪. در استرالیا: ۱/۸٪ و در اروپا: ۱/۷٪ است.

* کشورهای عمان، بحرین، یمن، اتیوپی و انگولا به ترتیب بالاترین نرخ رشد جمعیت و آلمان، ایتالیا، مجارستان، اتریش، بلژیک، ژاپن، گرواسی، پرتغال و یونان کمترین نرخ جمعیت را دارند.

* در آمار یونانف، در صدر لیست کشورهای آنی که در دهه آینده از نظر جمعیت به غول بزرگانی چون چین و هند نزدیک خواهند شد، ایران و اندونزی قرار دارند.

* ۸۴٪ افزایش جمعیت در شهرها صورت می گیرد و در قرن آینده، بیش از ۵۰٪ مردم جهان شهرنشین خواهد بود.

* سه چهارم بی سوادان دنیا زنان هستند. ۷۵٪ از زنان کشورهای صنعتی از وسائل بارزگیری از بارداری استفاده می کنند. این میزان در آسیای جنوبی ۲۰٪ و در بعضی نواحی آفریقا حدود ۱۲٪ است.

* هر سال در دنیا حدود ۵۰ میلیون سقط جنین انجام می شود و بیش از ۲۰۰ تا ۵۰۰ هزار زن بر اثر عطران متقیم و غیرمتقیم این عمل جان خود را از

دور دارند.

بناهای خانواده سنتی، فروریزی ارزشها، بحران هویت و ... به عنوانهای مذهبی که در جستجوی بازپس گیری پایههای از دست رفته هستند، فریبی داد که کارزار تبلیغاتی بی سابقه ای به راه اندازند. این نیروها که معمولاً از جایگاه زن و برابری حقوق زن و مرد را به معنی ضروبیاتی اساس فخری، پدرسالانه و خدایان شریف می بینند به رهبری فکری واتیدان از پیش سر و بسوز، اسلامی از سوی دیگر، تمام کودکش خود را به کار بردند تا نظراتشان را در باره حقوق انسان به طور عام و حقوق زن به طور خاص، بر همگان تحمیل کنند.

بحث بر سر چه بود؟

دیوید رکل سازمان ملل در سخنرانی افتتاحیه خود سالانی در برابر شرکت کنندگان قرار داد که کنفرانس منطلقاً برابریت به آنجا پاسخ دهد: راهمان میان جمعیت، پیشرفت اقتصادی و توسعه چیست؟ چگونه می توان برابری در جنس و آزادی زن را تأمین کرد؟ جایگاه خانواده کیست؟ چگونه می توان میزان مرگ و میر مادران و کودکان را پایین آورد؟ و غیره ... او از شرکت کنندگان درخواست کرد که درگیر جنگ لفظی نشوند، و به آینده بشریت بیندیشند: «ما نمی توانیم اجازه دهیم اعتقادات فاسدی و اخلاقی و سلسله برخی به نفع جامعه بین المللی تحمیل گردد».

خانم فیلیس سدیور، رئیس «مندیوف

سومین کنفرانس جهانی جمعیت و توسعه" که در ماه سپتامبر ۹۴ در قاهره برگزار شد، تنها به بررسی غمگین افزایش انجام گرفته جمعیت بسنده نکرد، بلکه بر مسائلی نیز انگشت گذاشت که در کنترل جمعیت کره زمین دخیل می باشند. هرچند که از چنین نشستهایی انتظار نتایج عملی چندانی نمی توان داشت، اما آنچه این کنفرانس را از دو کنفرانس پیشین متمایز می کند این است که توجه جهانیان را بیش از پیش به اهمیت جایگاه و حقوق زن در مسئله کنترل جمعیت جلب کرد.

کنفرانس اول بوخارست، ۱۹۷۴ میدان جنگ ملوک شرق و غرب شد برای بلوکه شرق و کشورهای "غیر متحد" مسئله اصلی جهان سوم نه زیادی جمعیت که استعمار ابریشینی و فرهنگ مصرفی بود. در کنفرانس دوم سئول، ۱۹۸۴ و در زمانی که کشورهای در حال توسعه کم و بیش مشوجه نظرات انظار جمعیت و اثرات آن در جلوگیری از توسعه و پیشرفت شده، در جستجوی نمایری در این زمینه بودند. آمریکا در بحبوحه ریگانیم موضع خود را در رابطه با ضرورت کنترل زاد و ولد تغییر داد و در اتحاد با واتیدان، کمکهای مالی خود را به برنامه های کنترل جمعیت در کشورهای که سطح جنین در آن آزاد بود، قطع کرد.

کنفرانس قاهره، در وضعیت درهم ریخته دنیای امروز بحران عمیق اقتصادی، نزاع

سازمان، مالی برآید، مسائل جمعیتی و مسائل انفرادی برای برگزاری کنفرانس نیز بر اهمیت مسئله زن تأکید کرد. برای این بزرگان دانشمندی، موفقیت در کنفرانس جمعیت مشروط است به ۱- اعلام و تربیت زنان و مادران مؤثر آنها در تصمیم‌گیری در مورد مسائل فرهنگی که می‌خواهند و همچنین شرکت فعال زنان در تمام سطوح جامعه، ۲- ایجاد خدمات لازم در زمینه ازدواج، مشاوره و دادن اطلاعات کافی به مردم، ۳- آگاهی‌بخش خانوار والدین به این که

کرد که از تصویب، مسودات و سمنی هر بخشی از سمن، بررسی شده در مورد سمن‌های و تشویق خانواده و مشورین نوجوانان به راهپیمایی آزاد و بدون از ارزش‌های اخلاقی و اخلاقی والدین باشد، خودداری خواهد کرد. نظر شایسته در مورد بازنگری‌های خانواده است که مادران باید بررسی از اولاد خود را به خانواده دیگری واگذار کنند. برای و کلیسای خانواده است. استقلال خود را بر این اساس قرار می‌دهند. که کشورهای سمنی و

آنچه کنفرانس قاهره را از دو کنفرانس پیشین متمایز می‌کند، جلب توجه جهانیان به اهمیت جایگاه حقوق زن در کنترل جمعیت است.

مؤرندان‌شان به سرگ زودرس از میان نخواهند رفت او در سخنانش گفت: دلیل فروپاشی خانواده اکاهی (زنان به حقوق خویش و شاید تعیین‌کننده نیستند) است که مردان تغییر نکرده‌اند و هنوز حاضر به پذیرش مسئولیت‌های خود و تعیین مشکلات در دل خانواده نیستند.

سند پیشنهادی سازمان مالی به کنفرانس شامل ۱۶ فصل بود که تنها دو فصل آن به تنظیم خانواده اختصاص داشت. در این دو فصل اما به مسائل جنسی جنین حقوق و جایگاه زن، آموزش جنسی آزاد، سلامت جنسی و ... پرداخته شده بود و به دور از اولاد و زن از همان ابتدا مردان بخشی از این امر است و هدف سلامت مرد قرار دادند.

بلوک بندی‌های مذهبی

در این ماه، بزرگ‌ترین تحولات کنفرانس را متوجه کرده و به نرسات مشاورتی معالجه و راه‌های جلوگیری از بارداری هستند. در این راستا کلیسای کاتولیک را سرچشمه بارز چندان مخالفت با استفاده از روش‌های و شیوه‌های بارز، اما پیش کارزاری تبلیغاتی درباره آنها شدند و از طریق اقدام‌های خود، کلیسای کاتولیک شد سلطانین و ملی دولت‌های دموکرات مسیحی فتاوای بی‌سابقه‌ای را بر سازمان مالی وارد آوردند. ظنیه که به دفاع از خانواده سمنی و مخالفت با استفاده از خانواده از سلفه باروری و زناشویی بر خاسته بود. کنفرانس را متهم کرد که خواهان از بین بردن خانواده و از جمعیت دادن به فرهنگ کاتولیک است و اسلام

شروع کند، نظرات خود را در باب کنترل جمعیت به کشورهای در حال توسعه اعمال می‌کند. به گفته پاپ، تمام آزادفشان باید علیه امپریالیسم جنسی‌داری مبارزه کنند. پاپ هم از این می‌رزد که مشکل جمعیت وجود ندارد بلکه مشکل افرادی است که نامتادانه شرفت پس از رها کردن غش و فقیر است. البته در این میان هیچ جمعیتی از زودت و لذت کلیسا که در دست والدین است، به میان نمی‌آورد. تحلیل بسیاری از کشورهای این است که از راه‌های کاتولیک از این مسئله خود غافل و سرغواهد، تا خود به عدالت و تعادل برای خود و دیگران رسیدن (که تجربه است) است. سمنی سمنی و با استفاده از خلاصی از فروپاشی طبقات سمنی غربی تعادلش به نفوذ خود از طریق روش‌های خودشان رسیده است. به عنوان مثال کاتولیک که در این جا به هم بارزه برای "عزیز و دگر" را برداشته. هرگز این چنین نتیجه مجازات انسان و جنگ و امپریالیستی، مازود بارزه است. و اینکه به با رفتن دین‌های متحد برکتش را در شاخ سمنی از دست داد. برای اقوام موضع خود نیز به سمنی‌ها سفید داشت. این سمنی را در ایران رژیم‌های اسلامی، که مایل به چنین اتحادی بودند، داشت.

در ایران کشورهای اسلامی، هماهنگی‌ای وجود نداشت. برخی دولت‌ها کنفرانس را تحریم کردند. سازمان کنفرانس اسلامی اما کشورهای سمنی خود را تشریح کرد که در کنفرانس قاهره شرکت کنند تا طبق سواد سمنی اسلامی را بگویند و از این اهمیت برده شده جمعیت و توسعه مستمر و پیشرفت اقتصادی پایدار تأکید ورزیدند. جمهوری اسلامی ایران، که در مورد

دست می‌دهد.

۵۰ سال بعد ۱۵ میلیون دست نوجوان برادر می‌شوند.

ایران

• به مدت سال ۱۷۹، ۲۵ میلیون نفر، سال ۱۹۲، ۶۰ میلیون پیش‌بینی برای ۴۰ سال آینده. ۱۲۰ میلیون نفر برای مردم ایران کمتر از ۱۵ سال دارند.

سیاست جمهوری اسلامی از راه سرکار آمدنش تبلیغ برای افزایش جمعیت بود. خصوصاً در دوران پهلوی، بر همین اساس تمام نهادهایی که طی سال‌ها دراز شکل گرفته و به کار کنترل زادوولد می‌پرداختند، نظیر مراکز تنظیم خانواده و ... از میان رفتند. نتایج دشوار افزایش جمعیت رژیم را داشت که سیاست خود را تغییر دهد. قوانین در این زمینه تصویب شده. دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم به کار افتاده و همه با تبلیغ خانواده با دو بچه به چشم می‌خورد. ۱۵۵۰۰ کلینیک به طور جهانی فرصت و پیش‌گرفته (پروژه‌ها) پیش می‌کنند. ۴۰ مرکز بارزسانی به عقب کردن راه‌های داوطلبی انسانی یافته است. فقط همین اما هم بینان غیرقانونی است. هر چند که در سال حاضر کمتر از سابق مورد مجازات قرار می‌گیرد و تا مدت‌ها در آن چشم می‌بوشند.

بر اساس گفته‌های مقامات رژیم این اقدامات باعث شده که نرخ موالد رشد جمعیت از ۳۳/۵ به ۲۲/۸ برسد. اکثر متخصصان امور جمعیت اما معتقدند که این امر باعث نرسد و نرخ واقعی ۲۲/۸ می‌باشد و رژیم به خاطر سرخوردگی از کنگره‌های سازمان بین‌المللی کنترل جمعیت آمار واقعی را به دست نمی‌دهد.

سیاست کنترل جمعیت هر چند در شهرها با جدی مؤثر بوده، اما در روستاها موفقیت چندانی نداشته است. در روستاها که هرگز به مسکن بیرونی کار است، سلسله نام‌ها خانواده‌ها هنگامی مؤثر خواهد بود که رژیم وسایل کار نظیر تراکتور در اختیار روستائیان قرار دهد.

از سوی دیگر، اثرات سالیان دراز تبلیغ برای افزایش تولد مثل، به این آسانی از بین نخواهد رفت. امروز، ۷۸ میلیون مأمور به در ایران وجود دارد. در سال ۲۰۱۴ این تعداد به ۲۵ میلیون خواهد رسید. یعنی دولت امتیاج به ۵۰ هزار معلم جدید خواهد داشت.

به نظر برخی کارشناسان، افزایش جمعیت خطرات سیاسی نیز به همراه دارد. تاکنون در ایران رشد جمعیت در مرکز (نزد حاکم‌ها) بیشتر از حاشیه اقوام و ملیت‌های دیگر که اکثرآ سنی هستند بوده است. به نظر می‌رسد که این گردش در سال‌های برعکس شده

به دلیلی از فعلیل "تنظیم خانواده" حذف و به فعلیل "سیدتات" منتقل نشدند و پرداختن به آن به مواردی موقوف شد که ظلمتی برای سلاتی و زنانی که به همراه داشته باشد.

کشورهای اسلامی برگزاردانندگان کنفرانس، تدوین مدنی بود که اتفاق نظر همگانی را تأمین کند. در نتیجه در ۱۰م بسیاری از مطالبه برده شد برای مدت آوردن دل نیروهای مذهبی، در متن نهایی تأکید شد که به "ارزشهای اخلاقی و مذهبی" احترام گذاشته می‌شود. این تأکید هم البته مانع از این نشد که برخی متن را در کلیت خود تصویب نکنند. از شرایط زنان سفر رفت و از سلاتی‌شان نیز از برابری زن و مردان تا حتی کشورهای اسلامی معروف به معتدل مانع به قبول آن نشدند. زیرا در بسیاری از این کشورها قوانین مربوط به ارث، شهادت و غیره... بر اساس شریعت اسلام است و برابری زن و مرد پذیرفتنی. بحث روابط جنسی آزاد نیز حذف شد. در کشورهای اسلامی که مردان بر اساس قوانین چندمردمردی و همان بی‌شماره از آزادی‌های جنسی زیادی برخوردارند، مطرح کردن بحث تناسلی‌توانست به معنی آزادی روابط جنسی برای زنان باشد و این نیز برای ماکسون این کشورها قابل پذیرش نبود.

هرچند دولت‌های اسلامی سنتی و وابستگرا بنیال برادگیران و کارشناسان اصلی بودند. اما دولت‌های اسلامی "متداول" نیز هیچ ترسندی را از دست ندادند. تا علاقه و اعتقاد خود را به ارزش‌ها و اصول اسلامی نشان دهند می‌سازد، میزبان و رئیس کنفرانس، در امور انتصابی خود آرزو کرده

سندت جمعیت با واتیکان اثنای نظر دارد. به طاعت افزایش و عبادت جمعیت در ایران که سیاست‌های خود رژیم باطن و بیانی آن بوده است. مجبور به اتحاد تدابیری جهت کنترل زاد و ولد شده است. هیئت نمایندگم ایران (شامل ۱۸ نفر، ۱۰ زن و ۸ مرد) و به ریاست محمدتالاب محمدعلی نصیری، اعلام نمود که ایران با تمام نیرو کشورش خواهد کرد که سند نهایی واجد "اخلاقی مذهبی" باشد.

در ۱۰م جریان‌های بنیادگرای اسلامی، از جمله در خود مصر و به رهبری فکری دانشگاه الاخره، از اسناد مخالف برگزاردی کنفرانس "فکر و تصور بودند. و از هیچ تهدیدی در مورد کنفرانس و شرکت کنندگان آن خودداری نکردند.

وجود گرایش‌های بنیادگرایانه در میان دوستانه‌های مسلمان، به "اتحاد مفسس" نیروهای وابستگرای مذهبی منجر شد و این اتحاد با اعمال فشار منظم و مستمر، تغییرات زیادی را به متن پیشنهادی تحمیل کرد. "اتحاد مفسس" به هرچه نشان از روابط جنسی غیرسنتی داشت، ابراه گرفت و مخالفت خود را حتی با آمدن عبارتی در چون "حقوق مرد در زمینه تولید مثل"، پیشنهاد روابط جنسی و تولید مثل و یا اشکال گوناگون خانواده در متن نهایی، ابراز کرد. مخالفی بوجه است که سکارگیری عبارت "اشکال گوناگون خانواده" به دلیل وجود اشکال دیگری از خانواده در برخی کشورهای آفریقایی بود و آن‌طور که برواهای مذهبی ادعا داشتند، به معنی "اتحاد آزاد دو بشر خارج از چهارچوب ازدواج" نبود. از سوی دیگر، به خاطر مخالفت متداول نیروهای مذهبی (برادگرا و حتی غیربنیادگرا) فقط جنین

است. در این صورت یک اقلیت نسبه پرکار به اکثریتی سنی حکومت خواهد کرد. از گزارش سازمان فیگاردو به ایران، روزنامه فیگاردو، ۵ سپتامبر ۱۹۷۴

رژیم جمهوری اسلامی و کنفرانس قاهره

فرستادن هیئتی به کنفرانس، با مخالفت برخی از جناح‌های حکومت روبرو شد. روزنامه جمهوری اسلامی و سلام، آن را به نوعی رابطه با مصر تلقی کردند. رسالت شرکت هیئت ایرانی را به دلیل حضور اسرائیل محکوم کرد. آیت الله جنتی، عضو شورای نگهبان، سازمان ملل را متهم به تلاش در جهت زیرپا گذاشتن "قوا و موازین اخلاقی مسلمانان" کرد. وزیر بهداشت به خاطر مخالفت با سقط جنین و با موافقت شورای نگهبان از هر راهی جهت نمایندگی ایران خودداری کرد.

آیت الله آذری قسی نیز اعلام کرد که شرکت در کنفرانس صلاح نیست! کنفرانس می‌شود هم‌سایه‌سازان و روابط آزاد جنسی و سقط جنین را آزاد و قانونی کند... آیا برای کنترل جمعیت دست به هر کاری باید زد؟ اگر چنین است، بیاید مثل کمونیست‌ها، پرورده‌ها و پرورن‌ها و عیله‌ها و سریش‌ها را جمع کنند و بکشند... سگر همین بلائی خانه‌انوسوز همجنس‌بازی نیست که کشورهای غربی را در دام بیماری لاعلاج انداخته است؟ چندین سال پیش نماینده عوام انگلستان که واقعا هم عوام حسد و همین امثالان تقصیر و نادان آمریکا برای ذهن گشایی به اسلام جمع شدند و همجنس‌بازی، یعنی لواط و مساحفه را آزاد و قانونی اعلام کردند و قانونش را تصویب کردند. اما باطلی نکند که در منجلیاب بسیاری اندک گرفتار شدند به طوری که هیچ راه خلاصی و علاج و فرای هم ندارند اما اسلام را نگاه کنید در آن زمان ساهلیت و بربریت که هیچ اسم و رسمی از اینز و امثال ذلک نبود، شدیداً مبارزه را با مساحفه همجنس‌بازی و لواط و مساحفه شروع کرد و فرمود کسی که مرتکب عمل شیعی لواط شود باید با شیدمرون مجازات بشنی یرت شدن از کوه. سوختن در آتش، زیر دیوار گذاشتن و خراب کردن دیوار، با شمشیر سر زدن و امثال ذلک مجازات شود. اما دشمنان اسلام برای ذهن گشایی به اسلام آمدند این عمل زشت را آزاد اعلام کردند. اما حالا که عواقب وخیم آن را دیدند و ترس از آن دارند که از همان آگاه، عظمت قوانین اسلام را بفهمند و روی به اسلام بیاورند. لذا می‌توانند این اعمال شیعی را در بین کشورهای اسلامی هم رایج و قانونی کنند. تا هم مسلمان‌ها



انتخاب می‌شوند، نباید اجازه دهند مشتی کشته‌فروش نظرات خود را به همه پخش کنند. از ما اشاره به اهمیت مسئله زن در کنترل جمعیت انبار از کردا «شرکت زن» در تصمیم‌گیری‌های مربوط به سرکشتگان نقش تعیین کننده‌ای دارد» و اضافه کرد که در کشورهای در سورد کنترل جمعیت، توافق همگانی وجود دارد. اما «باید میان کشور، جمعیت و سقط جنین تفاوت گذاشت. در اسلام سقط جنین مردود است و مرآت به ما گفته و می‌آموزد که کودکان را از ترس بی‌معنایی و گرسنگی نباید کشند. چرا که خداوند خود روزی‌رسان

تحول اجتماعی اقتصادی و کنترل جمعیت

املاات و آمارهایی که در دهه‌های اخیر در عایشه کنترالی ناصرد منتشر شده، بسیاری از کلیشه‌ها را به زیر سوال برد. گفته می‌شود که «برورد وضعیت اقتصادی و رفاه نسبی به ملر ارتباط‌ناپذیری به آگاه شدن مردم و باطنیج به پائین آمدن نرخ رشد جمعیت منجر خواهد شد. به عبارت دیگر، فزاینده سطح کنترل جمعیت است. نوسانات بالای در این میان کم نیستند.

تغییر» به خاطر همین گفته و در این اساس که اسلام کشور خانواده را متکوم نمی‌کند. از سال‌ها پیش در کشورهای اسلامی برای کنترل جمعیت مبارزه شده است.

محمد غزالی (۱۸۸۱-۱۹۵۸ میلادی) میلادات دینی در دوره کنترل جمعیت انجام داده است. او دلایل زیادی برای جلوگیری از بارداری ارائه می‌دهد. نظیر حفظ سلامت زن و یا فاصله میلی نزدیک دو بارداری. غزالی حتی مسائل اقتصادی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. این سنا در کتاب قانون، ۳۰ روش مختلف برای جلوگیری از بارداری عرضه می‌کند. در سال ۱۹۲۷، رئیس

بی‌نظیر بوتو: «...قرآن به ما می‌آموزد که کودکان را از ترس بی‌غذایی و گرسنگی نباید کشند. چرا که خدا خود روزی‌رسان است... کنفرانس نباید به منشور جهانی‌ای تبدیل شود که آموزش آزاد جنسی و سقط جنین را به فرهنگ‌هایی که مخالفش هستند تحویل کند»

آیت‌الله آذری قمی: «کنفرانس می‌خواهد هجنس‌بازی و رابط آزاد جنسی و سقط جنین را آزاد و قانونی کند...»

و اسلام را نگاه کنید: در آن زمان جاهلیت... که هیچ اسم و رسمی از ایدر نبود... فرمود کسی که مرتکب عمل شنیع لواط شود باید با باید شدیدترین مجازات‌ها را بر او گذارد. از کوه سوختن در آتش زرد دیوار گذاشتن و تازاب کردن دیوار. با شمشیر سر زدن و امتثال ذلک مجازات شود...»

در بسیاری از کشورهای اروپا، شرقی سطح زندگی از اروپا، غربی پائین‌تر است؛ نرخ رشد جمعیت در آنها اما نه تنها سالانه از غرب نیست بلکه به مراتب پائین‌تر است. در اروپای غربی، کشورهای جنوبی (ایتالیا، اسپانیا، یونان) نرخ رشد کثری از کشورهای شمالی (شمالی، سوئیس، اسکاتلند) دارند. در حالی که این کشورها پیشرفته‌تر و ثروتمندترند. مکزیک‌های سواحل آمریکا از رفاه خوبی برخوردارند؛ نرخ رشد جمعیت در میان آنها اما به مراتب بیشتر از هم‌ملتان‌شان است که در حلیه‌آبادهای مدارهای زندگی می‌کنند.

آوردن نمونه‌های بالا به قصد نفس این اصل نیست که بالا بردن سطح رفاه، زمینه اقتصادی است برای آگاه شدن مردم و توجه‌شان به تنظیم خانواده. اما مسئله در عدل پیچیده‌تر از این است. عوامل بسیار دیگری، نظیر روستا و غلظت‌ها، مذهبی، فرهنگی، مذهبی و... نیز در این زمینه نقش مهمی بازی می‌کنند.

تاریخ مناسب کشورهای که امروز با مشکل جمعیت روبرو هستند، استخوان تحولات چندجانبه‌ای بوده است. پیشرفت اقتصادی اجتماعی در این کشورها، زنان را هرچه بیشتر در سطوح مختلف جامعه فعال می‌کند. سرجانی که این فعالان، بخش‌هایی از زنان را به روزبه دستیارانی به

است... اسلام اهمیت بسیاری به تقدس زندگی می‌دهد و زنان کشور من معتقد به اصول اسلام هستند و نمی‌توانند هیچ شافل دیگری از خانواده خارج از چهارچوب ازدواج را بپذیرند... کنفرانس نباید به منشور جهانی‌ای تبدیل شود که آموزش آزاد جنسی و سقط جنین را به فرهنگ‌هایی که مخالفش هستند، تحویل کند. البته می‌توان از خانم بوتو پرسید که آیا فرهنگ و مذهب می‌تواند که پیش از مسیحیت مغاللت سقط جنین، روابط آزاد جنسی و حتی جلوگیری از بارداری باشد؟ پس چگونه زنان کشورهای غربی توانستند در مبارزهای سخت با این فرهنگ‌ها و مذاهب، که پیادشان بر مردسالاری است، بخش قابل توجهی از حقوق خود را از جمله در زمینه کنترل بارداری و سقط جنین به دست آورند؟ می‌توان گفت که برای هر تحول سزگرمی برآید شرایط اجتماعی اقتصادی‌اش آماده باشد. اما این بخشی از این شرایط، تحول فکری نیست؛ در کشورهای اسلامی، زمانی که در قدرت سپیداند و توانایی ایجاد تحولی هرچند کوچک در ملر دلار جامعه خود را دارند، ارزان و درسان از به زیر آفتابان از قدرت، جانب عقب‌مانده‌ترین اقشار را نگاه می‌دارند و دستور تازاب جای تسبیح نیست. اگر این فرهنگ‌ها مستحضر، سجد نفس می‌مانند.

دانشگاه الازهر، بر اساس استنتاج قیاسی، تمام مفدهای ضدبارداری جدید را تحریم می‌کند. ۶۰ سال پیش نیز مفسی بزرگ مصر، شیخ طنطاوی، بر اساس دلایل اقتصادی، بهداشتی و فرهنگی، به سود برنامه کنترل جمعیت موضع گرفت. موضع درباره سقط جنین، بسته به مکانب مختلف اسلام متفاوت است. در مکتب حنفی، سقط جنین در ۴۰ روز اول بارداری مکروه است (موضع شیخ الازهر تا ده سال پیش این بوده است). در مکتب مالکی سقط جنین اکیداً ممنوع است. استحقاقات امام محمد غزالی و مکاتب مختلف اسلام، برگرفته از تشریح ایران زمین، شماره ۸ به‌تاریخ ۹۴ است.

کلیسا و تولید مثل

(برگرفته از لیرامیون، ۷ سپتامبر ۱۹۸۰)

در زمینه تولیدمثل، ناقصی اساسی

سازدشان آناه می‌سازد، اما این آگاهی و فعالیت اکثر با سازد بی‌مان زمان سردار بود. هرگز به تنهایی با دستیابی به حقوقشان منجر نمی‌شد. همین مبارزه بود که در تحول فکری اجتماعی این جوانان نشی تعیین‌کننده‌ها داشته. از زمان که توانایی خود را در عرصه‌های گوناگون نشان می‌دادند، دیگر نمی‌شد تنها به عنوان «تائین تاپود» مثل استناد کرده. آن‌ها حتی ادارات زن سابق را به دست می‌آوردند و قسم به عدم افکار کرده را به عتیب می‌راندند. پس ساری اکثریت جامعه آگاه می‌شد که بنایه به جلوگیری از بارداری و سایر پانای دادن با بارداری ناخواسته که به دعا آوردن آلودگایی است. که آلودگیان با سرک زودرس است و یا زندگی در فقر و بدبختی.

برآیند کنفرانس قاهره

تجربیه گشاده سازان داده که از نشست‌های سازمان ملل انتظار چندانی نمی‌توان داشت. روسا اکثر هم شرکت کنندگان به تصمیمات اجرائی نرسیدند. این تصمیمات تعیین اجرائی ندارند. با در نظر گرفتن شرایط گروه‌ها، شرکت کننده در قاهره. مسائلی مثل سوزن ساقچه و انواع کنوایی عربان. حتی رسیدن به تصمیمات واحد نیز از صدار ابتدا قابل تصور نبود. بخشی مهمی از وقت کنفرانس صرف جادلات نظری و

کلینای کاتولیکه که در مبارزه بنا سقط چنین پرچمدار «حق زندگی» شده است. هرگز چنین علیه مجازات اعدام و جنگ و آدم‌کشی مبارزه نکرده است.

مشکل جمعیت در کشورهای که با آن مواجهیم. علل گوناگون دارد. در برخی جمعیت‌ها، رشد و توسعه سطح انسانی آگاه شدن اکثریت مردم به ضرورت تنظیم خانواده است. معصومین در جایی آلوده است. در جایی مسروبه و در جایی دیگر آگاهی مردم کشورهای که کم و بیش آناه به ضرورت کنترل جمعیت هستند. اختلافات عدلی اندک تصمیم‌گیری با سازد و بعضی از مسائل‌های سرگردانانه استفاده می‌کنند. کنترل زندگی مبارزه. عظیم کردن اجباری و ... امروزه همین م هند در این زمینه اقدامات (و نه کشور پرجمعیت موبار که در کنفرانس قاهره حاضر نیفرمان. به‌زبان نو نماند. بعضی بودند که رویی به آنها نداشت. از سال‌ها پیش در بسیاری از راه‌های کناره جمعیت هستند. عرصه‌ها که اقدامات بعضی نیز انجام داده‌اند. اما فقر و عدم آندگی از سوی و اعمال روش‌های غیرمولداتیست از سوی دیگر. موفقیت آنان را در این راستا با مؤثر جندی به خاطر می‌راندند.

در مبارز کشورهای در حال توسعه. بسیار نمره‌های موفق کنترل جمعیت در پانهای دیده می‌شود که عاودت‌هایی کم و بیش لایک اما نه عینه دموکراتیک دارند. و رای دست‌کم به بخشی از حقوق خود دست یافته‌اند. می‌توان از تجربه تونس یاد کرد که شرح رشد جمعیت آن از ۱۳۰۲ تا ۱۹۷۹ رسیده و با فناوری که در میان

در فکر کلیسا وجود دارد محکوم کردی لذت جنسی از سوی و حیانت تولد مثل از سوی دیگر. آیا بی «دار شدن بی عشق و زنی ممکن است» آیا عشق و زنی بدون اخذ سوچی می‌شود؟ آیا هدف عشق و زنی باید همیشه تولد مثل باشد؟

این ناکش اولیه. دو سنت متضاد را در کلیسا پان‌بیزی کرد. در «آفریش» (Genesis) کتاب اول عهد قدیم آمده است: «بافرید وجود را با تولید کنید». اما اولین منون مسیحیت همه موافق تولدمثل هستند. در «Leviticus» عهد قدیم که زمان زناای با معارم و هم جنس گرایی ممنوع است. مسیح که گزین به سائل جنسی چندان علاقه‌ای نداشته. چیز زیادی به این متن اضافه نمی‌کند. بر مجازات زنا تأکید دارد. اما در زمان‌های را از سنگسار لعنت می‌دهد. مخالف ملایف است. از سقط جنین و جلوگیری از بارداری اما صحبتی نمی‌کند. باید گفت که او در دنیای زندگی می‌کرده که تنها ۷۵۰ میلیون سکنه داشته و کنترل جمعیت از الوت‌هایش نبوده است. با این حال نباید مکرر شد که مسیح نوعی تفکر و پندش را به همراه آورده است: شزه طلبی. در این اساس است که سن بله پایه گذار اصلی مسیحیت. می‌گوید «این بر ضد روح است» و یا «برای مرد بهتر است که از زنی صرف نظر کند» بعضی از مسلمانان مؤمنان این آیه را که هرگز به‌فردار نشود و حتی خود را منقطع النسل می‌کردند. اور سنت بعدها از طریق مانی و مانوان ادامه یافتند. تفکران روم و یونان باستان هم آیه در شکل گوناگون این روش بی تأثیر بوده است. آن‌ها راه‌ها -- بی را به ازدواج و ازدواج را به باروری محدود می‌کردند. در قرن چهارم. سنت آگوستین شهری ای را پایه‌گذاری کرد که دانسته تأثیر آن سال‌ها ۱۸۵۰ ادامه یافت. براساس این تئوری. رابطه جنسی بها هنگامی که به هدف تولید مثل باشد گناه نیست. در این راستا رابطه جنسی گناه بسیاری ممنوعیت‌ها گشته و در بعضی شرایط اعانت ممانه. مانایی و ... حرام شد. سن فورس از روزهایی که رابطه جنسی در آن‌ها ممنوع بود. تهیه گردید یکشنبه. چهارشنبه. جمعه. شنبه. روزهای مهنی و ... و در نتیجه روزهای مجاز در سال محدود به ۱۵ تا ۵۰ روز می‌شد. بدون ساق. کلیسا خیلی زود جلوی گرایش‌های هوادار افزایش جمعیت (پوپالاسیون) را گرفت. سنت امپرواز به نازمان فول رستگاری داد. سن زرم گشت دنیا دیگر گمانه بر شده و چنانی ندارد و یکی از مریدان سنت آگوستی روش مفارقت مقطع *Coitus interruptus* آفاسله گوری هنگام نزول آنرا کشف کرد...

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اما، سلامت بزرگ پسره شد. سخت عشق ورزی روان، توابه مثل: احترام مطلق به زندگی - ازدواج به عنوان کارخانه بیجه سازند و ... تعادل اینکه مسیحیت بطور از تئوری های شبه مالتوسی به تئوری های طرفدار جمعیت تمایل پیدا می کند، به بررسی بیشتری نیازمند است. اما برای بسیاری از تاریخ دانان این مسئله مانع و مشکل نبوده و برعکس، نشانه غنای مسیحیت است. وجود مت های گوناگون امکان تحول به وجود می آورد. نمونه بارز آن - پاپ پی دوازدهم است که در سال ۱۹۵۱ نقطه پارتایی بر سرت س آگوستین گذاشت. دیگر مستعوی، لغت در رابطه مرد و زن مترادف گناه نبود. براساس گفته خود او، این راهی برای کنترل جمعیت نیز بود. پاپ سان،

اعتراض سونو...

بر اساس نظر برخی دیگر، مسئله جمعیت باید در سه سطح مورد توجه قرار گیرد: کل بشریت و مکانیک، ملت ها، زوج و خانواده، فرد. من پیشنهادی مثل متحد به مسئله فرد امید داده و کنترل جمعیت را از اس زاویه می بیند. وانیکان مسئله را تنها از زاویه خانواده دیده و حقوق فرد را وابسته به خانواده می کند. برای این دسته از مسیحیان، هیچ گام از این ها نمی تواند ایده آل باشد.

یهودیت

منه، یهود بر اساس این تفکر که هر که می تواند، باید بچه دار شود! چون آینده قوم یهود به این مسئله بستگی



راه های جلوگیری از باروری، بی آنکه مستقیماً به آن اشاره شود، مورد توجه قرار گرفت.

در زمان پل ششم - ۱۹۶۸ دوباره سنت گرایی غلبه یافتند و هرچه نشان از کنترل باروری داشت، بشدت محکوم شد. دیر یا زود اما، این سنت غیرقابل اجراء به کناری نهاده خواهد شد. مسیحیت در ایسان تئوریک خود این امکان را دارد که نظریه پردازان، اگر بخواهند، بتوانند نظرات دیگری را درباره جمعیت تدوین کنند. (Guy Bechtel،

لیبراسیون، ۷ سپتامبر ۱۹۹۲)

دیدگاه های مسیحیان اما به نظرات پاپ و کلیسای کاتولیک، محدود نمی شود. پروتستان ها در مجموع موافق سقط جنین و جلوگیری از بارداری هستند. در میان کاتولیک ها هم جریانات مخالف، وانیکان کم نیستند. نظریه گولیا (ارگان کاتولیک های لاتینک) شدیداً واکنش پاپ و وانیکان را در مورد کنفرانس مورد سمله قرار داده و به اینکه سازمان ملل، زیر فشار پاپ، از پخش میلیون ها بروشوری که برای اطلاع زنان در زمینه سقط جنین به چاپ رسیده خودداری کرد،

هدیه

هدیه از سال ها پیش در امر کنترل جمعیت پیش قدم بوده است. از سال ۵۱ به این سو، دولت نهرود روش عقیم کردن را به صلاح اصلی تنظیم خانواده بدل کرد. نرخ رشد جمعیت از ۲/۱٪ به ۷/۹٪ رسید. اما هندی حتی با این نرخ رشد نیز به زودی پرجمعیت ترین کشور دنیا خواهد شد. امروز، بسیاری در هند به مبارزه با عقیم کردن اجباری که از سال ۷۷ (در زمان حکومت ایندیرا گاندی) برقرار شد، برخاسته اند. دیگر کسی شکی در مورد نتایج دهشتناک، این سیاست ندارد و مردم به شدت مخالف آن هستند. خصوصاً مردم روستا که گرفتار باورهای غلط و تاروهای جنسی بوده و بسیاری از زنان زیر فشار خانواده، تا وقتی ۲ تا ۳ پسر به دنیا نیاورند حاضر به عقیم کردن خود نیستند. دولت با دادن مبلغ ۱۲۵ روپیه (۲۲ فرانک) سعی به تشویق زنان در این کار دارد. این عمده تا زنان هستند که از این روش جلوگیری از بارداری استفاده می کنند. در میان عقیم شدگان، درصد زمان از ۱۱/۲٪ در سال ۶۸ به ۹۵/۷٪ در سال ۹۲ رسیده است. اما، چنانچه بخشی از مسئولین شورای جمعیت هند می گویند: «هند کشور است دموکراتیک. روش های اجباری از این دست، آن چنانکه در چین اجراء می شود، در هند هرگز موفق نخواهد بود.» (لیبراسیون، ۹ سپتامبر ۱۹۹۲)

- این مقاله با استفاده از منابع رس نوشته شده است.
- ۱. لوسون، روزنامه رسال، از تاریخ ۱۰ تا ۲۰ سپتامبر ۷۲
- ۲. روزنامه شپار، ۲۲ سپتامبر ۷۲
- ۳. هفته نامه شپار لندن، شماره های ۲ و ۱۰ سپتامبر ۷۲
- ۴. هفته نامه ایران زمین، شماره های ۱۷، ۱۶ و ۱۵ سپتامبر ۷۲
- ۵. سره ای روز، شماره ۱۱، شماره ۹۰
- ۶. فرانسوی: اطلاعات، Info Matin
- ۷. شماره های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ سپتامبر ۷۲
- ۸. فیکارو، شماره های ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ سپتامبر ۷۲
- ۹. لوموند، شماره های ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ سپتامبر ۷۲
- ۱۰. استیسی: هارالد فریزون استرالیایی، شماره های ۱ و ۲ سپتامبر ۷۲
- ۱۱. دانشکتن پست، ۲ سپتامبر ۷۲

چین

کنترل جمعیت در چین با شدت و حدت ادامه دارد. از ۱۵ سال پیش تاکنون سیاست "یک خانواده، یک فرزند" تبلیغ می شود. از این سیاست که به افزایش انجامیده و باعث فشار و شاتاز و آذیت و آزار مردم شده، شدیداً انتقاد می شود. اما باید گفت که این سیاست تأییدی نیز داشته است: نرخ رشد جمعیت از ۳/۳٪ به ۱/۸٪ رسیده است. هرچند که کنترل جمعیت در روستاها بسیار کمتر از شهرها موافق بوده است.

میکنند. نا آنجا که ژنرال محمد آلیج بزترال لاریس لاشین در سال ۱۹۸۶ پیشنهاد اسلام دولت اسلامی می‌دهند. اما بازی با این وسیله عاقبت خوشی ندارد. با فضای باز سیاسی و آزادیهای نسبی که به دنبال سرکوب خونین اعتراضات سردمی در سال ۱۹۸۸ برقرار شد، و با کنار رفتن پرده‌های سانسور و اختناق، واقعیت‌های اجتماعی رخ می‌نمایند. اوتناج فلاکت‌بار اقتصادی الجزایر نقش مهمی در رساندن حاکمه به نقطه انقجار داشته‌است.

سقوط بهای نفت در بازارهای بین‌المللی تأثیر مهلک خود را بر جای گذاشت. درآمد این کشور که ۹۵ درصد آن از محل صدور نفت و گاز تأمین می‌شود، از ۱۵ میلیارد در سال ۱۹۸۶ به ۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۸ کاهش یافت. اگر پانین آمدن نرخ دلار از یکطرف و بالای بودن نرخ رشد جمعیت را هم در نظر بگیریم، ابعاد سقوط درآمد مردم روشن‌تر خواهد شد. بویژه آنکه سهم شیر از این درآمد نصیب نوسانکلاتور حاکم شده و دیگر چیز زیادی برای تقسیم کردن بین مردم باقی نمی‌ماند. در واقع سال ۱۹۸۶ هم‌زمان است با گسترش "جبهه نجات اسلامی" تا آنجا که باشکستن فضای حفضان و سرکوب در سال ۱۹۸۸ بعنوان مدعی کسب قدرت سیاسی وارد صحنه مبارزه می‌شود. انتخابات شهرداری ها در سال ۱۹۹۰ ویس انتخابات مجلس در سال بعد FIS را در رأس نیروهای مخالف مینشانند. در واقع نفرت توده‌های مردم از حاکمیت در بستر بحران بی‌سابقه‌ای که جامعه الجزایر را در نوردیده به FIS این امکان را میدهد که در نقش نودها ظاهر شود.

جبهه نجات اسلامی انواع گرایشها و کورانهای فکری اسلامی را دربر می‌گیرد. بخاطر اشتقاق و چندگانگی، نمیتوان آنرا یکه تشکیلات سیاسی بحساب آورد. مهمترین جریان این جبهه یکی گرایشی است به سردمداری عباسی مدنی که به اخوان المسلمین مصری نزدیک است، و دیگری رادیکالتر و به ریاست سلو، بن حاج. این جبهه هیچ برنامه مدونی ندارد و همانطور که معمول این گونه جریانهاست، همه چیز را موقوف به رسیدن بقدرت میکنند. اگر حبیبی در ایران قبل از قبضه کردن قدرت هیچ نگفت و « بحث بعد از سرکه شاه » وره زبان اسلامی‌ها بود، در الجزایر چه بخاطر همسایگی‌اش با اروپا و چه نحوه مسالمت آمیز و دموکراتیک انتخاب شدنش قدری متفاوت بود، رهبران جبهه نجات در میتینگ‌ها و مصاحبه‌های خود، بقدر کافی دلایلی بدست حاکمیت نظامی دادند که سرکوب کردنشان از هر نظر مشروع و به حق جلوه کند.

آنها گفتند که قانون اساسی ضرورتی ندارد و قرآن تنها قانون اساسی آنهاست. گفتند که بعد از به قدرت رسیدن آنها دیگر انتخاباتی در کار نخواهد بود. گفتند که بعد از برقراری قانون قرآن نیازی به پلیس نیست و بنابراین منحل خواهد شد. گفتند که دولت اسلامی از محل درآمد خود، زنان را رها نمی‌خواهد که دیگر کار نکنند. گفتند که مالیات برچیده شده و جایش را ذکات خواهد گرفت.

و چنین شد که ارتش با کودتای آراسی شاذلی بن جدید را وادار به استعفا کرد و قدرت را به دست گرفت. وقتی که بودیاف، یکی از رهبران نارنجی جنگ استقلال الجزایر پس از دهها سال تبعید، به ریاست دوران انتقالی برگزیده شد، امید

الجزایر

دربرخ آتش و خون

نزدیک به سه سال است که جامعه الجزایر هرچه بیشتر در باطلاق جنگ داخلی فرو می‌رود. نظامیان حاکم از یکسر و گروههای مسلح اسلامی از سوی دیگر آتش بیار مهنی شده‌اند که امروز بحران الجزایر نام گرفته‌است. بوروکراتهای سرپا فاسد و سرکوبگری که بعدت سی سال به تنهایی وبا حمایت ویژه فرانسه بر اینکه قدرت تکیه زده بودند، سرانجام جای خود را به حکومت نظامیان دادند. ترس از به قدرت رسیدن یک دولت اسلامی آنها در چند قدمی اروپا، موجب گشت که دول غربی براحتی نتیجه انتخاباتی را که خود از مشوقان برگزاری اش بودند، نادیده گرفته و در مقابل دولت الجزایر سکوت کنند. دولتی که در درون سرزها از پایگاه قابل اتکالی برخوردار نیست. اشتباه است اگر چنانچه تصور شود که دوربارونی ارتش و اسلامی‌ها جنگی است میان خوب و بد. هر دو جبهه از هروسبیل‌های استفاده میکنند تا در این جنگ کسب قدرت طرف مقابل را منکوب کنند. تروریسم دولتی، شکنجه و کشتار از جانب رژیم که اعتراض سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر را برانگیخته از یک طرف، وحشونت وحشیانه و کور اسلامی‌ها از طرف دیگر، راه را بر هرگونه راه حل مسالمت آمیز بحران این کشور بسته‌است.

سه چهارم جمعیت ۲۶ میلیونی الجزایر بعد از انقلاب متولد شده‌اند، یعنی همواره مواجه با حاکمیتی تک حزبی (FIS) بوده‌اند که مشروعیت خود را از گذشته، از گذشته‌ای که جانی در ذهن این جوانان ندارد می‌گرفته‌است. این جمعیت جوان که از بی‌کاری و فقر به ستوه آمده، بویژه مناسبترین حوزه نفوذ و سرپازگیری حزب اسلامی نجات (FIS) را تشکیل میدهد.

با به آخر خط رسیدن « مدل الجزایری »، و سرگ بومیدین در سال ۱۹۷۸ دولت به اسلام رو آورده و از آن بویژه بعنوان ابزاری در مقابل روشنفکران لائیک و بربرها استفاده

بشن مدارس به امری روزمره بدل شده است. ربودن هواپیمای ارفرانس و قتل مسافران بیکناد، گازگذاشتن نله‌های انفجاری در سرجله‌های برج‌میت. از آخرین نمونه‌های این خشونت‌ها در طی دو سال گذشته بیش از سی هزار نفر به خاک افتاده‌اند، و جامعه الجزایر بیش از پیش در کردیاه خشونت و کشتار به تحلیل می‌رود. طبق گزارش خبرگزاری فرانسه هر هفته قریب به هزار نفر به قتل می‌رسند.

نظامیان حاکم بر این عقیده‌اند که باید سرگوب «گروه‌های مسلح اسلامی» را تا با آخر ادامه داد. طبیعتاً آنها سرزشت امرای ارتش ایران را در جریان انقلاب در نظر دارند. حتی می‌توان گفت که در این جنگ بنوعی از خود دفاع می‌کنند. اما اشتقاق و رودرزی سرخود در جامعه الجزایر، بدنه ارتش را هم بی نصیب نگذاشته است. فرار سربازانی که گاه با اسلحه‌های خود به گروه‌های مسلح می‌پیوندند، به امری عادی بدل شده است. از طرف دیگر سرگوب بیرجانه‌ای که تا به امروز اعمال شده نه تنها به نتیجه دلخواه نیانجامیده بلکه به افزایش هرچه بیشتر خشونت دامن زده است. این همان روشی است که گروه‌های رقیب در افغانستان سالهاست به کار بسته‌اند، که حاصلی جز ویرانی و کشتار و درابعدی هولناکتر از پیش نداشته است.

نقطه مافیای سیاسی نظامی حاکم و «بجه نجات اسلامی» به‌علاوه گروه‌های مسلح تروریستی‌اش نیستند که جامعه الجزایر را تشکیک می‌دهند. اقلیت کابیلی‌ها، احزاب و گروه‌های آزادیخواه و دموکرات و بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم و بویژه

به ربودن رفت از بهران، فوت گرفت. اما این نیز چندان دوام نیافت و بودیای قتل از آنکه بتواند اولین بخش از برنامه خود را سپی بر نصیفة دستگاه دولت از عناصر فاسد و سوجو باجرا درآورد، در ژوئن ۱۹۹۲ به قتل رسید (ضارب که در زندان بسر می‌برد، همراه با برخی از رهبران گروه‌های مسلح در میان ۸۱ نفری بودند که روز ۲۳ فوریه امسال در سرگوب شورش زندان الجزیره به قتل رسیدند). در واقع دوران رویارویی خونین ارتش و اسلامی‌ها از این زمان است که شدت بی‌مسابقه‌ای می‌گیرد. عملیات تروریستی «گروه مسلح اسلامی» از یک طرف و سرگوب و شکنجه و کشتار از طرف دیگر، الجزایر را بین از پیش از پیش به ورطه جنگ داخلی سوق می‌دهد.

نیروها و احزاب سیاسی ترقی خواه و دموکرات جامعه همچون ائتلاف مدون و تحصیل کرده، روشنفکران و بویژه زنان الجزایری چه از جانب اسلامی‌ها و چه از جانب دولت تحت فشار و سرگوبند. تروریست‌های اسلامی روشنفکران و ترقی خواهان و کمونیست‌ها را که به مخالفت برخاسته‌اند. آماج ترورهای کور خود قرار داده‌اند. دهها تن از روزنامه‌نگاران و نویسندگان الجزایری به دست اسلامی‌ها ترور شده و دهها تن دیگر ناچار از جلائی وطن گشته‌اند. اسلامی‌ها برای نشان دادن ضربت و با چه بنا از روی ناامیدی، پیش از پیش به عملیات خشونت آمیز خود شدت بخشیده‌اند. خفه کردن ویا مثلث کردن افراد غیر نظامی در معابر عمومی، ربودن و تجاوز به دختران بی حجاب، کشتن بچه‌ها در مقابل چشم والدین، به منسل



سازد برای اسلامی بود. بیست و نهمین سالگرد آبیاری دیرینه است ؟ فرد قداریه و هم چنین دانشگاه الاظهر که تمام سون منتشر شد در معبر را از نظر امروز انضادات مورد بررسی قرار میدهد. بیش از پیش به اسلامیون گرایش یافته است. زمان سویی بنام ملاحداد. به خاطر برخورد به اسول اسلام به ۸ سال زندان محکوم شد (حکمی که به اجرا در نیامده است) ۰ دانشگاهی معروفه مصر ابوزید. به پیمان اینکه گارهایش توهین است به سده. با سخلات نمایی موجه شد. چه کام بزرگی به عقب : دانشگاه الاظهر را در دهه ۲۰ بیاضی اوروم ۹۴ در آن چه بحثها و گفتگوهای بیروانه و در عرض حال انسانی و بشری میاد علما و نویسندگان بی خدا صورت میگرفت.

دیر روزنامه ایداع احمدیچیزی که شاعر نیز هست تاریخ را بیاد می آورد : فرهنگ مصر مدرن. مصر را آزادی خلق اناروری و آزاده محمد علی (نایب الطبه رهبری است اوایل قرن ۱۹) برای انطباق میراث عرب و تمدن غرب. پاره غریبه وجود نگذاشته اند. گیسوت از این رفوریم جنب نشینی بعشتناکی است .

چه باید کرد؟ درست است که جنب مطالبه برنده سبیل ادبیات بر اهمیت آزادی بیان تاکید میدهد نموده است اما باطل است می توان نام عرب بر آن نهاد. سانسور کتابش پسر مدینه را پذیرفته. اور کتاب که در دهه ۶۰ چاپ شده گنایه است. نه زهنگی پرانجیران. آیا این محاوره ترس از یک "ناجرای رهدی جدید است؟" باید داد. به هر دیر نشر کردن ؟ دلیل صریح باشد. سکوت بزرگترین نویسنده مصری برای دیگر نویسندگان بیانگر ناطی آنان در برخورد به آزادیهای تاریخی است. آنها که بین دولتهای فاسد که نمی دانند چه عملی داشته باشند. و انکار عمومی که در واقع وجود ندارد! مجبورند به خیل مخالفین در سرزمین اسلام بچینوندند. بسیاری از آنان وقتی ماجرای ساجان شدند. بیش استیلا کردند. امروز اما حدود ۱۰۰ نفر از آنها کار مشترکی در دفاع از رشدی منتشر کرده اند. آیا خیلی دیر شده است؟ سرمدیر. بالا بوجهی نه است آنان است که جلب شده (عنه نامه اکسپرس فوریه ۹۴) ●



دکتر سوسنی امیرا در پاریس در گفتگو.

آنها می خواهند ما را به خودمان نسوری و نذولتین مجبور کنند. برای نویسنده این یعنی خودکشی . به همین دلیل در شرایطی نیمه مخفی زندگی می کنند و مسلح است . اما همچنان در جلسات عمومی شرکت میکنند.

وقتی آدم معتقد به آزادی است ! اینستادگی و مقاومت. آسان است . اندهال این است که بتوان باعث شکستهای فلسفه های آگاهی و وجدان شد. هرشمی برای همالمان و یا هر چه می برای آنان .

آیا الجزایر موردی ناممکنه فرد و یا موردی اسرائیل است؟ کمی دورتر در شرق در ساحل نیل، شاعران و نویسندگان پیش از پیش دوره نویسندگاری میکنند. البته وضعیت مصر با الجزایر قابل قیاس نیست. با عربستان سعودی نیز. روز ۳ سپتامبر ۹۳ شاعری بنام سعیدک ملاح را در ملاحم سرپریدند. در مراسم نشانه هایی از همین روز پنجشنبه می خورد. ۳۰ سال قبل فارابی خود روزنامه نگاری که طرفداریش از لایحه برکناری پوشیده نبود بر اساس فتوی مفتی سازمان انترگیمینت "العهد" بطل رسید. از آن پس تجدید روشنفکران روز بروز بیشتر شده است. محمد سعید ملاحمدی تیسویزی تاریخ از شرایط ترسیم می کند این قانینی سابق و نویسنده رسانهای درخشان با عنوان "اسلامیسم زمانه ام" از طرف آنان محکوم شده است. اخوان المسلمین گفته اند که به هر شکلی که ممکن است باید او را ساک. کرده. او اکنون در پاریس در یکی از محله های سکونی قاهره که توسط پلیس محافظت میشود مطنی است. اما به

گلوله در برابر اندیشه

سایه آن رشیدی هشتاد و سه ساله را می بیند که در پاریس از نویسندگان عربستان سعودی، گفت : "بیاره، از نویسندگانی که در جهان اسلام مورد ادب و آثار قرار میگیرند. سهم بهمان برمی هستند که در هشتم"

در الجزایر! بنکادش! پاکستان! مصر و... روشنفکران همه در قشریون مذهبی شده اند. چرا که بیانگر اسلام هستند که قدر و پذیرش انکار جدید را دارد (زیر آثار مختلفند که آزادی آفرینش در ری و در کراسی از نوعی خواصی و پیشرفت بدانی نپذیرند.

(زیر آثار) عقل را در برابر آزاده نابودی اقلیتها قرار می دهند. قشریون مذهبی "عده سنان جوبل عربی" را شروع میکنند.

نویسنده میسوی سرگید زندگی روزنامه الجزایری ۳۰۰ - ۳۰۰ فرانک می ارزد. این هو الزعمه ز دوری است که برای گشتن اجیر می شود. یکسال پس از شروع نیروهای انتظامی. نوبت به روزنامه نگاران و نویسندگان رسید. شخصاً بعد از قتل طاهر جوت نویسنده کتاب "نگهبانها" که در آن قانینان و مقدسان دروغور افشا شده اند. (در تاریخ ۲۶ مه ۹۳) . کلپای سر برد ادبیات الجزایر در لیست سیاهی قرار دارند که در ساجد اعلام شده . این قتل ها و هدف رادیکال میکند در داخل کشور ترساندن مخالفین دولت اسلامی که در حال شکل گیری است و در خارج کشور پیش وسیع خبرها توسط مطبوعات غربی به منظور تبلیغات. در چنین وضعیتی دو اشتباه بیشتر نیست: چندان یا نابوت. رشیدیچیدا نویسنده الجزایری می گوید : من هرگاه چنین سر روشنی را قبول نخواهم کرد. و البته ماست که در برابر شروع روزمره فکر و اندیشه مقاومت کنیم. برای این زمان نویسنده انتخاب روشی است "

هیچ سازشی نباید با آدمکشان کرد!

مصاحبه‌ای با رشید بوجدرا نویسنده الجزایری که هشتاد و هفت ساله است از آخرین زغالش در آن کشور معروفی رفته است.



من: در الجزایر چه می‌گذرد؟
بوجدرا: شمسیت اصلی معنای روح کبلا معنای دولت است. هیچ اثری در زندگی من وجود ندارد. من همیشه یک کیسول سیاتور با خودم داشتم. حالا هم که سقا در شهر لیل برای اوامه است. اما تمام هم هستم. من کیسول دیگر در این تمام دارم.

من: شما مسلح هستید؟

ج: در الجزایر یک هزاره سیور آدمکشان با خود دارم. دو سال است که ما مسلح و سیاتور به خدمت در جزیره ای که در جزیره ایس کسیر بقتل روشنفکران بسته است.

من: سال ۱۹۸۳ در الجزایر

بوجدرا: من در الجزایر در الجزایر هستم. من در الجزایر و الجزایر هستم. من در الجزایر و الجزایر هستم.

بوجدرا:

من: سال ۱۹۸۳ در الجزایر
ج: در الجزایر مسلح است. در الجزایر همان تشکی را دارند که اس‌ها در حزب نازی داشتند. داستان فقط یک تصمیم کار ساده است. کینتترین کار انگریست‌ها را اینها انجام میدهند.

من: شما در الجزایر چه می‌کنید؟
بوجدرا: من در الجزایر هستم.

ج: شما در الجزایر با فیس و بی هم‌کاری با انگریستان. مثل همکاری سازمان پس با نازیا در کشور شما.

من: اما انگریست‌ها در الجزایر چه می‌کنند؟
بوجدرا: من در الجزایر هستم.

ج: مشابه خشونت انگریست‌ها با خشونت ارتش خیلی ساده است. آیا نظامیان به دخترچه‌ها تجاوز میکنند؟ من در زمان حکومت بوجدرا زبیر شکوه بودم. ولی هیچکدام از این شکنجه‌ها قابل فیس با

جنایات، فیس نیست. دولت الجزایر میخواست سراشوند. و ساکت کند. هرگز نمی‌خواست که بوسنم را نکند. کتابهایم را بسوزاند. و با خوانندگان کتابهایم را بسوزاند.

من: بوجدرا، در الجزایر چه می‌گذرد؟
بوجدرا: من در الجزایر هستم.

ج: منم افراد کادیهای ارتش را محکوم میکنم. ولی شما چگونه میخواهید جلوی آن سرباز را بگیرید که میداند اگر اول او حمله نکند کشته خواهد شد؟

من: ارتش بوجدرا مقاله‌ها را در الجزایر می‌خواند.
بوجدرا: من در الجزایر هستم.

ج: این کارها را چگونه نباید عمل کرد. چرا که بسیاری از والدین اسلامی آنها ضد اسلام هستند. اما کسی که برای از بین آیدمکشان اسلامی را در خانه‌های پناه برده، بعد از آن قاتل است. برای اینکه میداند فردان شرعی میتواند قاتل دختر خودش باشد.

من: چه اتفاقی در الجزایر می‌گذرد؟

ج: هیچ اف‌ا. ان برای پوشاندن صافش و اما با فیس در الجزایر است که میتوانم به شما بگویم. فیس در الجزایر است. صاب مالی فیس همان سرمایه‌داری است. فیس که در الجزایر فیس در الجزایر است.

بوجدرا: عبدالحق، بهری در حال حاضر دبیرکل فیس در الجزایر است. دخترش هسیر فرزند شادلی من پیدا شد. و این شادلی بود که بدون آنکه کنگره‌ها در الجزایر بود. او را دبیرکل حزب کرد. اینها تا آمد دست در دست هسیر در الجزایر. در جزایر شرقی خواهران سوسیالیست به رهبری آیت‌احمد باید بگویم که به سرعت توسط آن دولت‌های دیگر بلعیده خواهد شد. کار در الجزایر را سفید می‌کنند و دوگرات‌ها را قفس خواهند کرد. کسانی که هیچ چیز از مردم الجزایر ندیدند.

فیس برزینة شعار مردم جزایر مخالفت با اسلام. رشد کرده است. اما از عذاب اینکه مرکز کاری به کارنامه فیس فاسد نظام نمایندگی است. در الجزایر من نویسنده‌های هستم که کتابهایم بیشترین فروش را دارند. با اینحال، بیست و پنج سال است که در الجزایر آزادی است. آزادی زندگی مردم است. در الجزایر نه دوختی هست و نه چینی. سیاسی من می‌خواهد در الجزایر بسیار شیک در به جای مختلف دارد. و این فیس آزادی است. من را بکشند.

یکی از آخرین نوشته‌های

سعید مکیل



سعید مکیل روزنامه‌نگار الجزایری، در روز ۳ دسامبر ۱۹۹۴ هنگامی که در رستورانیک محل کارش مشغول صرف نهار بود، هدف گلوله تروریست‌های اسلامی قرار گرفت و روز بعد در بیمارستان چشم از جهان فرو بست. او که ۵۶ سال داشت، از نام‌آورترین روزنامه‌نگاران الجزایری بود. مکیل با اینکه در ماه مارس همان سال نیز هدف سوء قصد قرار گرفته بود، از هیچ محافظت ویژه‌ای برخوردار نبود و با این حال حاضر به ترک کشورش نشد. او مدیر روزنامه «لوماتن» *Le Matin* بود و هر روز ستون ثابتی در این روزنامه داشت که به همراه عکسی از او چاپ می‌شد. سعید مکیل از منفدان بی‌بروای اسلامیست‌ها از یک طرف و دولت الجزایر از طرف دیگر بود. وقتی که گروه گرداننده روزنامه به ناچار عازم فرانسه شد، سعید مکیل، این سنجس سابق، گروه کوچک باقی‌مانده را رهبری می‌کرد و سرانجام بهای استواری و شهادتش را با خون خود پرداخت.

از ماه مه ۱۹۹۳ تاکنون، بیش از ۳۰ ژورنالیست الجزایری بدمت گروه‌های مسلح اسلامی به‌قتل رسیده‌اند.

به چیزهایی رو من باینده این تروریست‌ها بگویم. قبل از هر چیزی باید بگویم که کار سو راست نمی‌کنند. ایدها، ایدها، تازه کارون بدیون اون‌ها به قدر کافی دنگ و جنگ داره. هر روز خدا بانه، ما زور تشجیه بدم تا مطالبی رو سران روزنامه فراهم کنم. اون‌ها با سلاطی از سادگی و... و... و... که خواننده ما بونا ازین انتظار داره. انگار کافیسست که من کشونی رو بکنم و مطلب بیرون بیاد. خلاصه اینکه چنان زندگی روزانه سختی رو دارم که از خودم می‌روسم که آغه چطور میشه که تروریست‌ها اینو ندونند؟ آیا این‌ها ملانژنیسی در میونشون نیست که بتونه درد بک هم‌کار رو بشنوه؟

حالا به مثال دیگه: دوبار چندین تیر بطرف من شلیک شده. همین جوری که پیش میرند، خدا سو خواهند کشت. مگه نه؟ پس من باید اینو به تروریست‌ها بفهمونم. بوش ون بگم که اون بازی‌ها بازی که میکنند، کشنده است. شاید نمی‌دونند که گلوله‌هایی که شلیک میکنند، میتونه درد بیاره و بکشد؟ اما مگه درد همین یکنه؟ آغه اینا میدونند که بیونه سو با زخم، زن وفاداری که بیست ساله هم‌دیگه رو دوست داریم، دارن بهم یزندن؟ میرید چرا؟ خیلی ساده. برای اینکه من ترنستم زخمی قائم کنم که آغه بعضی شبها نمی‌تونم به خونه پیام لفظ و فقط بخاطر احتیاطیه که میکنم. آخرین بار، برای اینکه دیگه هرگز شکیرو در وفاداریم نسبت به اون برطرف کنم، مشخصاً پیش گفتم که دیشب رو ما یکی از دوستان سرد در دفتر روزنامه گذروندم، آغه بدترین چه نگاهی بهم کرد؟ مطمئنم سوالات بوداری در مورد من به ذهنش رسید.

باز به چیز دیگه: بعضی وقتها برای اینکه تحقیق و مراقبت تروریست‌ها رو خنثی کنم، مجبورم کلک‌های ماهرانه‌ای بزوم. مثلاً

موقع رفتن با خونه، عتس، عتس، میرم. این جور، این‌ها فکر میکنند که من دارم از خونه خارج میشم. ما برعکس، موقع رفتن سو کار، بار فکر میکنند که دارم برمیگردم. سو بدونم این کارها میتونه دشمنو کول بزوم یا نه، ولی در عوض اونو میدونم که کارهای عجیب، عسریه من سوچه همساره‌ها رو جلب کرده، تا چنانچه به زخم نوسیه کردن، سو به یک روان‌مناس، نشون بده، به چیزی رو هم اضافه کنم، خیلی وقتها او همسارها، اوضاع پاک از دستم در میره. دیگه خودم هم نمیدونم وقتی که وانمود میکنم که دارم از خونه بیام بیرون، دارم به خونه میرم یا اینکه مشغول تاکیبک برعکس.

حالا، مجبورم قبل از رفتن به محل روزنامه، برای زدگم کردن هشتاد دور با ماشین بچرخم. در صورتیکه فاصله اونجا ما خونه من درست ۵ دقیقه است، و این جوری بودجه خوناه‌ها رو زنده کنم. با این کار مجبور میشم ماشینو ول کنم و پیاده برم. ولی این که دیگه خیلی خطرناک میشه. مگه نه؟ به چیزهای دیگه دلم میخواد این تروریست‌ها بدونن. من به خاطر توجیه دوبتانی که شکران امنیت من میدنند، ظاهر سو عوض کردم. به چیزهایی رو تغییر دادم. بیلر از بیخ زدم. سوهامو کوتاه کردم. عینکمو برداشتم و حالا انز می‌خارم. نتیجه اینکه دیگه سو نمیشه شناخت. تا چنانچه حالا میتونم بی هیچ غماری از وسط دو قطار تروریست رد بشم.

دیگه هیچکس تو خیابون سو نمیشه. نه سلاطی، نه عیلتی و نه هیچ کلام سیر آمیزی ردوبدل نمیشه. هیچ واقعه فکر میکنم که ناپدید شده‌ام. مرددم. این احساس بعضی مواقع چنان در من بالا می‌گیره که روزنامه را باز میکنم تا خبر بقتل رسیدنم را ببینم.

موشه سارا مارکس برودنبرگ

(Marie Bonnielsen Broxup)

کارل مارکس دیگر نامی روز نیست. حیف چه گزارشی را که او از جنگ قشاز قرن نوزدهم داده هنوز هم سرجه‌ی عالی است و می‌تواند منبع تاریخی مفیدی باشد برای کسانی که در غرب می‌خواهند به افرادی که مستقر آنها بدین سو می‌پسند، باور ببورند که چیزی «جزو تفکر ناپلئونی روسیه است» اشتباه است لیکن که ادعا کنیم چینی، افغان و سایر سامانی قفقاز شمالی از قرن هجدهم بدین سو، از آن روسیه بوده است؛ چرا که چنین معاصراتی می‌تواند بنیاد قانونی سامانهای ناخراسته را بدست دهد.

اولین «بهاد شناس» کوهشیمان قفقاز را یکی از آنان شیخ منصور رهبری کرد؛ در سالهای ۱۷۸۵ تا ۱۷۹۱. چرکس‌ها، داغستانی‌ها و چچن‌ها پس با هم یکی شدند و شدت سکنی به ارتش کاترین وارد آوردند که ساری، در دیگر جاها به پیروزی رسیده بود. اما تا واپس نشستن شامانی‌ها که در آلبانیستان را در دریای سیاه، در سال ۱۷۹۱ از دست داده بودند؛ پیوسته خودخوانده شاهنشین گردیدند؛ آن به روسیه در سال ۱۸۰۱؛ و سپس دست به دست شدن آذربایجان ایران و سیاه روسیه بر آن، این خرده مردمان کوه-اران را در برابر امپراطوری، تنها و در تنگنا گذاشت. آنها با این سال سرسختانه روبارویشان ایستادند و موجب آن شدند که اشکار روسیه با منطقه سرازور شود که این برای روس‌ها به قیمت شکست در جنگ کریمه تمام شد. (۱۸۵۳-۱۸۵۶)

از آن پس سیاست قلح و قمع مستمر آغاز می‌شود، همان‌گونه که دیگر چرکس‌ها نتوانستند قادر راست کنند. آنها به سوی امپراتوری عثمانی رانده شدند و امروز در سراسر نیایان خود و در میان نوادگان مهاجرین روس و قزاق، اقلیتی بیش نیستند. در عوض، چچن‌ها نشان دادند که زام شعنی نیستند. ژنرال مادمار، ایرمولف، در سال ۱۸۱۸ به تزار پیشنهاد در اوان هشدار داد «مادام که پند چچن زنده است، آرام نگیرید» چرا که «این مردم شوریخت می‌توانند سرودن روحیه شورشی و عشق به



چچن‌ها، مردمی سرکش



آزادی، در میان سادات و زمین‌داران فرساده و پادشاهان امپراتوری باشند.

حکومت دهشتی که ژنرال ایرموش بهار گردانید، اما کارنامه خوبی، چیزی با امام شامل ضدستد شد. از این پس است که اسلام در منطقه قفقاز، با خبر آزادی ملی بازبنا شد. بر سر آمد، چنانکه، برین سالهای ۱۸۲۴ تا ۱۸۵۹ به اوج می‌رسد. جنگی تمام ببار که تنها علوه بوداران، شامل نیستند. علاوه کل سرزمین است از ژن و سرد و سردسال و سالخورده، به سال ۱۸۵۹، شمار لشکریان روسیه در قفقاز به نیم میلیون نفر رسیده بود. برای حمله نهایی به غرب، پرتگال، مرتضی در داغستان که سنگرگاه شیخ شامل و پانصد بار وندارش بود، شاهزاده بارانهای چهل هزار تنی به خدمت گرفته. چنینها که شامل را به خاطر تسلیم شدنش امر بخشیدند. چهار سال دیگر هم در قفقاز، بوزار، زیر فرماندهی پانصد هزار تنی به نبرد ادامه دادند.

"جمهوری کوهساران"

۱۹۱۸

چیزی که به چهل هزار تن فروکنده شده بود، شکست خورد. اما آرام نگرفت. از این پس دورانی آغاز می‌شود که کریمه کمتر شناخته شده، به همان دوران دریا با شیخ شامل شایان برجه است. چیزها، نسل با نسل سلاح به گف گرفته، و روسیه را ناکارگیز می‌داندند که تا انقلاب ۱۹۱۷ تشکیلات نظامی اش را در چوبی نگه‌دارد که بشکسته خوردن است در میان سایر مستعمرات امپراتوری.

شکست‌های در سال ۱۹۱۸، در "جمهوری کوهساران" تا هم نجات شدند. آنها، تنها علاوه ارتش شیخ، ژنرال دتکین بنکینند که می‌خواست روسیه بکانه و انجمنک‌سازیمیر را نگه‌دارد و پس علیه بلشویک‌ها، که به خاطر وعده استقلال ملی، در آغاز از حمایت کوشش‌ها هم، چون دیگر مردم مستعمرات، برخوردار شده بودند. همین "جمهوری کوهساران" را ترکیه به رسمیت شناخت! همچون ژنرال تاسدن فرمانده ارتش انگلیس در قفقاز و به نام دولت برتانیای، در غرب، این سابقه تاریخی را زود به فراموشی می‌سپاریم ...

در حالیکه جمهوری‌های ارمنستان، گرجستان و آذربایجان، در پایان جنگ داخلی و در چند هفته به دست ارتش

سرخ افتادند. چیزی، داغستان و اینکوش به اینستادگی در برابر بلشویک‌ها پرداختند. که پس از ورود سیمانت شدت‌گرای بر سوسوفشان بپرد شد. بود، دو ارتش سرخ یازدهم و بیای هم ترشد. برای به تسلیم واداشترشان به آجا کسپیل شدند. با این عهده شورش ادامه پیدا کرد. در سالهای ۱۹۲۴، ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰، و بعدها مداخات چینی، سیاه‌پوئی در آستانه جنگ سرد است. دوره شوروی در ادامه سوانست آذربایجان، تراد، از سرمازگیری و چورها سرماز زد اما اوزها خود به آجورن لشکری برآمدند تا با آلمانها جنگند. که این نین نیروی هوایی شوروی را از عیاران سرزمین‌شان در سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۴۲، حرم و پایتان بخشیدند به هر قوام نازهای، بازتابت ... آنها را یکجا به بخاری با آلمانها محرم کردند، آلمانی‌ها می، چرا که قشون نازی هرگز به آنها رسیده بود.

مدین تروپ کوچ آرا رسید، نه تنها شداری، عظیم" که کل مات، چور و اینکوش را کوچ دادند. سرخی را به سوی اردوگاه‌های مرگ در سیربی راهی کردند، پیشترها را به سوی جلاگاه‌های پیچیده قزاقستان، یعنی از کوشندگان نابود شدند. سولژنیسن در این هنگام بود که نوشت: چنین اینکوش‌ها، سرما سرمان است که دست زد به روانشناسی تسلیم زداند. اینکوش، شوروی، چور اینکوش از روی نشانه خط خورد و نام این سردان از کتابها، نابود شد. اوزها دیگر رسا و جرد نداشتند، اما به مدتش سرگ استالین، آغاز به بارگشت کردند. مدتی پیش از آنکه رسعا از سوی خروچچیت به آران آماده شدند. روسیه را بپورند و بشاز سرنگان‌شان را نیز با خود آوردند. هرچند، که به آنها آماده عیبت شده بود، همچنان خود مار بودند و محرم به رژیم پلیسی که از جاهای دیگر روسیه، مدت و مدتها بود. و این تا به سال ۱۹۹۰.

استکه تاریخ پراشوب این سرزمین دورافتاده ناشناخته ماندند. حیرت‌انگیز نیست. اما شگفت‌آور این است که غرب با همه اشتیاق ساداموآمانهای که به نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد دارد، اثر چنین ناطقه‌های را با اهمیت استراتژیکی که دارد، آشکارا نادیده انگاشته است. روسیه، اما، نیروی عظیم نظامی‌ای را پیرامون چیزی منمرکز کرده و تاریخ می‌تواند کلید فدرکبه آنچه را که در حال تدارک است، به دست دهد. در قرن نوزدهم، ژنرال ایرمولف اظهار داشت که که چیزها دارودسته‌های آواشند و سراوار مرگ، چرا

که نینیرفشدند. تجدالعمایه تراد باشند، امروز نیز به‌شکل اقبال سادوست در همین راستاهاست. چه‌بهر دودایف رئیس جمهور چینی، رئیس گروهی ساینکاره است و شایسته استقلال گروه به سادامای مافوقی، سزل یافته است. در حالیکه مافیای چینی، بیشتر به دست مریض است تا به کوهساران باآنداس.

جنگ استعماری

امپراطوری پیر

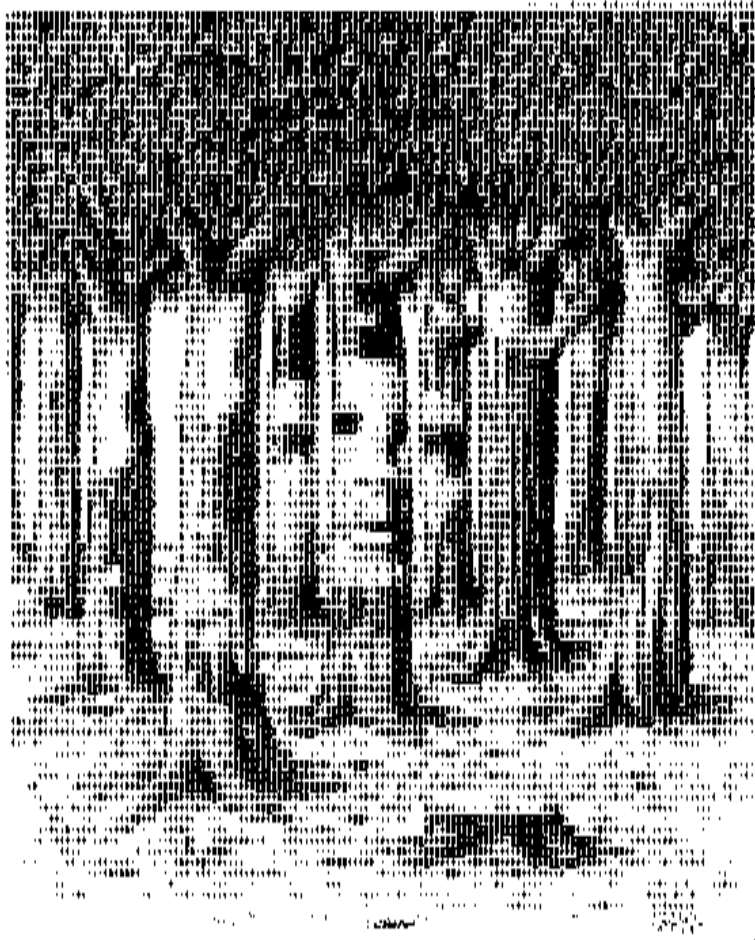
از ۱۹۹۰ تاکنون، چیزها در انتظار نبردی خوب، با روسیه زیست‌اند. تاریخ به آنها آموخته که هرگونه مذاکراتی با مسکو، هرگز جز یک، صدف نفاشته است. تسلیم شدنشان به روسیه، به این روسیه ترادی باشد. چه طویسین و چه بلشویک، آنها بر این باورند که این آخرین آزمون، آزادیبخش است. آرزوی‌شان برجه است. آنها با افروز قوا بخوابند، جنگید، اگر امروز شکست بخورند، فردا از نو آغاز می‌کنند و داغستان را نیز به همراه خود می‌کشند.

جنگ استعماری، تنها در میدان نبرد به تعمر می‌رسد. این جنگ، ابتدا به دست امپراتوری، بری پوزور برده می‌شود. که سادراتی آن به دستگاه بی‌کفایت فاسدی سپرده شده که دیگر توان لازم برای امر مطیع بیرونی دولت را ندارد. او در برابر سردانی استاده است که از خود شدن سر بلا می‌زند. که حسن می‌کنند ژنرال به سردشان در کار است. و ازجه عتاد، نشان را از تاریخ استثنایی‌های پرتشکله، آنها اینک به صورت پیش‌دستی، فرانس‌ها بدیدار شده است. می‌تواند سادامای قدرت استعماری روسیه چیزی نیست. چا غرب بخواهد و چه نخواهد. ●

(لوسوند، چهارشنبه ۴ فوریه ۱۹۹۵ - برگردان به فارسی: ناصر مهاجر)

بحران مالی مکزیک سیاسی است و درمان آن دموکراسی

کارولوس فونتن



مکزیک‌نویسنده، بحران مالی مکزیک، در واقع یک بحران سیاسی است.

دلایل اصلی این فروپاشی اشتراکات سه سال اخیر، یعنی دولت سالیاز، سندهای اقتصادی را برداشت، واردات از صادرات، پیشی گرفت، با جاری که دهانه پولی از بالای ۳۰ میلیارد دلار به پایین ۶ میلیارد دلار، تحلیل رفت. بر این لحاظ ارزش پروتا و پرداخت واردات روزافزون، اقتصاد به رهن سر راه مکزیک‌های خارجی در آمدند. اما سرمایه‌گذاری خارجی بیشتر در بازار روس بود و سفته‌بازی، تنها ۱۶۵ آن نصیب اقتصاد واقعی می‌شد. ساختن کارخانه، افزایش کار، افزایش بهره‌وری، به مجرد اینکه سرمایه‌گذاران دریافتند ارزش پروتا هیچ پشتوانه واقعی ندارد، بحران اقتصاد پیش آمد. سرمایه گریخت، مکزیک، دیگر نتوانست... از پس پرداخت وارداتش برآید و پروتا بی‌ارزش شد.

اگر داستان ذکر می‌شد روسای جمهور مکزیک، او، ز اچوربا آلوارز (۱۹۷۶)، خوزه پرتیلو (۱۹۸۲) و میکوس دولامادریو (۱۹۸۸) همه سر بایست که از ارزش پول بمانند و کشور را پشوار از آنچه رفته بودند، بر جای نهند. همه این مردان مانه را چنگلندند، به اقداماتی سخت دست زدند، محبوبیتشان را قربانی کردند تا رئیس جمهور بعدی شوند. با کارنامه‌های پاد- و آمدگی امیدواری، کار خود را آغاز کند. این قانون ملاتفت دموکراسی مکزیک را، کارولوس سالاز در هم داشت.

او در سال انتخابات، تصمیم‌گیری‌های تلخ را به پس از انتخابات، ماه اوت موکرا، کرد. سپس نوبت برنامه شخصی‌اش رسید... آقای سالاز از رویه است، که به ریاست سازمان تجارت جهانی، جانسون گات

کارولوس فونتن نویسنده میگوید:

دهقانان بی‌زمین در مکزیک «نقصین جنگ پارلیمانی

پس کمونیستی» را به پیش می‌برند. رهبرشان «فرمانده

مارکوس»، موجود غریبی است با هویتی ناشناخته

برسد. و از اینکه بحران اقتصادی مکزیک باعث خفای بسیاری شامزدی‌اش شده، دلخیزان بود. از سنو زدی‌نو، ناززد ریاست جمهوری، وقت، از او درخواست کرده تا نیمه اول نوامبر، ارزش پروتا را کاهش دهد. آقای سالیازز، جنبیده، و رئیس دولت جدید را با بار کاهش ارزش پول و از کشف دانه افتادار و کمبود محبوبیت بر مرکب نشانند.

با این همه پشماری می‌کنم که مسئله بیش از آنکه اقتصادی باشد، سیاسی است. اگر دو واژه‌ای که در قانون عمومی ایالات متحده مستأول‌اند، یعنی "راز" و "حسابرسی" در مکزیک هم رواج داشتند، هیچ‌گاه از این چیزها روی می‌آید.

درمانیکه مکزیک از یک انتخابات پر تب و تاب، به انتخابات پر تب و تاب دیگری گام می‌گذارد. پیداست که قدرت بیخرا و پرده‌پوشی می‌عد و حدود «فوق» دوریه ریخته شکل است. رئیس جمهور بیرون از قلمرو «حسابرسی» و بدون «تراز» عمل می‌کنند. مزون بر این، او با حلقه کوچکی از دوستان و «کارآموزانی» فرمان می‌راند که بی‌شرفان فارغ‌التحصیل‌های Ivy League (۱) اند و اقتصاد برایشان روی نغته سیاه مطرح است و نه در رابطه با سردمان واقعی. این‌ها گروه نخبگانی‌اند که از افکار عمومی، اطلاعات واقعی و روندهای قانون‌گذاری بیشتر و بیشتر جدا می‌افتند. آنها ترمیم‌آدم است از اقتصاد را وعده می‌دهند علم خوشبختی انسان و سرآخر به برآورد بدبینانه «کارلایل» می‌رسند: علم ملامت‌انگیز.

ما اگر نمی‌توانیم در مکزیک بدون تب و تابی مای، انتخابات، ریاست جمهوری داشته باشیم، معای ساده‌اش این است که نظامی که سال‌های ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۸ کم و بیش کارایی داشت و بدون آزادی‌های دمکراتیک، توسعه و صلح اجتماعی را عرضه می‌داشت، اینک به انتهای خط رسیده است. این «نظام» باید جای به نظامی دمکراتیک دهد، نظامی سازگار با واقعیت‌های کشوری ۹۰ میلیون نسری، اقتصادی نامتوازن، طبقه متوسطی نبرده‌نبرد، مداوم فرهنگ‌های شگفت‌انگیز و چهل میلیون موجودی که در فقر می‌زیند.

آقای سالیازز با روح گورباچف درافتادار اصلاحات سیاسی (گلاسیویت) همراه شده، به سرنوشته شوروی دچار می‌شود؛ کشوری تقسیم شده، ضعیف و به ژانویه درآمده. این جر را اینک باید تاراند.

مکزیک، نباید تمام‌های استواری بسوی دموکراسی کامل برآورد. دولتش و امزشش باید به دیدار هم آیند و به قراردادی دست یابند. در غما پیمان گاج «مون کلرا» سال ۱۹۷۷ که گذشت، اسپانیا بدون تکرارهایی کند. راه اشتیاد به آزادی را بییامد.

دمکراسی مژزید، ده فرمان دارد. یکم اصلاح قانون انتخابات که نیز شامل موقوفه نوژی بودن حکومت، دستگاه مستقل برای انجام امر انتخابات و قوانینی روان جمعیت، دستوری به احکانات، سالی و مصلوحاتی است. مکزیک نمی‌تواند در جدال‌های پس از انتخابات، همچنان خونین‌بیکر بماند. چهارم، دیگر دموکراسی مازوک، چپ‌انند: همزالیزی کارآمد، تفکیک راستین قوا، اساسنامه انتخاباتی‌ای برای مازولاریتی و حکومت.

قانون از رهگذر اصلاح «فوق» قضائیه یافتند. پنجم «سرپوط» به رسانه‌هاست، مادام که تلویزیون و به ویژه تله‌ویزها نه آگاه کرد، و نه انتقاد، خود را به انحراف ملطوطی‌وار خط ریاست جمهوری محدود نمایند. نمایش خنده‌دار اشیاهها هرگز تمام نخواهد شد. آن سه دیگر عبارتند از حقوق بشر، احترام به جامعه مدنی و سازمان‌هایش و اصلاح دستگاه‌های امنیتی برای تضمین امنیت در سطوح فردی، اجتماعی و ملی سرآخر، اقتصاد بازار است. با ابعاد اجتماعی و توازن میان بخش‌های عمومی و خصوصی، از راه رشد بخش اجتماعی.

اگر اصلاحات سیاسی، سرآغاز راندل‌های مژزید است، سرآخر دوباره به اقتصاد می‌رسیم. قرارداد مکزیک می‌باید که به توازنی بزرگ‌تر میان سرمایه‌گذاری‌های سالم، رشد تولید و افزایش حقوق‌ها، راه برد. ما اگر اصول «سایرسی» و «میزان» و «میزی» را به جد بکار نیندیم، به هیچ‌یک از اینها دست نمی‌یابیم. اما به جانی نیز نمی‌رسیم اگر بگذاریم سهار فضای اکتونی‌ای که علیه آقای سالیازز به راه افتاده، از دست بیرون شود. مکزیک باید هم خود را صرف یافتن قواعد و قوانین همزستی و مدارا، آزادی‌ها و پیمان‌ها کند تا که گرفتاری‌های اکتونی هرگز دیگر برای شکار ما بازیابند. ●

هرالدو سیرون بیرالطی، ۱۴ ژانویه ۱۹۹۵
(مترجمان از انگلیسی، م)

(۱) اصطلاحی است برای اجتماع هشت دانشگاه نرم شمالی شرقی ایالات متحده. این دانشگاهها عبارتند از براون، کلمبیا، کورنل، دارتمت، هاروارد، پرینستون، یسولوانا و ییل.

زاپاتیست‌ها

سخن می‌گویند ...

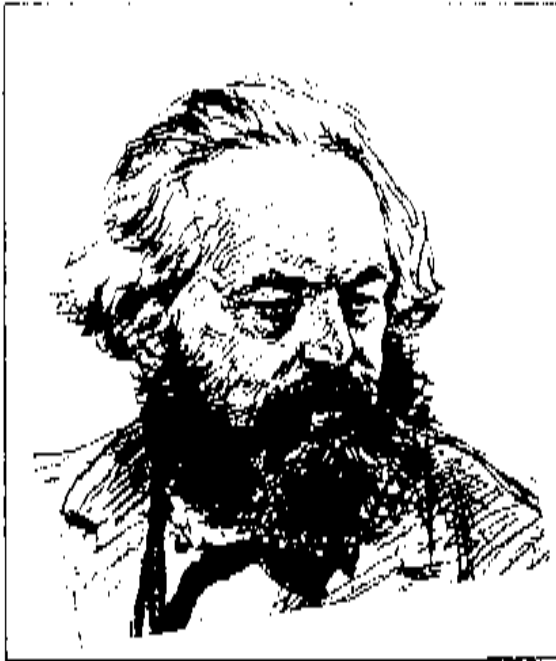
در ماه آوریل سالروز سان فرانسیسکو مکزیک نقل قولی از فرمانده مارکوس سلفه‌گوری انقلابیون زاپاتیست در جوابی حکومت آورد. عینی بر اینکه مارکوس زمانی در دست‌ورانی در سان فرانسیسکو تاز می‌کرد ولی به‌دلیل هم‌چنان‌ها بودن تاراج نماند. می‌دانم، طرفدار دولت در مکزیک با شایان این جور خصال پروا نکردند. که انقلابی عوضی غورطمینان، پاسخ زاپاتیست‌ها این است:

در مورد این که آیا مارکوس هرچس گراسب، مارکوس در سان فرانسیسکو هرچس گراسب، در آفریقای جنوبی سیاه پوست است، در اروپا آمیانی است، در San Ysidro بومی چیکانو است، در اسپانیا آنازیست است، در اسرائیل فلسطینی است، در خیابان‌های سان گویستوبال بومی ماپان است، در نژا (زاده نشین بزرگ مکزیکو) عضو دسته خراب‌کاران است، در دانشگاه ملی (مرکز موسیقی فولکلوریک) نوازنده موسیقی راک است، در آلمان یهودی است، در وزارت دفاع مأمور رسیدگی به شکایات است، در دوران پس از جنگ سرد کمونیت است، یک فرسود بدون گاری و مقام است...

در بوسی مخالف جنگ است، مارکوس یک زن خانه‌دار تنها است در شب شنبه در هر محله‌ای در هر شهر مکزیک، در فلنرسیون اتحادیه‌های طرفدار دولت مکزیک (که هیچ‌گاه اجازه اقتصاد نمی‌دهند) اصحابی است، خبرنگاری است که وظیفه‌اش نوشتن خبرهای بی‌اهمیت در صفحات آخر روزنامه است، یک زن نهاسب در ساعت ده شب در تنرو، یک هفتان بی‌زمین است، یک کارگر بکار است... یک دانشجوی ناراضی است، یک ناراضی در بهوجه اقتصاد بازار آزاد است، نویسنده‌ای است بدون کتاب و خواننده، و البته عضو زاپاتیست‌ها در گوشتهای جنوب شرقی مکزیک است. پس، مارکوس یک انسان است، هر انسانی در این جهان مارکوس مثل همه استشارشدگان، به حاشیه رانده‌شدگان و اکتی‌های سرکوب‌شده است که مقاومت می‌کند و می‌گویند «اس است!».

برشته رنر در صفحه اول شماره ۱۰۰۰، مجله سانلی روبرو، ماهانه موسیقایی چاپ آمریکا، آمده است: در بخش برررسی ما:

(برگردان به فارسی: شهلا سربانی)



آثار و اندیشه‌ها

مارکس اندیشمند آزادی:

مروری کوتاه بر

رساله دکترای مارکس درباره «اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریست و اپیکور»

در کدام اوضاع و احوال و شرایط فکری، رساله مارکس درباره «اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریست و اپیکور» شکل گرفته؟ در پایان سال ۱۸۴۰ و شروع سال های ۱۸۴۰، فضای فکری دوران بعد از هگل در آلمان، دیدگاه متأثر از فعالیت های فلسفی و سیاسی کسانی بود که به هر دو به هگلیان جوان شهرت یافتند. این فضا در واقع متأثر از جدالات پرشور آنان علیه سامانه فلسفی هگل و توجه ویژه شان به ضرورت و امکان آزادی سیاسی در آلمان نیمه اول سده نوزدهم است. به عبارت دیگر، بحث فلسفی این دوره بطور ملموس اندکس آگاهی عمیق روشنفکران جوان آلمانی از «ندریست» است. آرنولد روکه درباره هگلیان جوان این دوره می نویسد: «وجه تمایز آنان نسبتگی شان به روشنگری (Aufklärung) است.»

در حقیقت، این خودآگاهی در پیوند انتقادی به تمام با فلسفه هگل شکل ساختل می گرفت. به گمان هگلیان جوان، شایستگی و اهمیت شگرف هگل در این بود که او نخستین مفکری بنساز می رفت که خودآگاهی (زمان نو را به درجه مفهوم فلسفی ارتقاء داد و به این ترتیب نقطه حرکت مثبتی را تعریف نمود که براداش ان هم تعارض فلسفه او امتنان پذیر می گشت

عزیمت خود را رساله دکترای او فرار می دهد و رد پای این نوشته را در سایر نوشته های او نشان می دهد.

ملاحظه این حقیقت دشوار نیست که مارکس از همان دوره نگارش رساله دانشگاهی اش، با دفاع از ایده آل آزادی، بزرگترین و سخت ترین تعهدیم سیاسی زندگی اش را می گیرد. او در مارس ۱۸۴۱، مطالعه اش را پایان می دهد. چند ماه بعد در نوامبر ۱۸۴۱، فوریخ شاهکار فلسفی اش، ماهیت مسیحیت را منتشر می کند؛ در حالی که در همان سال که برکه گارد رساله دانشگاهی اش را مانند مارکس به فلسفه روح آن کهن و بطور شخصی به اندیشه سقراط و تفسیر آن در تاریخ فلسفه هگل، اختصاص می دهد.

دست نوشته رساله دکترای مارکس شامل شش دفتر است و یادداشت ها و مطالبات مترجماتی او برای تهیه این رساله دربرگیرنده چهار دفتر، متأسفانه دو نسل آخر بخش اول نوشته و هینماور منبیه ای که مارکس در خود متن به آن اشاره می کند مفقود شده است. به گفته سپرینگ، مارکس که در ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸ قصد داشت رساله دانشگاهی اش را به چاپ برساند.

نادرند مطالبی که به رساله دکترای مارکس درباره فلسفه طبیعت اپیکور و دموکریست اختصاص یافته باشد، حتی مباحث پرشور و گسترده سال های شصت و هشتاد میلادی درباره «مارکس جوان» توجه درخوری به این نوشته نداشتند. رساله دکترای مارکس جزئی از کل آثار و اندیشه او بشمار می رفت که در هر صورت ربطی به نظریه «ماتریالیسم تاریخی» نداشت، تنها پس از فروپاشی سوسیالیسم رسمی است که بهر توجه ویژه ای به این نوشته جوانی مارکس شده؛ به منظور طرح و بازسازی اندیشه او بر اساس ایده آزادی. در این بین می توان از پاره ای نوشته های لونی آلتوسر نام برد که به تازگی منتشر شده است. این نوشته ها برای پی ریزی آنچه «ماتریالیسم تصادفی» یا «ماتریالیسم پرشور» نامیده می شود، از خلال یکی از نخستین متون «مارکس جوان» (یعنی رساله دکترای او) سنتز جالبی از ماتریالیسم دموکریست و اپیکور، ماتریالیسم کلاسیک و هم چنین فلسفه های هایدگر و ریتکنشتین، بدست می دهد. هم چنین می توان به اثر تازه منتشر شده میشل واده به نام مارکس اندیشمند آنچه ممکن است (Marx penseur du possible) اشاره کرد که برای بازسازی اندیشه مارکس، بعنوان فلسفه آزادی، نقطه

و هم فهم نیازهای زمان و جستن و جوی جایگاه خود در آن.

از این زاویه، ارنولد روگه در سالنامه آلمانی، در ۱۸۶۱، می نوشت: «فلسفه شکل از همان آغاز تکامل تاریخی خود، نشانگر سرشتی متمایز از همه دستگاههای فلسفی پیشین است. فلسفه هگل، که تا آن زمان نخستین فلسفه ای است که اعلام می دارد هر فلسفه ای چیزی جز اندیشه زمان خود نیست، بلکه خود را نیز به همین عنوان می پذیرد. (...) در این معنا فلسفه هگل به تنهایی فلسفه انقلاب است، بلکه آخرین فلسفه نیز هست (۱)».

می توان به ارزیابی روگه از مفهوم فلسفه هگل، مشاهده انگلس را نیز افزود که پیش از پهل سال بعد، هنگامی که در لودویگ خورباخ و پاران فلسفه کلاسیک، آثار غربی های سرد هگلیمان جوان را در سال ۱۸۴۰ ترمیم می کند، می نویسد: «دکترین هگل آشنای گسسته بود که بتواند نتایج تازه برداشت های حسی را به زیر چتر خود بگیرد. در آلمان آنروز، دو چیز سلور بود، با خصایص اساسی تنویک، بیانگر توجیهی عملی بود: دین و سیاست. کسی که بر فلسفه هگل به عنوان دستگاه تأکید می ورزید می توانست در این دو عرصه، به حد کافی محافظه کار باشد، و کسی که به عکس روش دیالکتیکی هگل را اصل می دانست، می توانست، چه از نظر دینی و چه سیاسی، گامی در نقطه مقابل موضع اولی قرار بگیرد (...)

در اواخر سال های ۱۸۴۰ اشتقاق در درون مکتب هگلی بیش از پیش آشکار می شد.

(...) مبارزه هنوز با سلاح فلسفی دنبال می شد. اما، نه برای اهداف فلسفی مجرد، چرا که هدف از میان بردن منب سنی و دولت بشمار می رفت... در آنوقت سیاست هنوز عرصه پر مخاطره ای بود، به این ترتیب مبارزه اصلی علیه منب هدایت می شد (۲)».

بنابراین، اگر هگل از نگاه شاگردانش، نقطه حرکت بررسی انتقادی و دیالکتیکی به روشنگری بشمار می رفت، در عرصه این نقطه اساسی برای برخی از آنان (نظیر کوپن، برونو بئرو و مارکس) در تاریخ فلسفه او و بویژه در بخش مربوط به فلسفه خودآگاهی یونان باستان ملاحظه می شد.

در کل، می توان گفت که هگل از راهی شتی درباره اپیکوریسم و فلسفه رواقی نداشت. از نگاه او، فلسفه اپیکور معرف خودآگاهی فردیت مجرد بود و رواقیون معرف خودآگاهی جهانشمول مجرد. هر دو

انها نظام های حرم اندیشه‌ای نامآه ای بودند که دینتا بدلیل همین غنیمت بی‌نامیه شان در مقابل شکر، اوری، آوار می گرفتند. اما، شد فلسفه شک آوری، در پیغمبر شناسی روح به‌انداز آگاهی - لایحه می گشت که «بشابه آگاهی ای که در اندرون خویش با خود در تضاد است، در حقیقت ضد را تجربه می کند. از این تجربه است که شکل تازه ای بر سر می آورد که دو اندیشه آن را که شناخت از هم جدا نگه داشته با هم متحد می کند. (۳)». هگل کسی مدتر این شکل تازه آگاهی را، آگاهی اندوهناک می نامد، که در درون خود دچار اشتقاق و از هم کشیدگی است...

در واقع، هگل اقتصادی به این گفته اپیکور نشاند. هنگامی که او خودش را «خود ساخته» و بی آموزگار مرضی می نمود، به همان هگل، اظهار ایزدور به معنای این نیست که اپیکور از فیلسوفان تنگ نظر پیوسته و نوشته های دیگران را مطالعه نکرده است. و نیز نباید چنین برداشت کرد که محور فلسفی اپیکور کاملاً اسیر است. زیرا، چنانکه بلوتر خواهیم دید سوز فلسفه فیزیک او مشخصاً فلسفه لوسیپ و دموکریست است (۴)». کمی بعدتر، هگل درباره «امپیریک» اپیکور می گوید که مثنی عبارات میان نمی است (۵). هگل، بویژه بر این نکته تأکید می کرد که اپیکور بسیار پیشتر، روش علم ندون را دنبال می کند، یعنی او از همان اصول تجربی و مقایسه های حسی پیروی می نماید...

شاید در همین جا یکی از اختلافات بارز میان هگل و «مارکس جوان» نهفته باشد هنگامی که مارکس، در رساله دکترایش توجه فوق العاده ای به فلسفه طبیعت اپیکور و هم چنین معنای عمیق این فلسفه، نشان می داد. بر خلاف هگل، مارکس بر این باور نبود که توضیح تجربی اپیکور درباره پدیده ها مشابه زوال علم ندون است، او در این باره می نوشت: «اپیکور در توضیح پدیده های گوناگون طبیعی بی قیدی و بی شوجی نامحدودی از خود نشان می دهد» (۶)».

قطعاً، مارکس، در میان هگلیمان جوان، نخستین کسی نیست که علاقه و توجه ویژه ای به تحولات فلسفی یونان پس-آرسطویی و مشخصاً فلسفه طبیعت اپیکور و دموکریست نشان می دهد. کمی پیشتر از او، برونو بئرو برای کم بهتر نشاء مسیحیت اولیه به مطالعه فلسفه های اپیکوری، رواقی و شکاکی می پردازد. اقدام عمیق و جسورانه

بئرو به نقد رادیکال او از انجولی ها می آید و به این ترتیب حیات ویوید ای به بیادش هگلیمان چسب در نقد منب می بخشد. در صان زمان، درسه پیش از انتشار رساله دکترای مارکس، کوپن، دوست مسترک، بئرو و مارکس، ملی تحلیلی با عنوان «فردیت» کبیر و مخالفانش بر این نکته تأکید می کرد که در سده هژدهم، همه مدافعان روشنگری تعلق خاطر ویژه ای به اپیکوریسم داشتند. همانگونه که اپیکوریان نیز در دوره خود مدافعان روشنگری یونان باستان بودند.

از نوجه ممکن است «جوبی» و یا متاضل بنظر برسد، که پیگوت فیلسوفان جوان آلمانی این دوره که در جستن و جوی تحقق شخص پروژه روشنگری و هستی ملی برای آلمان، نیمه اول سده نوزدهم بودند، خودآگاهی تاریخی شان را در پیوند با خودآگاهی یونان باستان (که خود از درون تجربه و از هم گسختگی هستی ملی بوسعه آمده بود) تربیت می کردند. در حقیقت، با وجود تفاوت هائی که یونان پس از اسکندر کبیر را از آلمان سده نوزدهم جدا می کرد، تنش های فکری مشابه میان مسئله ضرورت طبیعی و آزادی انسانی، در بطن سراجت بزرگ فلسفه کلاسیک آلمان این دوره وجود می داشت. همین تنش هاست که تا اندیشه مارکس جوان به هنگام تهیه رساله دکترایش نمودار می یابد و به نوجه عمیق او نسبت به تفاوت فلسفه طبیعت نزد اپیکور و دموکریست منجر می گردد. از نوجه در واقع، با فراخواندن یونانیان در ساخت میان فلسفه هگل و هگلیمان جوان، مسئله حیاتی آلمان سال های ۱۸۴۰ را طرح می کند. از اینروست که در دفتر ششم مطالعات مفسرانی رساله دکترای مارکس می خوانیم: «به همانگونه که در فلسفه گرهمهائی هست که آن را تا سرخ اسر مشخص ارتقاء می دهد، که اصول مجرد را در نوعی تمامیت درک می کند و بدینسان رشته خط سقیم را می گشاید، لحظاتی نیز هست که در آن فلسفه نگاهش را به سوی جهان بیرونی بد می گرداند؛ اما، اینبار نه برای آنکه آن را درک کند، بلکه برای اینکه با آن همچون موجودی زنده وارد حادثه آفرینی شود. بدین ترتیب، فلسفه از فصره شفاف آندتر (۷) بیرون می آید تا خود را در آغوش پری درهائی جهان بیفکند. این لحظه، زمان کارناوال فلسفه است؛ در این لحظه فلسفه باید یا همانند گللی در جلد شک فرو رود، یا همچون اسحاب اسکندریه ردهاوش شود، یا مانند اپیکوریان پیراهن نازک بهاری بر تن کند.

بر او لازم است که رفتار، شخصیتی را عمل کند (... همانطور که پرمته با بودن آتش از آسمان، به ساختن خانه و استقرار بر روی زمین پرداخته، فلسفه نیز که با ابعاد جهان گسترش یافته، به سوی جهان پدید آمده است، و منسبت فلسفه هگل در روزگار ما نیز چنین است. (۸)

در حقیقت، فلسفه های رواقی، اپیکوری و شکاکی در دوره خود از هستی تاریخی مابقی برخوردار بودند. این نظم های فکری توانسته بودند که افق های جدیدی در مقابل اندیشه و روح انسانی بگشایند، مانع اجتماعی برود، داری را از ساز بردارند و نحوه تعیین کننده شکل گیری مسیحیت اولیه - این دین انسان های دردمند - را تسهیل سازند. مرونو سوم در نامه ای به سارکس، بتاريخ ۵ آوریل ۱۸۴۰، مبارزه هگل با آن چسب را با نبرد مسیحیت اولیه متناهی می کرد و عین اش را در پیروزی نزدیک و کامل عقل اعلام می داشت: "فایده وحشتناک و مفرط خواه بود، عظیم در آن آنکه تولد مسیحیت را رقم زد (... آینده چنان اطمینان بخش بنظر می رسد که (عقله ای) می توان در آن تردید کرد (۹)".

باری، هنگامی که سارکس، مطالعه اش را درباره اختلاف، فلسفه طبیعت، دموکریست و اپیکور، در سال ۱۸۴۱، معرفی می کرد، به وی می دانست که اپیکوریسم سنتا بعنوان زائده ای، تقریباً نامناسب، در کل ساختمان فلسفه یونانی بشمار می رفت. با این همه، او قصد داشت تا نشان دهد که اپیکور، در اختلاف، با انجیمس دموکریست، "علم طبیعی سودگامی" و به این عنوان تمایز بیان ماتریالیسم و انعکاس اندیشه یک روشنگر (Aufklärer) و چه بسا "بزرگترین روشنگر یونانی" است، به بیان دیگر، این اصطلاح زائده نامناسب، آخرین صورت اصیل اندیشه یونانی است.

سارکس چند سال بعد، در ایدئولوژی آلمانی همین برداشت را در عبارات زیر توضیح می دهد: "اما، اپیکور در دوره باستان، تنها مدافع روشنگری بود. او آشکارا به دین یونان باستان حمله می کرد و تا هنگامی که بی خدایی در زم وجود می داشت، در نشاء آن بود. او اینروست که لوکرسی در اپیکور قهرمانی را ستایش می کند که برای نخستین بار صدای او را از تحت پادشاه کشید و دین را لکه مال کرد. از دیدگاه همه پدران آباء، از پلوتارت تا لوکر، اپیکور فیلسوف بی خدا، بیاریز اولی یا ضریک بود. بدون تلمذ اسکندریه ای فز و بسط و سعت پیدا می نمود."

۱۶- ۲۱- ۱۵۰- ۱۵۰۰ سال قبل در حمله اش علیه فلسفه، تنها فلسفه اپیکور را هدف قرار می داد (۱۰).

باری، از نگاه سارکس اختلاف اساسی میان فلسفه اپیکوریست اپیکور و دموکریست در کجاست؟ این اختلاف را می توان در عبارات زیر خلاصه کرد: چنین بنظر می رسد، که دموکریست در تحلیل نمایی، و در توضیح تکوین جهان متوسط اتم ها، منشأ مابقی اتم ها در خلال را به ضرورتی نخستین نسبت می دهد. به گمان دموکریست، هیچ چیزی در جهان عینی، نه جبر اتم ها و فضای خالی وجود ندارد و مابقی تنها منطبق به عالم معیاد است. هیچ چیز بطور تصادفی رخ نمی دهد و هر واقعه ای ضرورتاً و نه دلیلی معین شکل می گیرد. اتم ها از شمار و ذره و اشکالی بی نهایت تشکیل شده اند. اتم ها جریش بی نهایتی را تشکیل می دهند که در تصادم بزرگترین آن ها با کوچکترین ذرات آغاز یا شکل گیری جهان منجر می شود. تنوع اشیاء در واقع ناشی از اختلاف در شمار، بزرگی، شکل و سامان ذره های اتم هاست. در عوض، اپیکور این توضیح دموکریست را نا منتهی منطقی آن گسترش می دهد: او خاموشیت وزن را نیز به وجود اتم ها اضافه می کند که به اعتقاد او سمات جنبش ابدی اتم ها بشمار می رود. با این حال، اپیکور می افزاید، که اگر اتم ها تنها بر اساس وزن شان در فضای خالی سقوط کنند، تنها در یک خط مستقیم و به سوزان، یکدیگر از بالا به پایین فرور می افتند. و به این ترتیب نه فقط هیچ گاه با یکدیگر تصادم نمی کنند، بلکه چیزی را می سازند که لوکرسی آن را "باران اتم ها" می نامد. از اینرو، اپیکور جنبش دومی را تصور می کند که بر اساس آن اتم ها در سقوط شان گرایشی به آن دارند، که بطور نامحسوس از خط مستقیم منحرف گردند و به این ترتیب با اتم ها کناری تصادم کرده و ترکیب گردند. این جنبش اتم ها، انحراف یا بتول لوکرسی، گلیتاز نام دارد و در حین حال، فاقد علی ازلای است.

سارکس در فصل اول از بخش دوم سوری اش، اختلاف بالا را اینطور خلاصه می کند: اپیکور یذا، مدعی سه گزاره اتم ها در خلال را می پذیرد نخستین جنبش، جنبش سقوط در خط مستقیم است. دومین جنبش ناشی از این است که اتم از خط مستقیم منحرف می گردد و سومین جنبش توسط مابقی اتم های بی شمار موجود می آید. دموکریست در پذیرش اولی و سومین جنبش، با اپیکور موافق است. اما،

انحراف اتم از خط مستقیم دموکریست را از اپیکور متمایز می کند. (۱۱). سارکس چند سطر پایین تر از قول بی بر لب نقل می کند: "اپیکور فرض می کرد که حتی در میان حلاله، اتم ها گسی از خط مستقیم منحرف می گردند و از آنجا به گمان او، آزادی ناشی می شود... لازم به ذکر است که این تنها دلیل ابداع جنبش انحراف از سوی او نبود، بلکه این جنبش نه او در توضیح برخورد اتم ها کمک می کرد (۱۲)".

در حقیقت، وارد کردن جنبش انحراف اتم ها در فلسفه طبیعت اپیکور، ناشی از یک شمار مزم اخلاقی است. اپیکور با اظهار اینکه جنبش اتم ها ناشی از خاصیت ذره ای شان است و نه از رنگ اصل نخستین و بیرون از آنها، میبانی نظریه فلسفه افسونین ارستو، در کتاب "تائیزیک (معاون نظریه اثبات وجود خدا) را هدف زده. قرار می دهد، به عبارت دیگر، اپیکور با پذیرش استقلال مطلق اتم ها، همزمان، اصل آزادی در دل ضرورت جهان عینی را مطرح می کند. این اقدام از نگاه سارکس نخستین و سهمین اختلاف بیان فلسفه های طبیعت اپیکور و دموکریست است چرا که اپیکور با رد برداشت جبرگراییانه دموکریست درباره جنبش اتم ها، بر آن بود تا وجود آزادی را در دل ضرورت نشان دهد. از سوی دیگر، همین اختلاف بطور غیر مستقیم، اسطال ایده هگل است. که نه تنها به هیچ تمایز اساسی میان نظریه های اتم اپیکور و دموکریست قائل نبود، بلکه نیز منکر این بود که اپیکور سوانته است. نظریه جدیدی در این زمینه گسترش دهد. سارکس در مقدمه سوری اش تأکید می کرد که هگل فلسفه های اپیکوری، رواقی و شکاکی را بدقت مورد ملاحظه قرار داده است. اما، برداشت مجرد نظری اش مانع او در بازشناسی و پذیرش اهمیت این نظام ها در تحول فلسفه یونانی بوده است و عاقبت نیز اشاره می کرد که وقت آن رسیده است که اهمیت و نقش این سامانه ها را بعنوان فلسفه های خودآگاهی نشان داد. درست است که هگل در مجموع، مفسر عمومی این دستگامها را سدرسی تعیین کرده است. اما، مطرح قابل ستایش، جسورانه و سترگ هگل در زمینه تاریخ فلسفه، که زاد رود تاریخ فلسفه به معنای اخص کلمه است. مانع از آن شد که وارد جزئیات شود؛ از سوی دیگر، درک هگل از فلسفه اولی و ازجی که برای آن قائل بود مانع او از آن شد، که این فیلسوف، غول آسا اهمیت مغنطی را که این دستگامهای رواقی، اپیکوری، شکاکی در

تاریخ فلسفه یونان و دوج یونانی بدوون کای دادند. بدوون. این دستکاهها، کلید واقعی تاریخ فلسفه یونانند. در مورد رابطه آنها با زندگی، روانی، دوست من کوپن مطرح قدمتانی عمیقی در کردوینک، کوپن و مخراندازان" ارائه داده است (۱۳). و کسی بعد ادامه می داد: "تنها در زمان مابست که دستکاههای اپیکور و یونان، رواقیان و شکاکان، فبیده می شوند. اینان فیلسوفان خودآگاهی هستند (۱۴)".

نباید در عین حال از آثار دور داشته که مارکس به هنگام نحوه مطالعه اش در سال های ۲۱-۱۸۴۹، هنوز متأثر از مفهوم هگل از علم است. به این معنا که مارکس مطالعه خود را بعنوان یک آثار علمی در نظر نمی گرفت. چرا که مفهوم علم برای او (همچون هگل) هنوز به معنای سامانه ایست که باید دربرگیرنده تعامیت علوم باشد و این در حالی است که مارکس مطالعه اش را بسیار جزئی تصور می کرد؛ یعنی مطالعه بخش عمیقی از تاریخ فلسفه یونان. با این حال، مطالعات قدمتانی مارکس بر رساله دکترایش نشان می دهد، که او کل فلسفه یونان باستان را مطالعه و رساله اش را بعنوان چیرنی از آزاری عمومی تر ملاحظه می کند.

به گمان مارکس، تفسیر کلیمان که نقش تعیین کننده ای در جایگاه فلسفه اپیکوری دارد، در تاریخ فلسفه عمومی، دچار سوءتفاهم یا مغفله خطرناکی است؛ کلیمان به اعتقاد مارکس و بر خلاف رأی سیسرون، نه علت نشین که بالمکن مفهوم جدلی در مقابل پرمشاوره اوستطونی فلسفه نخستین است. مارکس با استفاده از عناصر نقد اپیکور، بر اوسطو و انتقال آنها در شرایط آلمان سده نوزدهم، رابطه میان علت، گوهریته و ذهنیت را نزد کانت و هگل به نقد می کند. به عبارت دیگر، مفهوم کلیمان به مارکس اجازه می دهد که نهایت گرانتهی و جوهرگرانی لحظات خودآگاهی، هگلی را به نقد بکشد و در مقابل آن موجودیت بی حساری از احتمالات و یا امکانات در تاریخ را نشان دهد.

از اینرو بدوون می رسد، که مارکس نوعی تقارن میان هگل و ارسطو برقرار می کند. به گمان او هر دو آنها کلیت اندیش اند، هر دو آنها نشطه اوج ضرورت های فلسفه در لحظات مهم تاریخ فلسفه غرب بشمار می روند. هر دو آنها با ورود در سحله فلسفه، گسست بزرگی را با دوره های پیشین فلسفه به ثبت می رسانند. هر دو آنها، در عین حال، مونسق نقد منکب های جدید فلسفی، در لحظه بحران و از

هم گسستهگی تاریخی، قرار می گیرند. و بالاخره هر دو آنها، ابداع کنندگان سامانه های فلسفی هستند و اتفاقاً نقد و پشت سر نهادن این سامانه هاست که آثار های رازآلودی را می کشاید و شکل گیری فلسفه های خودآگاهی را ممکن می گرداند. مارکس در رساله اش می پرسد: "آیا این پدیده ای قابل توجه نیست که پس از فلسفه های افلاطون و ارسطو که ت مرتبه تعامیت گسترش می یابند، سامانه های جدیدی وارد صحنه می گردند که بر این ضرورت های غنی روح منکی نیستند. بلکه به گذشته نگاه می کنند و از نو سعی ساده ترینی کنند. ما فیلسوفان طبیعت برای فیزیک و مذهب، سقرامتی برای علم الاصلای، نظر می اندازند (۱۵)".

بنابراین، به اعتقاد مارکس، و در مخالفت با برداشت مجرد هگلی، یافتن کلید حقیقی تاریخ فلسفه یونان، جدا کردن اپیکوریسم از ایدئولوژیسم و پذیرش این فلسفه نه بعنوان جزئی ناپیچ از فلسفه یونان، که مشابه سلاخی موثر در عرصه جدال فکری است. از اینرو، می توان پرسد، که اگر ارسطو و هگل کانون های دو چرخش بزرگ فکری در تاریخ فلسفه بشمار می روند، چه کسی در مقابل هگل همان نقشی را ایفاء می کند که اپیکور در مقابل سامانه ارسطونی بهمه گرفته بود.

در هر صورت، مشاهده این نکته دشوار نیست، که برای مارکس آلمان ۱۸۴۱ مرجع نهایی بر کردن یک خلاف بزرگ فکری است که در مقابل تحوا، تاریخ آلمان قرار گرفته است. این خلاف، این فقدان فلسفی، در اعطالتی معین، انعکاس خود را در ناسازه های نظام های بزرگ فکری، نظیر فلسفه های هگل و ارسطو می یابد. در جریان زمان پیوند میان عقلانیت و واقعیت، بدلیل تا عقلانی شدن جهان، از هم می گسند. در این لحظه است که جهان واقعیت و عقلانیت، میان جهان و فلسفه که ارتباط شان با یکدیگر قطع شده، گسستی عمیق رخ می دهد و فلسفه نیز به یک تعامیت مجرد بدل می شود. مارکس در دفتر ششم مطالعات قدمتانی بر رساله اش می نویسد: "در حالی که فلسفه خود را در جهانی تمام شده و کلی زندانی کرده است (...)، کلیت این جهان در خود از هم گسسته (و باطل) شده است و این گسست و انشقاق به بالاترین نقطه خود رسیده است. چرا که هستی روحی، آزاد شده و تا کلیت غنا یافته است (...). جهان، جهانی است از هم گسسته که در مقابل فلسفه ای قرار می گیرد که در خود، تمام است. پس

بدیده تعامیت این فلسفه، از، بدیده ای از هم گسسته و منقاد است؛ خودآگاهی عینی آن، در اشغال ذهنی آگاهی فردی سازمان می شود؛ اشکالی که بیانگر زندگی پدیده اند (۱۶)".

این جبران عینی جدید، در واقع نشطه عزیمت مارکس در تحلیل انتقادی اش از اختلاف فلسفه طبیعت نزد دموکریت و اپیکور است. با عبارت دیگر، انحراف اتم های اپیکوری، از خط مستقیم تنها وسیله مقابله با جوهرگرانی دموکریت نیست، بلکه در عین حال، نقاد آگاهی فردی است که در تقابل جهان نامساز بیرونی، آزادی و استقلال اش را با سر پیچی از ضرورت دور آن اسلام می کند. بهر حال، اتم ها اجسام کلا خودمختارند یا به عبارت دیگر، احساسی هستند، که مانند اجرام آسمانی، در خودمختاری، سلق اندیشیده شده اند. حرکت اتم ها نیز، مانند حرکت اجرام آسمانی، نه در عین سقیم بلکه در خطی منحنی است. حرکت دموکریت، غیر خودمختار است (...).

از اینرو، لوکرس بدوستی می گوید که انحراف از خط مستقیم تعینات ضرورت را در هم می شکند و چون این ایده را فوراً در مورد آگاهی نظر می بندد، می توان به این نتیجه رسید که انحراف، در دل اتم چیرنی است که می تواند مبارزه و مقاومت کند (۱۷)".

مارکس از زاویه آزادی، یعنی آزادی امکان پذیر، و با امکان تاثیر بر جهان از سوی انسان، به دآوری فلسفه طبیعت دموکریت و اپیکور می پردازد. او فلسفه طبیعت اپیکور را به فلسفه طبیعت دموکریت ترجیح می داد. چرا که اپیکور با رد جوهرگرانی دموکریت، امکان عمل آزادانه انسان در دل جهان ضروری را ممکن می گرداند. به گمان مارکس، "در واقع، ضرورت در طبیعت، تنهایی همچون ضرورت سبی و جوهرگرانی ظاهر می گردد. ضرورت نسبی تنها می تواند از امکان واقعی استنتاج شود. به این معنا که یک رشته از شرایط، علت و دلائل و غیره، میبایستی این ضرورت اند. امکان واقعی توضیح ضرورت نسبی است و کاربرد آن را نزد دموکریت می یابیم (...)"

یکنار دیگر، اپیکور مستقیماً در مقابل دموکریته قرار می گیرد. تصادف واقعی است که تنها ارزش امکان دارد. انما، امکان مجرد دقیقاً نقطه مقابل امکان واقعی است. امکان واقعی مانند، ادراک در مرزهایی دقیق و انعطاف ناپذیر محصور است، امکان مجرد، مانند تحلیل نامحدود

نومرهای فلسفی خودشی و بورژوا بر خودشناسی با فلسفه اپیکور نیستند؛ آیا او برداشت خود او 'عالم‌ویژ' آزادی' آنجا که آزادی جامعه مشروط به آزادی فرد است؛ را تا حدودی مبرهن نویسیم اپیکور نیست؟

از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ مارکس متأثر از اندیشه ای است که برای او بهره فلسفه آزادی است. به عبارت دیگر، مارکس فلسفه اپیکور را در شرایط تاریخی مبارزه خاص خود بشیر می داند. امپریالیستی، بی‌مه فزودا. پروس ۱۸۴۹ می خواهد قانون ارتجاعی اش را بر آلمان تعدیل کند. و مارکس پرچم دار آزادی در فلسفه، با اهداف مبرور سیاسی است. او معامله ای این مبارزه آزادی خواهانه را، در طول حیات خود، رها نمی کند. به اعتقاد مارکس، اپیکور، در میان فیلسوفان کهن و مدرن، پرچم دار و قهرمان واقعی آزادی است. چرا که او نه تنها مبانی سافیزیک کهن را به نقد کشیده بود، بلکه در عین حال، در مقابل هر شکلی از انقیاد اپیدولوژیک و اجتماعی دست به مقاومت تمام عیار زده بود. به این ترتیب، او سخن هر نوع 'امپریست' پنهان و سرسوز (که غالباً روی دیگر خدای پنهان است) و یا سرورشی بیرونی نسبت به فعالیت آزادانه انسان در جهان بود. به کوتاه کلام، مارکس در فلسفه اپیکور، بیان واضح فلسفه فردیت را فلسفه فردیت متلازم را می دید. برای مارکس، چنین فلسفه ای، فلسفه خودآگاهی، فلسفه جهانشمولیت و عینیت، و نحوه خاصی برای ورود در عرصه روشنگری بود. ●

مارکس سرجه این بهم بود که چونک در ذات حیرت آلمان بکلی از اختلافهای اساسی فلسفه های اپیکور و دموکرات است. با این همه او جایگاه گسترده و ویژه ای به مفروضه های "کف-ادف" و "اتفاق" (Zufall/Zufälligkeit) در آثارش می بخشید. برای نمونه او در ۱۸۵۷ در مقدمه -دستی بر نقد اقتصاد سیاسی می نوشت که باید "اتفاق را توجیه نمود". چرا که

مارکس در فلسفه اپیکور، بیان واضح فلسفه فردیت یا فردیت متکثر را می دید. برای مارکس، چنین فلسفه‌ای، فلسفه خودآگاهی، فلسفه جهانشمولیت و عینیت، و نحوه خاصی برای ورود در عرصه روشنگری بود.

شدایی از امکان شخص است، یعنی اینکه وجود اتفاق، وجودی عینی است. آیا در این جمله معروف که "معاذشر انسان ها شرایط را می آفریند" که شرایط انسان ها را کل برداشت مارکس از مفهوم انسان، و امکان در تاریخ میخند نیست؟ آیا معجزات از "قانون کرایشی" به زان وارد کردن و بذارستن مقوله اتفاق در تحلیل نیست؟ و در چنین صورتی مسحت از قوانین "مادی" تاریخ تا به اندازه با اندیشه مارکس سازگار است؟

تردید می نیست که مارکس پس از این بررسی دوره جوانی اش است که خود را از محدوده های غایت متدانه دیالکتیک هگلی آزاد و برای نبردهای سخت آینده آماده می کند. با این حال، می توان پرسید که آیا نشانه هایی از رابطه مارکس جوان با اپیکور در اندیشه دوره پختگی مارکس به چشم می خورد. آیا مارکس در طول حیات فکری خود ملهم از نخستین تعارفات و

اندیشه اولی، آلمان واقعی، در جست و جوی آن است که ضرورت و واقعیت عینی -توسوع خود را بی ریزی کند، و دومی، امکان مجرد، نه به روشی که توضیح داده می شود، بلکه به سوز توضیح گری می پردازد (۱۸).

مارکس در عبارات فوق مسئله ای را مطرح می کند که بافتن پاسخ آن کل ملاش فکری او در حیات اش را تشکیل می دهد.

به بیان دیگر، او از همان لحظه نگارش رساله دانشگاهی اش بر این باور است که مسئله آزادی انسان می تواند بیرون از زانسه او ما جهان واقعی فعبیده و حل شود. آزادی تا هنگامی که در مناسبات اش ما ضرورت جهان بیرونی، یعنی در ارتباط با فعالیت واقعی با برانگیس برای تغییر ضرورت جهان درک نکردد، همواره آزادی مجرد باقی خواهد ماند. آزادی، برای تحقق شدن نیازمند یکانگی نظریه و فعالیت عینی است و این چیزی است که اپیکور و هگلیان جوان، علی رغم تلاش خود آساندان به آن نائل نمی گردند. به این خاطر است که از نگاه مارکس، فلسفه جدید آزادی باید امکان واقعی دموکرات و آزادی اپیکوری را با هم ادبی دهد. مارکس در واقع، در جست و جوی جایگزین کردن امکان مجرد اپیکوری توسط امکان واقعی است که با این حال آزادی را قربانی ضرورت جهان نمی کند.

۱۱ - K. Marx, F. Engels, *L'Économie Allemande*, Editions Sociales, 1972, p. 130.
 ۱۲ - K. Marx, *Différence...*, p. 239.
 ۱۳ - همانجا، ص. ۲۴۰.
 ۱۴ - همانجا، ص. ۲۱۸-۲۱۷.
 ۱۵ - همانجا، ص. ۲۱۹.
 ۱۶ - همانجا، ص. ۱۷۸.
 ۱۷ - همانجا، ص. ۲۳۳، تأکید از مارکس است.
 ۱۸ - همانجا، ص. ۲۳۱، تأکید از مارکس است.

۱ - همانجا، ص. ۲۱۸-۲۱۷.
 ۲ - K. Marx, *Différence de la philosophie de la nature chez Démocrite et Epicure*, éditions Dietsch trad Jacques Pommier, 1970, p. 242.
 ۳ - انش (Amenhès) - همانجا، ص. ۲۱۷-۲۱۶.
 ۴ - ارواح برابری آلمان، همان جری است.
 ۵ - مارکس، همانجا، ص. ۱۷۷-۱۷۶.
 ۶ - همانجا، ص. ۱۷۷-۱۷۶.
 ۷ - A. Cunn, *Karl Marx et Friedrich Engels. Leur vie et leur oeuvre*, t.II, P.U.F., Paris, p. 169

۱ - همانجا، ص. ۲۱۸-۲۱۷.
 ۲ - J.Hobbes, *Le discours philosophique de la modernité*, Gallimard, 1988, pp.61-62.
 ۳ - F.Engels, *Ludwig Feuerbach*, Editions Sociales, 1968, p. 9
 ۴ - G.W.Hegel, *Phénonémologie de l'esprit*, t.I, trad. J. Hyppolite, pp.176-77.
 ۵ - G.W. Hegel, *Leçons sur l'histoire de la philosophie*, t.4, trad. Garmion, p.688

زن در اسلام

روی تاامریل

Sex in history, 1980 از کتاب
by Hamish Hamilton Ltd. Great Britain

Ruay Taunhill

شناخته شده را در اختیار داشت و آن را از چندشاپور تا بندهاد، از قاهره تا سیمیل و اسپانیا تهنه به دست می‌گرداند. از آن حمله است پزشکی بیوفانی که در غرب سدهای سانی از یادها گریخته بود. عدهای هندی (که به عدهای عربی معروف شده‌اند) از یک نا زه و مغز، که جای سیستم دشوار روی را گرفته‌اند، و علم ریاضی، آزمایش علمی و زندگی روزانه را یکسر زیر و رو کردند. کاغذسازی چینی که چیره دانشوری را تغییر داد، گمان می‌رود که بدان کار را در مورد عذک انجام داد، ششوس بر روی شیشه، تختخواب، چهاردار، فرش، رنگهای جدید برای رنگرزی، تاق عربی در معماری و ظروف سیاه گوتیک در چاپ، فلزات دشنی، آینه شیشه‌ای، گرمابه عمومی، بسازستان تبریدتی، عود، ذهل و افسانه‌های گام شیرین‌ماز و خورش‌فرجام از سرزمینهای دور که آرام‌بخش بوکاچیر و چاسر، فون‌رشن باج و لافونتن شدند.

ولی از آنجا که معروف فشرده کلیسا و دولت تا هرگونه نظرد ایذولویزیک سخت می‌تیزیدند، اکثر چیزهایی که غرب از اسلام گرفت در حوزه علمی و تیرادیهای فنی بود تا فکری ناب، مدنی کشمیران سودمدی که به نظر می‌رسید پیوندی با خاستگاه فکری‌شان نداشتند. چنان که اعداد «عربی» ربهالی به الهوان نداشتند و نشانهای زدهای ترکی از جمله نشان عقاب دو سر که امپراتوران رم ضدس بسیار بیجا اقتباس کردندش. فقه برای شخصی کردن مردان زرمپوش در مودان کارزار بودند.

با همه اینها، برخی اندیشه‌ها و نظرات در منابع رخنه می‌کردند و ناخواسته یا

پس از هجرت از مکه به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی، به تبلیغ آیین تازه‌ای برخاست که وهبله پنهانی بود از باورهای عربی، یهودی و مسیحی. این آیین تازه اسلام خوانده شد که به معنای تسلیم (به خدا) است و پیروانش مسلمان یعنی تسلیم‌شونده‌اند.

ناسالمانان جهان فرون وسطا به روی دستگیرشان شد که آنان نیز باید تسلیم شوند. البته به فرماندهان مؤمنان و نه به خدا. هنوز صد سال از سرگ پیامبر نگذشته بود که سوریه، بین‌النهرین، ایران و همه متصرفات شرقی‌اش، همه سراحل مدیترانه‌ای آفریقا و نیز همه اسپانیا تسلیم پیروان محمد شدند.

پیامبر گفته بود: «علم را بچونند، اگرچه در چین باشد». ولی جهان‌بینانش دیدند چندان هم لازم نیست خود را به زحمت بیندازند. شکوه و جلال ایشان چنان گزایی داشت که سردان علم و فلسفه و منست و پشته و هند خود با پای خود نزد آنان می‌رفتند. دربان نه تنها همه سنتهای غنی ایران را به میراث بردند بلکه از راه حکیمان نامسیحی گریخته از یزانس که به چندشاپور (کانون دانش آسیای غربی) پناه آورد بردند. به اندیشه‌های سوریایی و ایرانی و حتی هندو برخورد کرده و پخته و پیراست شده بردند. دست یافتند. فاتحان مسلمان در شری به چین دودمان ته‌انگ (Tang)، چشم به بیرون داشت. رسیدند و در جنوب به فرهنگهای هند و بودایی.

جهان غرب، از راه اسلام، می‌شود گفت ناخودآگاه، اندیشه‌های جهان کهن و نیز آسیای خاوری را جذب کرد. در سده هشتم تا دوازدهم، اسلام تمام دانشهای

نکتة تریفی که جناس هم شناخته شده نیست این است که حکمت سه هزار ساله تمدنهایی دور از هم سور و مسر، یونان و رم، سوریه و ایران، چین و هند، طی چند سده کوتاه ولی پرشمار، در بوتة بندهاد، پایتخت هزار و یکده شب، خطبه‌های اسلامی، ریخته و در هم گذاخته شد.

بندهاد در سال ۷۶۳ میلادی در نزدیکی کیش، گویا نخستین پایتخت نخستین تمدن جهان یعنی سور، ساخته شد. و همانگونه که کاتبان سوری توانستند دانش به زحمت فراهم آمده‌شان از جهان تنگ زمانه خود را بر لوحهای گلین ننگ نقش کنند و به آیندگان بسانند، عربان سده هشتم میلادی نیز همه آنچه را که اروپا و آسیای مای هزاران سال آسخته بودند، به نگارش درآوردند، آن هم نه بر روی لوحهای شکننده گلین، یا پاپیروسهای گراسیا یا برگهای نازک نخل، بل بر روی کاغذ ماندنی و نوسافته از االیاب کتان و بدینسان این آسخته‌ها را گرد آوردند و سپس به همه‌سر پراکندند. ذهن جستجوگر غرب به باری فن کاغذسازی، کپن چینی، چنان شناخت آدمی را سپس همه تار و پود زندگی غرب را زیر و رو کرده‌اند، که هیچکس پیش‌بینی‌اش را نمی‌کرده و کمتر کسی نیز بعدها پذیرفت که نسبه از این قرار بوده است.

طی پانصد سال اول تاریخ مسیحی، مردم بیابانگرد شبه جزیره خشک میان دریای سرخ و مدیج فارس، یاد گرفته بودند که از دلال سوداگری نان و آب‌دار ادویه میان شرق و غرب، سودهای کلان به جیب بزنند. ولی این سود مشترک سالی وحدت آنان نمی‌شد تا آن که محمد پیامبر

ندانسته در تغییر ذهن مسیحیت، مؤثر می‌افتادند. و نتیجه گناه شکنجه‌ها و پرورد. از عجایب این که سروده‌های عارفانه عربی محصول جامه‌های که امروزه واپسین دژ خوارشمارای زن است شیب شده‌اند. که تصور غرب از زن دگرگون شود. ولی عینا پیش از آن، مردان مسیحی تا کی همسر، اخذن همسران‌داری و چند همسری را پوشیده و راه و روش ساده‌تری نامی خود برایشان برده‌اند. کرده بودند. روزگار فروت و سدا نه تنها از دوردست سائیدی آرمایی شهبازان را، بلکه رسم مستتره‌داری را به تاریخ مغرب زمین عرضه کرده. البته پیش از آن، رسم خواجه‌داری در خاور نزدیک و «دولت‌پایانه‌ها» را که به کشیشیان محیل می‌کرد. در میان بسیار هم ملافت‌آید. و سمدانه بیندازد.

زندگی در صحرا با زندگی در بنیاد فرقها داشت. اما صحرا آنگاه هم که سازیرودگان پنداره خصال می‌یافتند. پر سنا و ستاره بود. گرچه احساسات این جوانان نسبت به دیار پدری‌شان، مثل پیشتر دوراندگان از دیار، پاک و آسمانی بود. ولی پای عشق و سکس که به میان می‌آمد. این جریان بسیار هم زمینی و خاکلی می‌شدند. در خانه‌های آداب‌دان، تنها دو جود زن وجود داشت: یکی - مشرقه، که معمولاً آواز خوان. بیگانه، طنز، دلریا.

و به اسرلاً لزومی داشت. و رسم خواجه‌داری و روح پیرشانان هم نباید اجباری بوده باشد. ولی اسلام که به جهان فراخ‌تری دست یافت. این اوضاع نیز دگرگون شد. زیرا با آن که پیران کوشیده بود وضع زن را بهتر کند، ولی شیوه زندگی شهری و رسوم دیرینه خاور نزدیک تمدن، گروشیدای او را به شکنجه کشیدند. زنان عرب هم به آداب و رسوم مرد سرزمینهای ترک‌نوده و هم همسایگان تمدن‌شان احترام می‌گذاشتند. بی‌زاسی، که هم مورد نرفت و هم مورد ستایش بود. نخستین سرزمینی اجتماعی ایشان شد و همین خود فرجایی ناخوش به باز آورد.

سراک پیران آیزه‌ای بود از فرهنگهای ارمنیان، سوزان، وانیان و پرومیان، مقدونیان و ایتالیایی‌ها فراتر از یونانی. رسمی، دین‌داری مسیحی و مرفه‌گویی اجتماعی‌اش مدینه‌ای بود. با چنین آس دردم‌جوشی، روشی است که نظر خوشایندی نسبت به زن به بار نمی‌آید. وطنه اصلی زنان، به جز زنان خاندان شاهي، این بود که از نظرها پنهان باشند و فرزند پرانند. دوشیزگان چنان در آرزو به سر می‌بردند، که حتی چشم خدمتکاران هم به ایشان نمی‌افتاد و در مراسم زنان‌داری، زیباترین لحنه آن می بود که عنایت دایه اعززه می‌یافت و در

جهان غرب، از راه اسلام، می‌شود گفت ناخودآگاه، اندیشه‌های جهان کهن و نیز آسیای خاوری را جذب کرد. از آنجا که صفوف فشرده کلیسا و دولت با هرگونه نفوذ آیدنولوژیک سخت می‌ستیزیدند، اکثریت چیزهایی که غرب از اسلام گرفت در حوزه علمی و نوآوری‌های فنی بود تا فکری ناب.

هرشیار و همساز بود و دودبگر، نانریی محترمه، پاینده حلال و حرام و خلاصه نمونه زنی دست نیافتنی که فقط از دور می‌شد او را ستود.

البته زن همیشه این جور نبود. پیش از روزگار پیامبر، با آن که زن فید و بنده‌های عربی بسیار داشت (که در قبیله‌های مختلف فرق می‌کرد). تا اندازه‌ای هم از آزادی شخصی برخوردار بود. در صحرای عربستان نه می‌شد از دیگران کناره جت

همان کار را انجام دهد.

البته هم‌انداز شدن زنان عربی همدانش هم به گردن پیران نیست. بنحیب زنان‌اش را حطم کرده بود. نه نشانه حرمت، خود را پرتوخته ندانند. همین سبب شد که دستگاه رهبری سولمان سز پیره زنان‌شان را بهتر کند. پوششی که قبلاً در شهر، که پر فصل و قاز و هرکلی هرکلی بود، می‌توانست. معنای داشته باشد. بنابراین، چند همسری اسلامی و ازواج‌گیری بی‌زاسی که تا هم پیوند خوردند، میوه‌ای ثلج برای زنان به باز آوردند.

چند همسری گویا در روزگار پیش از اسلام در میان قبیله‌های عرب رواج چندانی نداشت. این نهاد خشکمی پا گذشت که کار جنگی‌ها بالا گرفت. تبادل طبقاتی فروزی یافت. برده‌گوری رونق پذیرفت و پول فراوان شد. ولی محمد از آن سبب پیروانش را به چند همسری تشویق کرد که هم می‌خواستند جمعیت مؤمنان را افزون کند و هم برای بیوه‌زنان و یتیمانی که پس از جنگ آمد بی‌کس و کار شده بودند، خانه و کاشانه‌ای دست و پا کرده باشند. معروف است که تفسیر قرآن کنار دشواری است و سوره‌ها را می‌خوان به انحاء مختلف معنا کرد و پیروان محمد نیز از گفته او چنین برداشت کردند. که آزادند چپارتا زن بگیرند، البته نه شرطی که بتوانند عدالت را در میان ایشان رعایت کنند. هرکس که نمی‌توانست عدالت کند، بهتر بود به نیکه زن قناعت ورزد و در مرفه می‌وانست تا دلش می‌خواهد عیبه نکرد. در نتیجه بیشتر مسلمانان عادی دیدند بهتر است یک زن بگیرند و هر از گاهی عوضش کنند. ملاق دادن زن، مثل گذشته‌ها، کار ساده‌ای بود.

یکی از بزرگان فکری اسلام، ابو‌امام محمد غزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸) در کتابش *نصیحت‌المملوک*، همه را بهایی را که بر اثر گناه حوا در باغ عدن (دانشگاهی که نزد مسیحیان و مسلمانان به آن اندازه اهمیت دارد) پر زنان روا داشته شده را جمع‌بندی کرده است. این نوشته روشن‌ترین گواه وضع زن در اسلام است و نیز نشان می‌دهد که در بین آداب و رسوم اجتماعی، کیفی دینی نقشه بوده است. مادر باب بی‌زاسی که عبادی تعالی

عروس را بالا بزنند و برای نخستین بار پسرهای را ببندد. به نظر یکی از مردان دانش، نیز ازدواج‌های بی‌زاسی در سیاری موارد به هدف نمی‌شست و گناه پیش می‌آمد که تازه دامادی، پس از این که با همسرش خلوت می‌کرد، به اطلاع وی می‌رساند که برای آرامش روح‌اش بهتر است با عروس مثل برادر و خواهر زندگی کند و حتی بهتر است برود در موسسه‌ای پناه بجوید و به زن نیز سفارش می‌کرد.

از مردم نبره سردان فتنه نمی‌تراستند. زنان و دخترانشان را خانه‌نشین کنند. این کار فقط از دست شروتمندان برمی‌آید. پیغمبر گفته بود در میان زنان هیچ‌کس نباید بشود، پس رسم شد که مردان اتاق یا خانه‌های جداگانه‌ای برای زنانشان بگیرند و همین خود سبب شد که زنان دست و بالشان بازتر شود و راحت‌تر به وسوسه‌های افساکی تن سپارند. شوهران سلطان در باره زنانشان همان جور می‌اندیشیدند که شوهران چینی یا هندی، یونانی یا رومی به گفته عزالی: «نه راستی که همه بی‌بندوباری و سرسروزیها و سخره‌هایی که مردان می‌کشند از دست زنان می‌کشند». و آنان هم به زودی همان راهی را رفتند که پیرانسی پیموده بود. یعنی زنانشان را در خانه زندانی کردند. پس جای شگفتی نیست اگر بسیاری از سرودهای عاشقانه عربی در وصف زنانی است در دور دست‌ها، ناسودنی و دست‌نارافتنی، و باز هم جای شگفتی نیست اگر ترانه‌سرایی در خیال از این زن بشی تمام عیار ترانه‌نویسند. ●

نوکران از محسن مینومرد

درستی که مرد در نماز جهالت چه‌ها و هیده‌های دینی و سوگواریه‌ها شرکت برید ولی زن نه! ۱۴ ناشایست بودن در حکمرانی و قضا! ۱۵ به درستی که شایستگی یک هزار جزو دارد. (فقطا) بکنه از آن (سزاوار) زن است! ۱۶ نه درستی که اگر زن نسبی کند (فقطا) نیسی از عذابی که در روز رستاخیز به ابقیه‌ها جهالت رسد بدو رسد! ۱۷ به درستی که اگر شوهرش ببرد باید چهار ماه و

زنان را گیر فرموده، (به شرح رسوا) «حوا که از میوه درختی در سبخت که خداوند او را از خوردنش منع کرده بود بخورد، خداوند سبحانه زن را در هرزه مورد کیفر داد: ۱ عادت ماهانه؛ ۲ زاییدن؛ ۳ جدایی از پدر و مادر و شهر رفتن به بیگانه؛ ۴ آبستنی؛ ۵ نداشتن اختیار خویش؛ ۶ کمتر سهم بردن در ارث؛ ۷ سزاوار ملاقات داده شدن و ناتوان در طلاق گرفتن؛ ۸ شرعی بودن چهار

در صحرائ عربستان نه می‌شد از دیگران کناره جست و نه اصولاً لزومی داشت. و رسم حجاب‌داری و رخ پوشاندن هم نباید اجباری بوده باشد.

ده روز عتدنگه دارد آن گاه از نو شهر کند! ۱۸ به درستی که اگر شهر ملاقاتش دهد، باید سه ماه با سه عادت ماهانه را بگذرانند آن گاه از نو شهر کند! ●

اگرچه همه باید این آداب را به جا می‌آوردند. ولی حریم در نزد زنان خانوارهای تنگ‌دست به معنای کناره‌گیری

زن گرفتن برای مرد ولی برای زن فقط یک شهر داشتند! ۹ به درستی که زن باید خانه‌نشین باشد! ۱۰ به درستی که در خانه باید سر خود را بپوشاند! ۱۱ به درستی که اگر گواهی دو زن (باید) با گواهی یک مرد برابر گرفته شود! ۱۲ به درستی که او نباید از خانه بیرون شود مگر به همراهی یکی از نزدیکان! ۱۳ به



بانوی ساسانی " موزاییک از بیشاپور "

از کتاب زن به طبق تاریخ

اسلام دست و پاگیر این بناودانشی یافته، انسانها و شهری یا شهرهایی از او آزر بداند و تمام خانه ایرانی است که دیوان حافظ در آن نشاند و اصل خانه یا آن خال مگورند و سنجبار، خود را از او ملذبه نکند، و با کدام کدورت ایرانی است که موش و گربه بیفک زانگی را نخواند و از همان کودکی بداند، باشد که گربه وقتی عاید و ساسان شده پتوپتیب میگیرد. از غیام و از بعضی منتظران دیگر هم که این بوده و مفرح با اساس این دین درافتادند نیاید، نه سر گذشت، است که چرا شجرت و محبوبیت خود را پس از قرن‌ها همچنان در میان اور مردم حفظ کرده‌اند.

از سرخورد مردم ما با سانسور و ابتدائی‌ترین مسائل و احکام اسلامی صرف رژیم، سلا از سار و از سمد در روانه خوانمان چند در دست این مردم مسلمان مذهبی فرآن می‌خوانند و تارک پس از خواندن چیزی از آن می‌فهند؟ چند در سمد مردم ما نماز می‌خوانند؟ چند در صد برای نماز به مسجد می‌روند؟

در مورد مهم و حفظ صورت فرآن همیشه دل مسلمانان با اعتقاد از دست این مردم خون بوده و در نوشته‌های منتقدان اجتماعی ایران در صد سال اخیر بارها این مطلب انگاش یافته که مردم از قرآن چیزی نمی‌فهمند، و سمرت آنرا نگاه نمی‌دارند و تنها فاشینی که سران آن فاشند، فال گرفتار با آن و خواندن آن بر سر مسابر و تبدیل آن به وسیله‌ای برای گفتمانی است. حتی در زمان ما روحانیانی مثل امامزادانی هم عینا به این امر اشاره کرده‌اند.

اما در مورد مسجد، اساسا در چند تا، نه چند در صد، از روستاها و قمیبات ایران مسجد وجود دارد؟ آیا اینکه در زبان فارسی جایی را که از امامزاده خالی است به مسجد تشبیه می‌کنند ساخته دشمنان دین اسلام است یا واقعی است که نه ضروری‌الذکر راجع تبدیل شده است.

ما که اکنون در کشورهای اروپائی زندگی می‌کنیم آیا می‌توانیم کلیساهای چپ و راستی که در هر چند قدم و سر هر کوچه و یا در هر کورده‌قد برافراشته‌اند و صدای ناقوسشان تمام صدایشان را یادآوری می‌کند با مساجد خودمان تشبیه کنیم؟ خودتان می‌فهمید که این کلیساهای علاوه بر روزهای یکشنبه که از مومنان از دست‌نماند، در روزهای وسط هفته هم هرج‌گه از عبادت‌کنندگان خالی هستند، اما مساجد ما در چه وضع و حالند؟ بهتر

یافتار، آفرین

اسلام موجود

و اسلام موعود

امسول ما راستین منحرف شده‌اند. بینیم این منکم ما کجا واقعیت دارد. اگر پای ایمان کلی به خدای مطلق منظور میسر و سرفی محمولات در میان باشد، و همچون اگر داشتن اطلاعات سطحی در مورد آنچه که تمام دین اسلام مشهور است و اعتقاد یا یک سلسله احکام و یا عرفات، متناسب به این دین باشد، شک نیست که بسیاری از ایرانیانی که در خانواده‌های سنتی معدنیا آمدند، و به‌نام شیعه و منی معروف شده‌اند به این عنوان مذهبی و مسلمانند اما اگر سلسله علاوه بر داشتن اطلاعات سطحی و ابتدائی و یک مشت اعتقادات سرفی که از روزهای کودکی و از طریق خانواده و جامعه در ذهن مردم رسوب کرده، دانش آگاهی عمیق از مباحث اساسی و احکام و دستورات اصولی مذهب اسلام و عمل کردن به آنها باشد، درباره اکثریت، عملیاتی از این مسلمانان، منته به‌نحوی دیگر مطرح می‌شود.

بکثرت از دستکاری‌هایی که مردم ایران در طول تاریخ در اصول دین است اسلام کرده‌اند و مذهب و فرقه‌های گوناگونی که تحت این نام موجود آورده‌اند، به‌خصوص مذهب شیعه، که ظاهراً شباهت آن در ایران بوده و یا لافلی به‌طور اساسی در این کشور با گرفته و مذهب اکثریت مردم ما شده است؛ شاید هم نیازی نباشد از مبارزات متفکرین ایرانی هم که از همان آغاز اسلام برای رهایی از قبودی که این دین بر دست و پا، نه تنها همیشه بلنه زندگی نهاده، و همچون با روح ایران و پاسداران دین چنگیده‌اند، سخن گفته شود زیرا کدام ایرانی است که حافظ آزاده را، که به‌علت مبارزه علیه فتنه و حاکم شرع و به ضد

گاه بعضی سخنان، برپایه از فرط تکرار به ناور مردمان تبدیل می‌شوند و بعضی درازند و بدعوه‌های تعدادی و قابل اعتراز در اثر استمرار و استمرار در افکار اسالت پیدا می‌کنند. اصطلاح «انقلاب اسلامی» برای انقلاب بهمن ۵۷ و «مذهبی بودن مردم ایران» از این جمله اصطلاحات و پدیده‌ها هستند، که پس از ایجاد جمهوری اسلامی و تأیید آن، از جانب خیلی‌ها تدارک می‌شود بسیاری از این‌گونه افراد تشبها پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی است، که به این نتایج رسیده‌اند، و دلیل‌شان هم جز وضع موجود چیز دیگری، نیست. این‌ها دقیقاً و قضا به‌واسطه وجود جمهوری اسلامی و نهایت آن به این باره رسیده‌اند که مردم ایران مذهبی هستند و روی کار آمدن مذهب و روحانیان اطراف او در جریان انقلاب و اعلام حکومت اسلامی صرفاً سر این پایه و ناشی از همین خصوصیت مردم ایران بوده است.

البته بسیاری از این اشخاص به‌علت رفعت اجتماعی و نحوه تفکر خودشان با جمهوری اسلامی موافقتی ندارند، ولی باری به‌هر جهت به این نتیجه رسیده‌اند که جامعه ایران و مردم آن یک جامعه مذهبی مسلمان است و تصورشان این است که حمایت وسیع توده‌های مردم در جریان انقلاب از روحانیت اسلامی و تکرار شعارها و پذیرش سخنان شرعی اسلامی آنان از همور سلسله آن می‌خورد. بعضی از این افراد در تلاش‌هایشان برای نجات از حاکمیت اسلامی موجود می‌کوشند تا با ارائه یک اسلام شسته و رفته تمام گناهان را به گردن آخوندانی بریزانند، که از اسلام

است در این مورد دو سه نمونه که در یک کتاب آمده سزایان نقل کنم. این کتاب که «ساعتنامه ابراهیم بیگ» نام دارد در سال ۱۸۳۰ میلادی در مال پیش بهرسیده شد. سلمان موسی دل سوخته نوشته شده است:

«به شهر نیشابور رسیدیم. در اول شهر یک مسجد عالی بود. به نامش رفتم. دیدم مسجد چون عالم از آدم خالیست. ولی قالی بزرگی که چهارده روع طول آن به نظر می آید در میان مسجد پیچیده افتاده بود. پیشتر رفته دردم سگی هم در یک گوشه آن قالی خوابیده است. توجه کنید. که سگ از نظر سلطانان نجس است و به همین دلیل است که نویسنده سلطان محول خودش. او از نهادش برمی آید. بی اختیار به سختی می گریه و دودستی بر سر می زند و می گوید: «خدا، این چه باط است فوه از دین و دیانت چه بردای برای اهالی این مملکت باقی مانده است؟». بعد از تحقیقات معلوم شد که مسجد از اعطای و مؤذن و نماز جماعت باکلی محروم است.» (۱)

نویسنده در شهر دیگری در قزوین باز برای نماز به مسجد می رود: «مسجد خرابی عظیم است اما چه فایده؟ چنان که از بیرون با شکوه دیده می شود اندرونش صدچندان پریشان است: حصیرها همه جا پاره پاره. در گوشه های دو سنگ کناشته بودند. دو نفر کرده و شکسته مغزش را سوا می کرده اند. در طرف دیگر چند نفر نشسته نماز می خوانند. و در گوشه دیگر خرسه خورده پوست و تخم هاش را ریخته بودند.» (۲)

و یا باز در شهر دیگری. در شهر

سراغه برای ادای نماز ظهر به «مسجد جمعه» می رود. «دیدم در یک طرف آن مسجد عالی خریزه لبار کرده اند. غیرت اسلامی، نویسنده را وادار می کند که از سرور و ناراحتی بر سر پرورد صاحب خریزه ها که خانه خدا و عبادت خانه مسلمانان را آلوده کرده فریاد بزند. «پیرسرد جاهل از این داد و فریاد من بر خود خشکیه برای مددخواهی این خدا و تسلیت خاطر من گشت آقا همیشه که اینطور نیست. در ظرف سال تنها یکی دو ماه بدینجا خریزه می گذاریم.» (۳)

و تنها در این چند شهر نیست که مسجد به این حال و روز است. به قول نویسنده کتاب «مساجد همه خراب و ترق گرد و غبارند. آن ها غالباً بسته مانده اند. گدازنده از این ها در این مساجد نماز جماعت کمتر ادا می شود. در هر گوشه چند نفر دستمال خود را به عرض جانناز پهن کرده مشغول نماز می گذارند. چون که زمین پر از کوره و غبار است.» (۴)

شاید آن ها که مدعی مذهبی بودن مردم ایران هستند، مسووران این باشد که مردم در سجد محال پیش نسبت به دین و امور دینی این مورد بی اعتقاد یا بی میلان بوده اند. و امروز اوضاع فرق کرده و مذهبی تر شده اند. ولی آن ها که تشاهرات اسلامی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی دریشان را اشفاق کرده و سال های پیش از انقلاب را در خاطر دارند، می توانند به یاد بیاورند که کمتر مسجدی در شهرهای بزرگ ایران وجود داشت که در آن نماز جماعت و به خصوص نماز جمعه برگزار شود و بهترین شاهد عادل برای این مطلب

هم یکی از نظریه پردازان همین جمهوری اسلامی است به نام غلامعلی حدادعادل که بیست سال پیش در نقد کتاب «اسلام در ایران» نوشته یک محقق روسی به نام بطروفنسکی، با تأسف به منوح بودن برگزاری نماز جمعه در مساجد ایران اشاره می کرد. بطروفنسکی در کتاب خود نوشته بود که در گذشته «همه مسلمانان و از جمله زنان در مساجد حضور داشتند و مدعی شده بود که «آنکون فهم» این عادت در ایران که مذهب شیعه دارد محفوظ مانده است. ولی حدادعادل در رد این ادعا با قاطعیت نوشته: «می دانیم که آنکون در ایران ... این عادت تقریباً نزد مردان هم محفوظ نمانده است» و افزود که اساساً در حال حاضر نماز جمعه در مساجد شیعه به جای آورده نمی شود.

فکر می کنم همین مقدار برای این که فرض مذهبی بودن مردم ایران زیر سوال برود کافی باشد؛ و من از نسبت انتقادی مؤمنان متعصب که بسختی پای بند تمام اصول اعتقادی و آداب اسلام هستند حرفی نمی زنم که وقتی پای مذاکره روزی و ملتانی شان پیش می آید به شروع تشریف در اصول و فروع دین و یا درست کردن کلاه فروعی دست می زنند. در هر حال مردم ما اگر هم مذهبی برده اند و مذهبی هم باشند این اعتقاداتشان در حدی بوده که در طول تاریخ من یکبار هم شده برای استقرار حاکمیت مذهبی به کوچک و بزرگ بریزند و یا مدتی از آن مانند مسلمانان متعصب امروزه الجزائر و به خاطر حکومت اسلامی سلطانه بچنگند. و هرگز را هم که آداب اسلامی را مراعات نکرد در هر آنجا یاست باشند. اساساً در تمام طول تاریخ ایران، و در سیاهترین شرایط هم ما حکومت مذهبی نداشته ایم و حداکثر در کنار حاکمیت رسمی استبدادی مذهبی یک قدرت مذهبی وجود داشته که یا در ارتباط شکافتگ و حتی ارتداد با حکومت عرفی بوده و یا در عمل و به طور غیررسمی در بعضی امور عمری اعمال نشود می کرده است. احتیاج به توضیح نیست که حتی عامی هم که از چند سال پیش طرح ولایت فقیه را داده بود و بعد هم خواهان استقرار جمهوری اسلامی بدون یک کلمه آن و ریاض شد. در جریان انقلاب تاریخ شود را مسکوت گذاشته بود و برعکس تخراب می کرد. که او قصد حکومت اداره و پس از بازگشت به ایران در قم افتات خواهد کرد و فقط به ارشاد مردم خواهد پرداخت و بالاخره هم



فرمان نخست‌وزیری را به نام یک تحصیل‌کرده فکلی صادر کرد که اسلام و حکومت را نه به‌شیوه او و یارانش بلکه به‌شیوه مدرن و اسروزی می‌فهمید. و تنها پس از یک رشته فعل و انفعالات و پیشروی‌های خرنده روحانیان در عرصه سیاست و دست‌اندازی‌های تدریجی آنان به حکومت بود که طرح خمینی به‌عنوان ولایت فقیه شکل کامل خود را در چهره جمهوری اسلامی بازیافت.

البته منظور از این مقدمات این نیست که عنصر مذهب و به‌خصوص مذهب اسلام، هیچ نقشی در حیات ذهنی و زندگی اجتماعی مردم ما ندارد بلکه مطلب این‌است که نشان داده شود که جز در مورد عده معدودی از افراد جامعه ایران، که ذهنیت مذهبی تمام حیات مادی آن‌ها را تشکیل می‌دهد و عامل ذهنی به‌عنوان ستون اصلی زندگی‌شان درآمده و یا آن‌ها که در لحظه معین تاریخی دامن زدن به عنصر مذهب و تقویت آن‌را به‌سود منافع طبقاتی و اجتماعی خود می‌بینند، برای اکثریت قریب به اتفاق مردم در رابطه میان مذهب و سیاست و رابطه میان ذهنیت مذهبی و عینیت مادی زندگی، آنچه تعیین کننده است و در طول تاریخ کشور ما تعیین کننده بوده عنصر سیاست و عینیت زندگی است نه مذهب و ذهنیت مذهبی، و تنها وقتی منافع سیاسی و اجتماعی مردم ایران ایجاب کرده در مبارزه با قدرت سیاسی از سلاح مذهب و یا بهتر گفته شود از نیروی روحانیت هم استفاده کرده‌اند و برای گرفتن امتیاز از حاکمیت سیاسی به آن میدان داده‌اند، ولی هنگامی که مذهب و روحانیت با منافع سیاسی و اجتماعی آنان در مخالفت یا تعارض قرار گرفته این مذهب و روحانیت بوده که به‌سود سیاست کنار زده شده است. مردم ایران در طول تاریخ بارها و بارها این مطلب را ثابت کرده‌اند و نمونه آن هم البته از بود سال پیش، یعنی از زمان جنبش مشروطیت تا انقلاب بهمن هیچ حرکت جدی و قابل ملاحظه‌ای که رنگ مذهبی داشته باشد صورت نگرفته و اگر این‌جا و آن‌جا هم تحریکاتی صورت گرفته مطلقاً هیچ حمایت اجتماعی و توده‌ای پیدا نکرده بلکه برعکس بعضی اوقات مردم با شدت با آن مقابله کرده‌اند، از جمله در جریان جنبش مشروطیت همیشه این بحث میان مشروطه‌خواهان - حتی مسلمانان با اعتقاد آن - و روحانیتی که خود را حامی مشروطیت می‌خواند و می‌خواست اصول مذهبی را بر مشروطیت تحمیل کند این

درگیری وجود داشته که مردم ایران برای استقرار اصول مشروطه قیام کرده‌اند تا برای تحقق اصول دین؛ و اوج این درگیری همان اعدام شیخ فضل‌الله نوری است که تحت عنوان دفاع از دین سیر و حفظ بیضه اسلام، با نظامات مشروطیت مخالفت می‌کرد. نمونه دیگر این‌که مردم و نمایندگان آنان در مجلس شورای ملی پس از یک دوره قانون‌گزاری و در اولین فرصت اجرای اصلی را که همین روحانیت به قانون اساسی تحمیل کرده بود و منظور از آن نظارت روحانیان بر قانون‌گزاری و تطبیق قوانین با مبانی مذهبی اسلام بود برای همیشه مسکوت گذاشتند.

در زمان حکومت رضا شاه هم که حاکمیت غیرمذهبی صددرصد و به‌طور کامل تثبیت شد، با اینکه مردم از حکومت استبدادی او مطلقاً دل خوشی نداشتند، علی‌رغم بعضی تحریکات روحانیت، از نظام غیرمذهبی آن استقبال کردند به‌طوری‌که هیچ‌یک از محدودیت‌هایی که حکومت دیکتاتوری رضاشاه برای نظامات اسلامی و به‌خصوص برای روحانیت به‌وجود آورد مطلقاً مورد اعتراض جدی توده مردم قرار نگرفت. و حتی یک‌بار که در سال ۱۳۱۴ تحریکاتی با سرپرستی کسی به‌نام بهلول در مشهد علیه کشف اجباری حجاب صورت گرفت مطلقاً از جانب مردم عادی حمایتی نیافت و سرکوب آن هم که همراه با تجاوز سلحشانه نیروهای انتظامی به مقبره امام هشتم شیعیان بود کمترین اعتراض جدی را برنشانگیخت؛ و از همه جالب‌تر و عبرت‌انگیزتر این‌که پس از سقوط حکومت استبدادی رضاشاه، که کمتر از شش سال بعد صورت گرفت و رواج فعالیت‌های مذهبی در آزادی کامل از سرگرفته شد، هیچ زن مسلمان مؤمنی، حتی متعصب‌ترین آن‌ها به چادر و چاقچور، که حجاب اسلامی پیش از کشف حجاب شمرده می‌شد، بازنگشت و تنها حده محدودی از زنان مسن چادری بر سر انداختند که بیشتر می‌توانست جنبه سنتی داشته باشد و نه مذهبی.

اما در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، با اینکه تمام عوامل خارجی و داخلی برای جلوگیری از بسط جنبش توده‌ای و گسترش افکار ترقی‌خواهانه به سازمان‌دهی انواع اشکال حرکات مذهبی دست زدند ولی همه‌جا عنصر مذهب بود که در برابر پیشرفت جنبش توده‌ای بدون کمترین مقاومتی از تمام سنگرهای خود به‌سود آن عقب‌نشینی کرد و توده‌های

عظیم مردم - یعنی تقریباً تمامی زحمتکشان و محرومان شهری و دهاتی، اعم از مسلمان سخت‌اعتقاد یا سست‌باور، و هم‌چنین اکثریت عظیمی از زوشتکگران و تحصیل‌کردگان طبقات متوسط و غیردرباری، انواع و اقسام رهبران مذهبی و یا متظاهر به مذهب را مانند سیدخیاالدین، طباطبائی‌ها و خالصی‌زاده‌ها و کاشانی‌ها را رها کرده در زیر پرچم حزب توده ایران و یا به‌گرد آن جمع شدند در حالیکه این حزب نه‌تنها از طرف قدرت سیاسی بلکه از طرف مذهبی‌ها، به‌عنوان کفر و لامذهبی، به‌سختی مورد حمله قرار می‌گرفت.

حالا حتماً این سوال پیش می‌آید که خوب، اگر این‌طور است چه شد که مردم ایران در برابر حکومت استبدادی محمدرضاشاهی و در جریان سرنگونی آن به‌دنبال روحانیان راه افتادند و به مذهب و حاکمیت مذهبی پناه بردند؟

مسلم است که این امر دلایل تاریخی و اجتماعی خاص خود را دارد ولی میدان یافتن فعالیت خفیتی و یارانش و ایجاد جمهوری اسلامی پیش از هرچیز علل سیاسی دارد و بدون شک اگر اوضاع و احوال سیاسی جهان و ایران و ذهنیت سیاسی عده‌ای از مردم در آستانه انقلاب طور دیگری بود روی کار آمدن حکومت اسلامی، اگر در هر کشور دیگری در جهان محتمل شمرده می‌شد، در ایران ما غیرممکن بود.

به‌طور خلاصه این‌که ما در دوران جنگ سرد بیان دولت‌های امپریالیستی و کمونیستی و اوج خدال و درگیری میان نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم زندگی می‌کردیم. در ایران ما هم، که در همسایگی اولین و نیرومندترین کشور کمونیستی جهان قرار داشت و یک جنبش توده‌ای عظیم، که افکار توده‌ای سوسیالیستی را تا اعماق توده‌های زحمتکش برده بود و تمام نیروهای زوشتکری و ترقی‌خواه را به خودش جذب کرده بود، در پشت سر داشتیم و امواج جدید ضداپریالیستی و ضدسرمایه‌داری در میان نیروهای مترقی جاذبه قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده بود. درست به‌همین دلیل بود که حکومت استبدادی محمدرضاشاهی به‌علت ماهیت ذاتی خودش و با راهنمایی و کمک امپریالیسم برای جلوگیری از گسترش افکار توده‌ای و سوسیالیستی و برآمد جنبش خلق به هر نوع عمل سرکوبگرانه از یک طرف و اقدامات اجتماعی، فرهنگی از طرف دیگر دست می‌زد و یکی از این

اقدامات هم نه تنها بازگذاشتن میدان برای فعالیت عناصر مذهبی و توسعه دامنه افکار مذهبی بلکه تقویت جدی آن بود.

محمدرضا شاه، درست برخلاف پدرش رضاشاه، که دور مذهب و روحانیت و دخالت آن‌ها را در امور سیاسی و اجتماعی به کلی خط کشیده بود، علاوه بر اینکه خودش شخصا موجودی خرافاتی بود به شدت به مذهب بودن تظاهر می‌کرد و تا آنجا که می‌توانست به عوامل مذهبی و روحانی میدان می‌داد. می‌نوشت که از همان کودکی کمر بسته بوده به نحوی که در هفت سالگی یکبار "امام قائم" با او ملاقات کرده و بار دیگر با توشیدن شربتی از "دست مبارک مولای متقیان" از بیماری مرگ نجات یافته و بالاخره بار سوم هنگام افتادن از اسب حضرت ابوالفضل سر رسیده و او را بر سر دست گرفته و سالم بر زمین نهاده است. (۵)؛ احرام بست و به زیارت مکه رفت؛ در مواقع لزوم برای دست‌بوسی مجتهد اعظم به قم رفت؛ هر وقت عزم سفر می‌کرد امام جمعه قلابی درباری برای او دعای خیر می‌خواند و به او فوت می‌کرد و او را از زیر قرآن عبور می‌داد؛ هرگاه به راه انداختن یک جنجال سیاسی را لازم می‌دید دست به دامن آیت‌الله بزرگ سید محمد بی‌بپنهانی می‌شد تا او باش و از ادلی مانند شعبان بی‌مخ و طیب و قدم رمضان یخی را برای عربده‌کشی به راه اندازد، و یا رئیس ستاد ارتشش را همراه با رجزخوانی‌ها و هل‌من‌مبارزگویی‌های شیخ فلسفی به تسخیر حفریةالقدس بهائیان می‌فرستاد، و بعدها هم طرح سپاه دین می‌ریخت. گذشته از همه این‌ها جوجه فیلسوف‌های فکلی مانند سید حسین نصر و احسان نراقی را در دربار خود پروار می‌کرد و به نظریه‌پردازی درباره تدوین و ترویج افکار اسلامی و به اصطلاح ضد غربی و اسی‌داشت و در دانشگاه تهران به تأسیس دانشکده الهیات فرمان می‌داد و روحانیانی مثل مطهری و مفتاح و امثال آنان را دعوت می‌کرد تا در آنجا جوانان دانشجو را برای حضور پاک و مطهر در پیشگاه حضرت باری تربیت کنند، و از آن‌سو امثال شیخ محمدباقر سنگلجی و چند آخوند دیگر را در اداره سانسور می‌گماشت تا اگر در لابلای سطور کتابی سخنی برخلاف ایمان یافتند قلم قرمز بر آن بکشند و اوراق آن‌را خمیر کنند و اگر لازم شد نویسنده یا مترجم آن‌را به زیر اخیه بکشند. حتی نشریات بی‌ضرر و بی‌خاصیتی مثل مجلات بامشاد و فردوسی را تعطیل می‌کرد و در عوض

دست حوزه «علمیه» قم را با تمام امکانات مالیش باز می‌گذاشت تا همراه دهها هزار نسخه مجله «مکتب اسلام» را بی‌رقیب روانه بازار کند.

از آن طرف در حالیکه جزای کمترین حرکت و یا حتی اظهار نظر مخالف سیاسی زندان و شکنجه و حتی تیرباران بود در برابر مزاحمان و یا مخالف‌خوانان مذهبی راه مباحثات و استفاده یا سوءاستفاده از آن‌ها را در پیش گرفته بود؛ گروه تروریستی فدائیان اسلام در ساختمان دادگستری شاهنشاهی و در برابر چشم حیرت‌زده حاضران احمد کسروی تاریخ‌نویس نامدار کشور را کشتند و دستگاه‌های پلیس و عدالت نازک‌تر از گل به آنان نگفتند و تنها وقتی به خشونت یا آنان برخاستند که بر سر و چشم خود دستگاه پنجه انداختند. دستگاه در مقابله با مخالفان مرتجع «اصلاحات شاهانه» در حالیکه یکجا شش نفر از بزرگ‌ترین رؤسای عشایر را بی‌درنگ در برابر جوخه آتش قرار می‌داد شدیدترین اقدامش در برابر روحانیون تبعید محترمانه یکی از مرتجع‌ترین و سرسخت‌ترین آن‌ها به خارج از کشور بود. در حالیکه نه تنها احزاب بلکه سندیکاها و اتحادیه‌های صنفی حق حیات نداشتند و دانشجویان دانشگاه حتی از برگزاری جلسات عمومی محروم بودند حسینیه ارشاد به‌عنوان مکتب پرورش جوانان اسلامی با دست باز و امکانات فراوان فعالیت می‌کرد و تنها زمانی مزاحم آن شدند که دستگاه حکومت استبدادی وجود آن را برای خود دست و پاگیر یافت. دستگاه که احساس کرده بود نمی‌تواند جلوی گرایش‌های مخالف را در میان نسل جوان بگیرد مستقیم و غیرمستقیم به گسترش جریان‌های فکری انحرافی مذهبی-سیاسی میدان می‌داد. نمونه برخورد دستگاه پلیس با علی شریعتی و جلال آل‌احمد از این‌گونه بود. گذشته از این‌که این‌ها اهل درد بودند یا نه و در افکار ارتجاعی‌شان اصالت و صداقت داشتند یا نه، فعالیت‌های فکری-اجتماعی آن‌ها بهترین وسیله بود برای انحراف جوانانی که باید به راه مبارزه سیاسی و فکری متمدنی می‌رفتند. دستگاه در حالی که امثال بیژن جزنی و رفیقانش را پس از سال‌ها زندانی کردن بدون هیچ حکم و رأی قانونی پنهانی تیرباران می‌کرد امثال شریعتی و آل‌احمد را به‌نحوی بر سر زبان‌ها می‌انداخت و جوانان را نادانسته به دنبال آنان و افکار عقب‌مانده‌شان هدایت می‌کرد. سرانجام دستگاه استبداد

محمدرضاشاهی و حایان امپریالیست او وقتی خود را در جلوگیری از جنبش انقلابی نوده‌ها عاجز دیدند از ترس کمونیسم، و در واقع برای جلوگیری از روی کار آمدن یک قدرت دموکراتیک نوده‌ای به دامن مرتجع‌ترین رهبر مذهبی آویختند و با تمام قدرت و با انواع حیل‌ها و دسیسه‌ها او را تا رأس قدرت بالا بردند.

به این ترتیب با سرکوب هر نوع جنبش دموکراتیک و باز گذاشتن میدان برای تاخت و تاز عنصر مذهب و حتی تقویت آن در برابر شیخ کمونیسم در فضای هیجان‌زده و انقلابی ایران جز برای غول بی‌شاخ و دمی که از چراغ جادو سردر آورد، راه بر هر نیروی انقلابی بسته بود و سردمی که در برابر چنین هیولانی قرار گرفتند در برابر حکومت استبدادی محمدرضا شاه حضور او را پذیرا شدند.

اما اینک دیرزمانی گذشته است. زمانی سخت که کشور در زیر سنگینی تنه دولوپایانی که بر آن سوار شده‌اند به‌زانو درآمده است. در این مدت مردم کم‌کم سیمای سپاه حکومت مذهبی را شناختند و از آن فاصله گرفتند؛ نه آن‌ها که از راه سیاست‌بازی و اپورتونیسم هیولا را بزرگ می‌کردند. آن‌ها هم که از روی اعتقاد در توهم افتاده بودند نه از آخوند و حکومتش، که بعضی حتی از اسلام هم زده شدند. کم نیستند کسانی که در اثر چهره و رفتار آخوند ضدبشر در شناخت خود از سیما و کردار پیشوایان اصلی دین هم دچار تردید شدند و چه بسیار مسلمانان معتقدی که پس از مشاهده طلابه‌های حکومت اسلامی، و یا دیرتر، پس از استقرار آن، به تجدیدنظر در اعتقادات مذهبی خود پرداختند و سپس بر اصل مطلب چهار تکبیر زدند، و اینک جمهوری اسلامی در حال نزاع در برابر نفرت و خشم مردمی فریب‌خورده و آسیب‌دیده قرار گرفته که هر لحظه فرصتی می‌یابند ضربه‌ای به او می‌زنند تا سرکش را جلو بیاندازند و نیروهای گوناگون سیاسی و اجتماعی هر کدام به صف‌آرایی پرداخته‌اند و خود را آماده پذیرائی فردای سرنوشت می‌کنند.

در این‌جا بحث بر سر این نیست که فردا چه خواهد شد و بحث بر سر آرزوها و توهم‌ها و یا برنامه‌های نیروهای سیاسی و اجتماعی برای فردا شان نیست، در این‌جا تنها بحث بر سر تلاش نیروهائی است که هم‌اکنون به نجات نظام سیاسی و یا نظام اجتماعی-فرهنگی آن و یا اسلام در معنای کلی آن کمر بسته‌اند.

ناتمام ...

برگی از تاریخ

یحیی دولت آبادی

منزل سردار سپه و او را به امر سردار سپه تا بعد از تمام شدن کار در مجلس، آنها توقیف نمایند و چون خواست برود عدم قبول ریاست مجلس را نوشته به مجلس از نمایندگان متعدد در مجلس بخوانند؛ مدتی هم از موقع خوانده شدن این ورقه در مجلس نشینند و چون ورقه خوانده شد، بهانه با دست آورده از مجلس برود و تکوین چون مجلس رئیس ندارد دستورات نخواهد داشت.

این نقش عینا عملی می‌شود. مستوفی‌الممالک بعد از مدتی که که به مجلس می‌آید، امروز می‌آید و سرزود در حوزه‌ای که مدرس بر آن ریاست دارد می‌نشیند. به فاصله کمی می‌روانش وارد شده، با شتاب و رفتاری که مخصوص خود اوست مسوخی‌الممالک را سرداشته روانه می‌شوند. رفتاری نشاننده روحی تنگ‌ناله و شکسته مصدق و میرزا حسنخان علاوه از این پیش‌آمد اظهار حیرت می‌کنند. بعد از رفتن مستوفی‌الممالک، مجلس عالی در تحت ریاست نایب اول سید محمد تدین که از عوامل سردار سپه است، اجتماع می‌شود.

مجلس امروز از هر صورت تاریکی دارد؛ اولاً دستپوش منحصر است به تغییر سامان، مافوق‌المراتب سردار سپه خانه، آشپز خانج به طالع مجلس وارد شده صریحاً در جبهه خود قرار می‌گیرند، نایب‌المشاوران این جلسه غالباً عیس از مصلحت‌پیان جلسه‌های ذاتی مجلس هستند و در میان آنها اشخاصی دیده می‌شوند که سا نکاهمای فضاگود خود می‌خواهند اگر مخالفی باشند او را رسانند، از عدالت مخالفت بیندازند، و به هر صورت مجلس روح و مشاککی به خود گرفته است که نمی‌شود وصف کرد. صورت مجلس پیش خوانده می‌شود و تصویب می‌گردد. اولاً کسی که ششادای نظیر پیش از دستور کرده است مدرس است، اظهار می‌کند، مجلس رئیس ندارد. نایب رئیس می‌گوید چرا آقای مستوفی‌الممالک هر روز ندیده‌اند که رئیس بوده باشند مدرس می‌گوید خیر، رد کرده‌اند، و رو می‌کند به میرزا حسنخان علاوه که لطف دیگر مجلس نشده است و اناندا مستوفی‌الممالک نزد اوست، می‌گوید بخوانید. ورقه خوانده می‌شود و نتیجه‌ای که می‌بخشد این است که مدرس به دفتر بی‌ربطی بودن

توطئه گری مدرس و

خلع قاجار از سلطنت

در غروب خود به مجلس می‌آید و مدتی سخنانش با مرام‌المملکت و مشیرالدوله هشتاد نفر خوانده شد، غافل از آنکه موشن‌المملکت و مشیرالدوله امروز به مجلس نخواهند آمد؛ نقشه سیاست مشترک، مسوخی‌الممالک و مدرس هم که از رفتاری خود پرشویه نگاه داشته‌اند، از پرسش گشته شده، که مدرس با سلطنت سردار سپه موافقت کرده است یا برعکس که مسوخی‌الممالک رئیس دولت باشد، این شرمنا و غمنازه شده و مدرس تصور کرده می‌تواند درستی را که مسوخی‌الممالک تشکیل داده، و او بعضی از دستاندار خود را وزیر کند، در دست گرفته در معنی حکومت نایب در اینصورت آنها از این صرزه برکنار هستند. و در غیوم صورتی از در جلسه نیم بیان امروز رأی‌گیری برای خلع قاجار، قاجار از سلطنت، که هر دو یعنی مستوفی‌الممالک و مدرس بتوانند طوری سازی کنند، که همکاران نزدیکان، با آنها و همکاران پیش از این ایشان به سیاست تازه آنها پی نبرند، و در مجلس حاضر شده و نغمه باندند، حاضر شده برای اغفال دیگران و سانس شده برای واقف شدن در محذور مخالفت نمودن ظاهری نسبت به آنچه مدرس با آن موافقت دارند، تقاضای دارند که در مجلس به موقع اجرا گذارده می‌شود. رأی فراراد آنها با یکدیگر و فراراد هر دو تا سردار سپه این می‌شود که هر دو نفر به مجلس می‌آیند، و پیش از آنکه مجلس منعقد شود تیمورتاش از طرف سردار سپه به مجلس آمده مستوفی‌الممالک را ببرد به

روز نیم آبانماه (۱۳۰۴) امروز هوا روشن شده است... آقا سید مدرس تقی‌زاده وارد شده می‌گوید برای تعیین تکلیف امروز در مجلس آقای علاء رفتند به منزل مستوفی‌الممالک، با او تبادل نظر کرده بیایند اینجا و یا با تلفون خبر بدهند. بعد می‌آید، هم‌نگار از ما خبر نداشته‌ایم از آنچه بیان می‌دارد مدرس و مستوفی‌الممالک و آنچه بیان می‌کند و سردار سپه گذشته است. و بعد می‌پرسد است از مشردین ما که نرسد یعنی می‌رسد حسن تدین زاده، سید حسن مدرس و میرزا وحید دولت‌آبادی و دکتر مصدق و موشن‌المملکت و مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک دارای بگ نظر می‌باشند، و هر چه بگویند و نکنند به اتفاق یکدیگر خواهد بود. مسوخی‌الممالک هم تا این ساعت غیر از این نظری اظهار نکرده است. در این حال میرزا حسنخان علاوه از خانه مسوخی‌الممالک تازم می‌کند، که رأی آقای مستوفی‌الممالک این است که همه برویم به مجلس و رأی مثبت ندهیم. شما بروید، به مجلس و ما هم خواهیم آمد... اینجا باید دانست که دکتر محمدتاجان صدیق در این صورت، روح رأی مثبت ندارد. یک چنین نسبت که ما سه نفر با مستوفی‌الممالک در شور کردن در کار امروز داریم او با مدرس دارد و تصور می‌کند همان مدرس قدیم است؛ سردسته هیئت روحانی مجلس و مخالف با آنچه کارکنان سردار سپه حاضر کرده‌اند، و چون از مدرس می‌شنود که به مجلس خواهد آمد، خلع می‌کند، که برای مخالفت کردن است، و او هم با عزم محزم

مجلس خود را از میان دو معذور بودن خلاص کرده از مجلس بیرون می رود و زاده رئیس می گوید خواننده شدن این ورعه اثری ندارد چونکه جواب رد با قبول دادن مستوفی الممالک باید به هیئت رئیس رسیده باشد و بطور رسمی در مجلس خوانده شده باشد و این گفتار او مطابق قانون است.

بهر حال دستور شروع می شود و پیشنهاد خلق قهر و نصب سردار سپه خوانده می شود. چهار نفر نام خود را ثبت کرده اند به عنوان مخالف بودن: اول دکتر محمد مصدق، دوم آقا سید حسن قزوینی زاده، سیم میرزا حسینخان علاء چهارم شکارنده دکتر مسدی از رفتار بی انتظاری که از مدرس روی داده به حیرت مانده دنبال وی رفته است که سبب آنرا بررسی دانش خوانده می شود. حاضر نیست، تکی زاده به کرسی خطابه رفته اظهار می کند که او سخنان سردار سپه را تقدیر می نماید و وجود او را برای ممالک مفید می داند. با ارتقاء رتبه وی مخالف نیست ولی نمی خواند که این تغییر سلطنت در یک چنین همرا و محلی واقع شده باشد. مثلی بسورت غیر طبیعی و غلط.

مدافع لایحه میرزاخان داور پند کلمه دفاع می کند و می نشیند. بعد از آن میرزا حسینخان علاء در همان زمینه تعلق تکی زاده صحبتی داشته مخالفت خود را اظهار می کند و داور دفاع می نماید و نوبت به دکتر مصدق می رسد که حاضر شده است.

دکتر مصدق تعلق متصل و منطقی نکرده بدون هیچ ملاحظه عقیده خود را بیان می نماید و بر سر عقیده خود ایستاده می گوید وجود سردار سپه در این مقام که هست یعنی ریاست وزراء برای ممالک سودمند است اما اگر شاه شده به موجب قانون دیگر مسئولیت نخواهد داشت و استنادهای که اکنون سلطنت از وجود او می کشند دیگر نخواهد کرد مگر آنکه بعد از رسیدن به مقام سلطنت باز بخواند وزیر مسئول هم بوده باشند که این با اساس مشروطیت متنافی است و چون حکومت در هیچ کجا وجود ندارد و برای تغییر موضوع نام یکی از دولت های کوچک را که سزایه پاد حکومت گندمانی است می برد. دکتر مصدق نطق پر حرارت خود را با اظهار مخالفت سریع پایان می دهد و

مدافع را در دفاعی که می کند به زحمت براندازد.

پس از آن شکارنده یعنی میرزا حسین دولت آبادی سر کرسی خطابه رفته پس از اندک گسائی که می خواند هوپیکری نمایند می گویم... قهر رستم خدا و نمایان او او را سردار سپه می آید، خدا و عطیات خودش او را می آورد، پس چرا من در ممالک مخالفین هستم! چونکه نور از این دو سببی هم هست که نامش قانون است که نمی دانم کدام ماده از مواد آن به ما اجازه می دهد در این کار بدین صورت مدافعه نمائیم و سرخلاف قسمی که در همین مونس یاد کرده ایم رفتار کنیم و در این زمینه مخالفت خود را بیان کرده می نشینم... داور پند کلمه اظهار می کند و

مجلس به رای گرفتن می پردازد رای مجلس کمره می شود و به اکثریت نام لایحه خلق قاجار از سلطنت تصویب شده کار خاتمه می یابد و نتیجه ای که بر مذاکرات مخالفین در باب می گردد نیست که سردار سپه سلطنت می شود این مجلس برای تصویب کردن در قانون اساسی و تغییر سلطنت دادن صلاحیت ندارد و در صورت تشکیل یک مجلس بزرگتر که نمایندگان ملت است مختلف از ولایات آن سه شعبه این مجلس شده بسورت قانونی به کار خود بدهد برمی آید.

حزب بیسی جلد چهارم



طرح : از اردشیر محصل

زنان باحجاب و بی حجاب

آرزو، سحر







دربارهٔ قربانیان شکنجه

فرماندهی سپاه پاسداران

اشاره:

انتقادات همهٔ این دوستان در بازجویی مقاله مورد استناده قرار گرفت. انتشار نامه هستند به «میثقی» سرچشمی پیرانهای مجدد برای مطرح این بحث به دست داد. این مقاله اکنون با مدافعه زیربنایی که اشاره به برخورد پاره‌ای از سبزه‌انزای سیاسی ایران به قربانیان شکنجه داشت، با برخی تغییرات جزئی نگارشش عیناً منتشر می‌گردد.

شکنجه نه در جبهان بین‌المللی است و نه در ایران تا رژیم ملایان آغاز می‌گردد. شکنجه برای گرفتن اقرار و به دست آوردن اطلاعات به منظور «اروادی» و «ملایان» مخالفین، برای درهم شکندن شخصیت فردی و اجتماعی کسانی که به خرد برأت داده‌اند، اقدام مبرور را با رز سرنگ و در تعداد وسیع، برای تسلط کردن رژیم و ترور و برای شاد کردن «سازمان تبلیغی و «اروادی» کردن تسلط «بهاریت» همواره جزئی جدانشدنی از «دوره» حکومتی است. استبدادی برده است. با این حال، حتی در این زمینه نیز، جمهوری اسلامی، در میان نمونه‌های موجود، جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد:

جمهوری اسلامی حکومتی نیست، که فقط از شکنجه برای استمرار خویش سرمد می‌برد. جمهوری اسلامی حکومت مستقیم شکنجه‌گروان است. شکنجه در رژیم اسلامی، نه فقط روش گرفتار «آزار» از «تیم»، «مقرّب» محرم و وسیلهٔ تداوم تسلط خودکامگی است بلکه علاوه بر اینها، اجرای یک فریختهٔ دسی است، که «رستگاری» برای شکنجه‌گر و شکنجه‌شده را فراهم می‌سازد. این نوعی از منکر است که در رژیم را به لباس «دینی» در می‌آورد تا گمراهان را به «سراط مستقیم» هدایت کند. «شعبی» تا

قیامتی از مخالف درهم شکننده جزئی لایمکی از بیست ارباب و نور نظامهای احتیاق انگیز است. اما، آنچه در این میان مهم است و بحث انگیز، حاکمیت پاره‌ای از پنداره‌های مبالغه‌آمیز در باورهای سیاسی عمومی در بارهٔ «مقاومت» در جنگال دشمن و شخصیت خدشه‌ناپذیر مخالف سیاسی است. مخالف سیاسی همچون ایرانی لقی می‌شود که در هیچ شرایطی دست از آرمانهای خود بر نخواهد داشت. حاکمیت چنین تصویری در ذهنیت سیاسی عمومی است که به درک‌هایی از نوع رژیم ایران اجازه می‌دهد که از درهم شکننده شدن شخصیت انسانی مخالفین خود بهره‌برداری قبیحانه سیاسی کنند و از پای درآیند ساروی را برادف با از پهای درآیند سازنده و مقاومت جلوه تر سازند.

برای مقابله با چنین تفرشی بود که طرح اولیهٔ مقالهٔ رفر در زمستان - ۱۹۹۰ به نگارش در آمد و برای بحث و نظرخواهی به بسیاری از فعالین سازمان وحدت کیهنیتی در اروپا، ارائه گردید. همینان منن برنور برای نظرخواهی در اختیار عده‌ای از بازرگان سیاسی پرمایه ایران قرار گرفت که پاره‌ای باهای متمدنی را در بیاهجالیهای رژیم پهلوی به سر برده و نه مقاومت در برابر شکنجه کو شناخته شده بودند. عضویت نکات، ملاحظاتی، انتقادات همهٔ این دوستان در بازجویی مقاله مورد استناده قرار گرفت. انتشار نامه هستند به سعیدی سرچشمی بهانه‌ای مجدد برای مطرح این بحث به دست داد. این مقاله اکنون با حذف سه زیربنایی که اشاره به برخورد پاره‌ای از سازمانهای سیاسی ایران به قربانیان شکنجه داشت، با برخی تغییرات جزئی نگارشش عیناً منتشر می‌گردد.

روزنامهٔ اطلاعات (اطلاعات بین‌المللی، پنجشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۷۳) نامه‌ای را منسب به سعیدی سرچشمی خطاب به «بازجوی عزیز»ش منتشر کرد. سرچشمی در این نامه بمرم اصلی خود را «جراموشی وجدان» دانست و تمهین اتهامات رژیم را بی‌سبب کم و کاستی پذیرفت آنچه پیش از این و از جانب وزارت اطلاعات به عنوان اتهامات سرچشمی عنوان می‌گردید، اکنون از زبان خود وی و به عنوان «جرم» مورد تأیید قرار می‌گرفت. عظیم اینکه خود معترف به گناهان خویش بود.

انتشار این نامه عکس‌العملهای کوهناکونی را در میان محافل سیاسی خارج از کشور برانگیخت. برخی از آنها بیان نزدیک سرچشمی مدعی بودند که دستخط نامه از آن وی نیست. عده‌ای دیگر نوشتن این نامه را برهنه‌دی شیکر از این رنه پیر ادوات ایران دانستند و کاتبی نیز نگارش این نامه را به دلیل عود شدن کاتب و توان وی در ریز شکنجه‌های روحی و جسمی تغییر کردند. روایت واقعی هرچه بود، کشته شدن وی به دست درخیمان رژیم، دفتر بحث در بارهٔ این نامه را، حداقل آگرنه برای همیشه، اما برای مدتها فرو بست.

این اما، نه اولین باری است، و نه متأسفانه آخرین باری خواهد بود که «سندی» به نام و یا از جانب «مخالفی» در بند منتشر و اتهامات ناروای بازجو به صورت کتبی و یا شفاهی (منجمده از طریق مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی) از جانب خود سهم پذیرفته می‌شود. نامهٔ اصنام» زندانیان سیاسی و عقیدتی توسط خود آنان، نه در ایران بی‌سایه است و نه در چهار استبدادزده تازگی دارد. کوهنشی برای درهم شکندن شخصیت انسانی مخالفین و بهره‌برداری سیاسی و

گرفتار بر سر و روی «گناهکار» می‌کشند. تا «شیطان» را از جسم و روح «ملحدین» و «منافقین» خارج کند. از آنان افرادی سوزن و منطبع و آرام بسازد. سر تعداد «سوزن» بینزاید. «سوزن» یا «تقریر» و یا عذابی ساختن «عده» فرامین «قرآنی» را به اجرا در می‌آورد و «آخرین» خود و «قریب خوردگان» را تفریق می‌کند.

لاچوردی، سردسته جلادان اوین، در اجرای «سوالنامه» الهی‌اش، برای حفاظت از «بیخه اسلام» تا آنجا پیش می‌رود که شکنجه شدگان او را «پدر» خطاب کنند و با زاری و التماس از این «پدر سزرگوار» «مغور» و «مغاضب» طلب کنند. لاچوردی هنگامی که خود در زندان بود با شرکت در مراسم پانگویی و ابرار تعلق از مراسم شاهانه («شبهه») «مراتب سلطانی» اش را به اثبات رسانده بود. اکنون «پدری» «مهربان» است که «زندان» خود را با شلاق در جیب خون غسل می‌دهد. جلاد اوین، آنها را درهم می‌پیچد. تا از خاکستر وجه دشمن «سلطان» جدید بسازد. رنج و عذاب دوزخ الهی، برای ترساندن کافران و غیرمؤمنان این دنیای حاکی کافی نیست که «خداوند بخشنده و مهربان» هر از چند، گاهی، با فرستادن رسولانی «آتش چرخ» را به سوی پندگاران نافرمان زمینی‌اش گسیل می‌دارد. آتشی که «سوزن» و «ملحد» را در نوبت نفرت خورشید می‌سوزاند. و ما امروز، زندانی این دوزخ زمینی هستیم.

ایرصاد و وسعت شکنجه در ایران و تأثیرات (کوتاه و دراز مدت) روانی و جسمی آن بر قربانیان، چنان دردناک و عذری است که وصف و تحلیل و تبیین آن در ساختار روانی جامعه پلاژده ما، به سادگی میسر نیست. سالهای سال باید بگذرد تا بتوان آثار «تسخیر بنیادینی» را دریافت که حکومیت اسلامی در حالی زندانیان سیاسی و عقیدتی امثال کرده است و می‌کند. آنچه تاکنون در باره میزان توحش دروغیان اسلامی و دربار و غمات و نوح زندانیان سیاسی، شنیده یا خوانده‌ایم. تنها و تنها جزء کوچکی است که از ورای شهر ادیبان، روایتها و گزارشهای از بندسازگان به خارج درز کرده است. اما همین جزء کوچک نیز کافی است که عمیقاً ایران و دلفشنگول آینده قربانیان توحشی باشیم که امروز خود



را بر پیشانی مردان مردم و کشور ما کوبیده است.

سخن رانیدن در باره شکست، بدون پرداختن به تفاوت و سازو کار زندگیا، همه بمانند نخراند سرد. خسارت بیحد شکنجه و ترحم شکنجه‌گر، بیانی دیگر از عجز و ناتوانی او در مقابله با «کشاکشان» است. در این نبرد نابرابر، که زمان برای آن محدودیتی قابل نیست، شکنجه‌گر و شکنجه‌شونده، هر دو بیهوش می‌کنند. شکنجه‌گر، به قله ترحم و درنده‌خویی می‌رسد و دیگری، شکنجه‌شونده، به اوج قله مقاومت و هر دو یادآور این سخن معروف سوفوکل، تراژدی‌نویس یونانی: چیزهای شگرف، در این جهان زیاد است، اما هیچ چیز شگفت‌انگیزتر از انسان نیست.

در این نبرد نابرابر، عده بسیاری در شور گوناگون، از پای در می‌آیند؛ سختی می‌گویند، رازش را فاش می‌کنند، غرورشان درهم شکنجه می‌شود و آرزوهایشان بر باد می‌رود، شخصیت و حرمت انسانی‌شان نابود می‌گردد، از پای در می‌آیند، اعتراف می‌کنند، بعداً توبه می‌شوند و حتی خود گناهی نه چرک شکنجه‌گران می‌پوشانند و حرمت انسانی دیگران را مورد تجاوز قرار می‌دهند.

با قربانیان شکنجه چه باید کرد؟ این خیل وسیع از قربانیان در کجای این گوه‌سار قرار دارند که در آن عده مسعودی از متاورین نشسته‌اند؟ چگونه می‌توان «سقف» را از «عیانت» تیز داد و برای هر یک، تشریحی ارائه کرد؟ با اعدای ما، کج‌گمان به خاک افتادگان و توانان چه باید کرد؟ باید آنها را خائن خواند، جبرانشان دانست، و یا آنها را بریده و بی‌اراده و دشمن خواند، و از جامعه سیاسی... جایی که به هر حال روزی به آن تعلق داشتند و چه بسا هنوز خود را چیزی از آن بدانند طردشان کرد و یا در ستایش مقاومت آتچنان بی‌بافه کرد که از پای در آمدن مبارزان را ناشی از ضعف ایدئولوژیک یا سیاسی او دانست؟

به راستی چگونه می‌توان به فسق و سیاسی، انسانی و اخلاقی، کسانی نشست که تحت شکنجه، به شکلی از اشکال، از پای در می‌آیند؟ به چه مدلی می‌توان در

باره دردناکترین تجارب انسانی سخن گفت؟ آیا نمی‌توان در برابر اوج‌گرایی به ایستادگی، مسعودی‌ترای اوان بشری در مقابل توحش را شن دید؟

پاهنجا بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان با چند، از-یل قرار دادی، با رده‌بندی کردن انسانها به شاخه، سرخوش، خستیف، داداد، توار، مائن، ... به توضیح و تشریح و داوری در باره کنشهای روانی انسان شکنجه‌شده و واکنشهای او در برابر خسارت بیحد و حدی نظام شکنجه‌گر پرداختن و دقیقتر آن که آنچه که اکنون در این باره گفته‌ام و گفته‌اند ناکافی است. با عبارت و واقع‌بینی باید بسیاری از برداشتهای قالبی را کنار گذاشت و از بازگرفتن آن، پان تصویر حساس ارائه داد که در آن «قهرمانان» و «ابر انسانها» در هر شرایطی، از برداشتها و باورهای خود با دادن بهایی گراف دفاع می‌کنند. درست است که از نظر سیاسی و انسانی به هیچ عنوان نمی‌توان چشم بر اعمال فرد یا افرادی فرو بست که در زیر شکنجه از پای در می‌آیند و حتی به صفت همکاریان رژیم می‌پیوستند و سرپاسی شدید سر گرده جنبش سرود می‌آوردند. اما این نیز درست است که نمی‌توان همه «تواریز» را به یک چوب راند و نباید انسان را با تمامی ابعاد تضاد عظمت و دلالتش در قالبی گنجانیم که در بهترین حالت برای فاست سنگان ریخته شده، در جهنم این دنیایی، باید زمینی روشگی کرده باشد، شباهت و قاطعیت نشان داد و از خود و دیگران پرریه که

آیا می‌توانیم با برخوردی همه جانبه‌تر به مسئله شکنجه و بزر روشهای کاربرد آن توسط رژیم شکنجه‌گر که می‌گوشد مخالفین خود را پس از شکنجه‌های دهشتنا با درهم شکنستن شخصیت و سخ آنان به پای معاصبه‌های تلویزیونی و اظهار ندامت از گذشته خود بکشاند، استفاده رژیم از حرمت تابانهای «تواریز» را کم اثرتر سازیم. آیا نباید با صبدای بلند گفت که شکنجه شده، درهم شکنجه شده، توار، لوداد، شرکت کننده در معاصبه تلویزیونی، همه و همه زیر سخت‌ترین و موثرترین فشارهای شکنجه دست از اعتقادات و برداشتهای خود شسته و آنچه را که امروز بیان داشته و

می‌دانند و یا رژیم به آنها نسبت می‌دهد، دارای هرج اعتبار و ارزش سیاسی، اخلاقی، انسانی، حقوقی و انسانی نیست؟ آیا نباید اینان را به مثابه قربانیان رژیم شکنجه‌گر دانست، قربانیانی که بر رفتار و گفتار و اعمال خود به هیچ‌وجه کنترل نداشته و «توار» و شخصیت جدیدشان، تحت این فشار خدواند توار شکل گرفته است؟

آیا نباید از هم اکنون، از این قربانیان نظام شکنجه اعاده حیثیت کرد و هر آنچه را که امروز رژیم بداشها نسبت می‌دهد، فاقد قدمت اعتبار و ارجح دانست؟

آیا نباید پیش از این در انتظار نماند و پیش از آن که سیر مرادش سرود را از ناسره تشخیص دهد، با سعه صدر از قربانیان نظام شکنجه، اعاده حیثیت کرد؟ آیا نباید با نشان دادن تضاد و همدری، داهی به درون درهم شکنجه آنان یافت و در تک گوشش هه جانیه، زحی را التیام داد که رژیم اسلامی در پیکره آنان وارد کرده است؟

نحوه پاسخ به این سئوالات و به دیگر سئوالاتی از این دست، هم رفتار سیاسی گذشته‌مان را به داوری خواهد کشاند و هم کردار اجدادمان آیندگان را معک خواهد زد!

امید است که این نوشته کوتاه بتواند در طرح این سئوالات و آواز یک بحث همه جانب موار افتد. ●

در تباهی

حسین دولت‌آبادی

در دریای فرهنگ و اندیشه بشری احکام مذهبی به صخره‌های خزه بسته می‌مانند که در ژرفاها به گل نشسته‌اند. یادگار دوران‌های دور سپری شده؛ یادگار باران‌های بهاری که روزگاری از آسمان تیره فروریاریده‌اند تا شاید گل پژمرده آدمی سر از گریبان بدر آرد و شادمانه بر خاک بیاید و سبکیار و آسوده‌خاطر از دنیا برود. باران‌های رحمت اما سیلاب شدند و تا به دریا برسند خس و خاشاک را با خود بردند و به‌سرور زمان آرام‌آرام در اعماق رسوب کردند و دم به دم سخت‌تر جان‌سخت‌تر شدند.

دیربست که دیگر از آسمان آبه‌ای نازل نمی‌شود و پیام‌آوران در دل خاک خفته‌اند ولی دریا همچنان می‌خروشد و هر روز جویباری تازه، حاصل بارش اندیشه انسان، به آن می‌پیوندد و مدام دیگر می‌شود. ولی این رسوبات هنوز گرانجان و مقاوم پابرجا مانده‌اند. آری، احکام مذهبی، در مثل، همان صخره‌های خزه بسته‌اند و اندیشه نو و پویا موجی بی‌قرار که از دریا برمی‌خیزد و مدام سر بر سنگ می‌کوبد و یکدم از پای نمی‌نشیند. چه بشمار سرهای نازنینی که در این جدال مداوم بر باد رفته‌اند و چه بسیار جان‌های شیفته‌ای که تباہ شده‌اند و «جهان انگار هنوز پریروزست».

آمدند و گفتند که ما آیت خدائیم، که حقیقت، تمام حقیقت نزد ماست و کلام ما آخرین کلام است و آنگاه فرزندان ما را بر دار کردند و قافله‌ای را که فانوس به ری می‌برد از دم تیغ گذراندند.

آمدند و گفتند چراغ‌ها را بکشید، چراغ‌ها را بکشید تا خفاشان در تاریکی خوش پرواز کنند و جفدان بر ویرانه‌ها، تباہی قوم ما را جیع بکشند و آنگاه چراغ‌ها را یکایک کشتند و تباہی آغاز شد و هراس بر سرزمین ما خیمه زد. اندیشه را با

خیزران به سردابه‌ها راندند و عقیده از خوف به کنج عزلت خزید و «اعتقاد» میدان‌دار شد. شک از میانه برخاست و شکاکین تکفیر و تعزیر شدند و آفت به جان باغ افتاد و برگ و بار بر خاک فرو ریخت.

عقاید زاده اندیشه و تفکر آدمی زاده‌اند و می‌توانند تغییر کنند چرا که هستی مدام در حال تغییر است، اما «اعتقاد» و «ایمان» نشانه سحرشدگی روح است و دانش حتی به‌زحمت می‌تواند این طلسم را باطل کند. زمانی که عقاید به اعتقاد و اعتقاد به ایمان بدل شوند در اذهان تنبل رسوب می‌کنند و تباہی آغاز می‌شود. چرا که ذهن از اندیشیدن باز می‌ماند و «مومن» به فراغ بال می‌لعد و عقاید دیگران را چون احکامی ازلی و ابدی نشخوار می‌کند.

راه اعتقاد و ایمان لاجرم به حکم ختم می‌شود و از احکام مذاهب زاده می‌شوند و مذاهب، چه زمینی چه آسمانی، بر اندیشه آدمی حصار می‌کشند و در این حصار حصین است که از آغاز تا کنون صاحبان اندیشه قربانی شده‌اند و می‌شوند. در چنین فضای سحرآمیزی است که جنایات رخ می‌دهند و انسان‌ها از دست‌های آلوده خویش شرم نمی‌کنند. در چنین فضای وهم‌آلود و سحرآمیزی است که آدم‌ها مسخ و شیخ‌ترین فجایع توجیه می‌شوند.



علی اکبر سعیدی سرجانی، ۱۳۳۳ - ۱۳۰۷

تا خود مسخ نشده باشی چگونه می‌توانی

انسانی دیگر را مسخ کنی؟

تا خود مسخ نشده باشی چطور می‌توانی حکم اعدام صدها و صدها نفر را صادر کنی و بعد از نماز شام سر راحت بر بالین بگذاری؟ تا جانت در یقین و باور مطلق تباہ نشده باشد چطور می‌توانی آتیمه جان شیفته را تباہ کنی؟ و در چشم مریدان محق باشی و صدها و صدها هزار دهان کف کرده در رثایت تکبیر بگیرند؟

گفته‌اند که قدرت آدمی را فاسد می‌کند. در دیار ما، همواره قدرتی که بر شانه‌های «ایمان» مردم استوار بوده، فاجعه بی‌بار آورده است و مردم، همیشه در میان دود و آتش و خاکستر بخود آمده‌اند و دریافته‌اند که هستی خویش را کورکورانه و در حالت شیفتگی و مجذوبیت تباہ کرده‌اند. مردمی که بسادگی عنوان «امت» را می‌پذیرند، نشان آنست که هنوز «ملت» نشده‌اند و استعداد شگفت‌انگیزی دارند تا هر فکر و اندیشه‌ای را به «شریعت» و اندیشمندی و متفکر را به پیامبر، و امام و یا «مرتد» بدل کنند و له و علیه‌اش شمشیر بزنند. بر بستر چنین ذهنیتی است که هر از چندی غولی برای ما علم می‌کنند و آنان که در سرتاسر تاریخ در سایه غولان زیسته‌اند و مردم را غارت کرده‌اند همچنان خون مردم را در شیشه می‌کنند. سخن

تلخی است! در زمینی که تخم اندیشه را سوزانده‌اند و تا سر از خاک بدرآوریم، قلمه زده‌اند، جز درخت عرعر نمی‌روید. در شب جز جفدها و خفاش‌ها پرواز نمی‌کنند، اگر بر ویرانه‌های وطن ما جفدها شیون می‌کنند به این معناست که هنوز تاریکی حکمفرماست. اگر بعد از یک قرن ما هنوز درگیر مسائلی هستیم که متفکرین انقلاب مشروطیت درگیر بوده‌اند، به این معناست که چراغ‌ها را کشته‌اند و روشنایی را در پستوی خانه‌ها محبوس کرده‌اند. اگر علی‌اکبر سعیدی سیرجانی تکفیر و تعزیر می‌شود، به این معناست که شاه‌شجاع و خیل و عاظ شکم کلفت هنوز نمرده‌اند و بر این سرزمین حکم می‌رانند.

دیرزمانی است که چشم‌ها بتاریکی خورفته‌اند و آنان حتی تحمل کورسوی شمع‌ها را ندارند. حتی از گرم شتاب می‌ترسند و دیوانه‌سر بر جرقه‌ای که از کسوف نیم‌سوخته‌ای برخیزد شلیک می‌کنند. میراث‌خواران "تمدن بزرگ" سر آن دارند تا باز دیگر، تمدن خود را بر پایه‌های احکام الهی بنا کنند و آن را به تمام حوزه‌های فرهنگی، هنری و ادبی تعمیم دهند. پر شال همت به کمر زده‌اند تا تمامی اثرات فرهنگ "طاغوتی" و "غربی" را از دامن مردم مسلمان بزدایند و "اخلاق اسلامی" را جایگزین کنند. یعنی خانه‌ای پوшالی در رهگذر بادها ساخته‌اند. خانه‌ای چنان تنگ و تاریک که حتی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در آن جانی ندارد. باید زانو بزنند، گردنش را خم کند و از درگاهی به درون برود، در ظلمت تمام پی به اشتباهاتش ببرد. مگر نسخ کردن آدمی معنائی بجز این دارد؟

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ایرانی مسلمان است. نویسنده‌ای ایرانی که شیفته میراث فرهنگی، هنری و ادبی ایرانست و بعد مسلمان. این دوگانگی، بعد از هجوم اعراب در مردم ایران پنهان و آشکار وجود داشته و دارد. ما به ضرب شمشیر اسلام آوردیم ولی ایرانی ماندیم و در این رهگذر رنج‌های بسیار کشیدیم. فرهنگ و سنن ایرانی را کم و بیش حفظ کردیم و آنچه را که اعراب به ارمغان آورده بودند به عنوان فریضه انجام دادیم. عید نوروز داشتیم که با بهار و سبزه و گل آغاز می‌شد. عید قربان به آن افزوده شد که با خون آغاز می‌شود. سوگ سیاوش داشتیم، عاشورا به آن اضافه شد. مذهبی برایمان آوردند، آنرا تغییر دادیم تا بتوانیم خلیفه‌ها و حاکمیت بیگانگان را از ایران براندازیم و برانداختیم، ولی اسلام در وطن ما ماند.

گیرم فرهنگ ما از آن تأثیر پذیرفت ولی هرگز بتعمای اسلامی نشد، نمونه‌اش خط و زبان فارسی است. این دوگانگی فرهنگ و مذهب که زبانش دیگر بود، مانند استخوان لای زخم ماند و در هر دوره‌ای فجایعی آفرید و گاهی به کینه‌ای کور نسبت به اعراب بدل شد و حتی گروهی از روشنفکران به این دام افتادند و تیره‌بختی مردم ایران را از چشم اعراب و مذهب اسلام دیدند و در این راه قلم زدند. بازگشت به گذشته و ارزش‌های ملی در میان سردمداران و صاحبان قدرت بروز دیگری داشت. خواری شکست قادیسیه مانند خاری در اعماق وجود آنها خلیده بود و شکوه و عظمت امپراطوری عظیم ایران را بخواب می‌دیدند و مضحکه‌هایی چون

**عقاید. زاده اندیشه و تفکر آدمی زاده‌اند
و می‌توانند تغییر کنند چرا که هستی
مدام در حال تغییر است. اما اعتقاد و
ایمان نشانه سحرشدگی روح است و
دانش حتی به زحمت می‌تواند این طلسم
را باطل کند.**

ادبیات کلاسیک ما را بخوبی می‌شناسد و بزبان مردم نسبتاً مسلط است و اکثر مقاله‌هایش را در قالب حکایت ارائه می‌دهد ولی داستانیس و شاعر نیست. گیرم اشعاری در ایام جوانی سروده است. سیرجانی، سالها بعد از هدایت طنز می‌نویسد و گاهی به همان مضامین هدایت می‌پردازد ولی هرگز به عمق و ژرفای بینش هدایت نمی‌رسد. طنز هدایت از دانشی عمیق مایه می‌گیرد و ریشه را هدف قرار می‌دهد ولی او در کار زدودن گرد و خاک از شاخ و برگ درختی است که سالها پیش خشکیده است. با آخوند و عبا و عمامه میانه‌ای ندارد ولی هرگز از جدائی دین و دولت سخنی به میان نمی‌آورد و "مذهب" را اسری شخصی تلقی نمی‌کند. نکته همینجاست. صد سال بعد از مکتوبات آخوندزاده، پنجاه سال پس از "توب مرواری" صادق هوایت، امروز نویسنده "شیخ صنعان" را به استغفار واسی دارند و کتاب‌هایش را خمیر می‌کنند. این آیا سیر قهرمانی نیست؟! علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، هیچگونه سختی با آخوندزاده و حتی هدایت ندارد. او روشنفکری سنتی است که بهره‌هایی از تجدد برده ولی کم‌وبیش در روزگار حافظ و سعدی، سیرت و صورت و خلوص باطن و تقوا سیر می‌کند و دل به تقوای سیاسی دولتمردان

جشن‌های دوهزاروپانصدساله براه می‌انداختند. تقویم هجری را به ایرانی تبدیل کردند و چادر از سر زنها برداشتند، بی‌خبر از این‌که با زور چماق نمی‌توان ذهنیت مردم را تغییر داد و تجدد را یک شبه حفته کرد. آنان نیز اهل تمدن و فرهنگ را گردن زدند و یک مشت هوچی، قلم‌بمزد و بیمایه را به اشاعه ابتدال واداشتند و فرهنگ دز این میانه، مثل امروز پتیم ماند. فساد و تباهی مانند موریانه پایه‌های حکومت آنان را جوید و جوید تا روزی که بام کاخ بر سرشان فروریخت و از میان ویرانه‌ها اجنه سربر آوردند تا امروز مدعی ترویج "فرهنگ" دیگری باشند. فرهنگی که این جماعت امروز حفته می‌کنند، همان احکام ولایت فقیه است که می‌باید به ضرب چماق در تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و مدنی مردم جاری و ساری شود و بناگزر با مقاومت "اهل فرهنگ" و بطور کلی، با مقاومت مردم روبرو می‌شود و حتی ایرانی مسلمانان مانند علی‌اکبر سعیدی سیرجانی که نافی حکومت سیاسی آنها نیست و با "اسلام" هیچگونه ضدیتی ندارد، خود به‌خود در برابر آنها قرار می‌گیرد و آرام‌آرام تبدیل بیکی از چهره‌های سیاسی می‌شود و جانش را بر سر یک توهم می‌گذارد.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، آدمی

سایه همین هراس است که اسبابا دوگان می‌شوند و رخسار خورده و اهانت‌دهنده بگورده‌های می‌خزند تا در فرسوده‌ی ناست رهبران را بریزند، در سایه همین هراس است که شریزه آئینه، سرگ فجیع نورسینه مسلمان ایرانی را سخکوت می‌گذارد و به موجودات مرگ اشاره‌ای نمی‌کند و از تلاش انساندوستانه پرشکبان دم می‌زند که سأسفانه بجائی نمی‌رسد. آری، در چنین فضای نیکتاگرد و وحشت‌زده‌ای آدمها سخن می‌شوند و هیچ فرهنگ نمی‌بالد و مقوم می‌ماند.

خطای فاحش است اگر گمان کنیم که آنها هم فرهنگ و رشد فرهنگ را دارند. درک آنها از این مفهوم بسیار محدود و ناقص است و از چنان‌چگونه استکام فراتر نمی‌رود. فرهنگ بشری دریاست که تمامی جویبارها به آن می‌ریزند و هرگز دفعه‌ای از آلوده شدن معطل راه نمی‌دهد، امواج، بوته‌ها را به ساحل می‌راند و خاک و خاشاک رسوب می‌کنند و دریا همچنان آبی و زلال باقی می‌ماند، اما این مسخره‌های غزه‌بسته که از زلایام دریا و لرزش زمین سر از آب صدر آورده‌اند، تا نشکند و فرو نیاشنند، هر روز بیشتر از پیش در خود منجمد می‌شوند، جویس و سرشود قد علم می‌کنند و لبخند ملتذکرده موج کوچکی را حتی برامی‌ابند و با ملایم‌اند از خود می‌راندند، آنانکه در پناه اسلام سنگر گرفته‌اند، تغییر را پذیرند و از هر تغییری نیز به هراس می‌افتند، رنگه‌ها رنگه شدن آنها را نباید بجای آفتاب و درگونی و اعمال گرفت و زیارت توهم شد، آنانکه در انتظار استعجاله سلاها برش می‌سند، می‌کنند روزی بخود می‌آیند و می‌بینند که خود را منجمد شده‌اند.

دور رفتیم، علم‌انگیز سعیدی سیرجانی، هرگز دعوی سیاسی نداشت و «سیاست» داشت، چراغ نگار از زبان خودش بشنویم: «... البته توجه به شاهانه فردوسی و فرهنگ فارسی، اصعلا گناهی است، آنهم در نظر درگانی که در مهاباد مانده‌اند، همشاز مسروقه بزرگاری جشنواره دیبل خاری در مهاباد، درون مشقه ایران، یعنی خوزستان است.»

در دورانی که اردوی قدرقدرت، اسلام بر حالت ایران خیمه زده و بیرق سرخاوش را به اعتبار درآورده، در روزگاری، که مذهب از نشئت تا حشمت با مذهب و بر تمام دونوات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری و مدنی سایه انداخته، هرگونه توجیهی به فرهنگ ایران به روبرویی با حکومت، منجر شده و شاپار سیاسی می‌شود، نمونه بارز آن

نیست. و وقتی نامه‌هایش بی‌حواس می‌ماند و در عوض روزنامه‌های رسمی کشور او را بیاد ساز می‌گیرند و کتیبه‌سریز اتهام‌ها را به او می‌نهند، نامه‌های بعدی را که لحنی گزیندیش و شعات‌بازتر دارند، توسط اشخاص «مستبر» و «مردمان‌س برای رهبر» ارسال می‌کند، و با طنزی تلخ و گزیننده، و زبانی دوپهلو، آنها را بیاد انتقاد می‌گیرد که خدا را از یاد برده‌اند، که قدرت آنها را فاسد کرده و از تقوای سیاسی به دور افتاده‌اند.

علم‌انگیز سعیدی، سیرجانی، به گواهی آثار علمی و زندگی اجتماعی و فرهنگی‌اش، سردی مسلمان و مانفراست و از شهامت و جرات چشم‌گیری برخوردار است بدورستی رهش ایمن دارد و در راهی که قدم گذاشته، بی‌تردید و ترلزرا، تا به آخر می‌رود. و همه ما می‌دانیم که آخر این راه به کجای ختم می‌شود. فرزندان می‌گویند که جسم و جان آدمی ساخته است و تا حدود معینی در برابر فشار مقاوم می‌کند، ستراین باید قضاوت‌مان را درباره آن‌هایی که بدست رژیم می‌افتند تعدیل کنیم چون نمی‌دانیم در چه شرایطی و در چه وضعیتی آن رفتار را کرده‌اند و آن مطالب را نوشته‌اند. وقتی نویسنده‌ای به سیرغصب می‌نویسد «بازجوی عزیز! عشق فاجعه را برملا می‌کند، من قدمه ندارم» مدیث جنایاتی را که درخیمان در تاریخ مهاباد مطلقمان مرتکب شده‌اند، تخرار کنم این خود عدیثی ماکر است، سعیدک اسانی را در وضعیتی قرار دهیم که خود

عصاه بسر می‌دهد و در زمانه‌ای که تمامی حقوق سیاسی، اجتماعی و مدنی مردم را سلب کرده‌اند، و سخکوت در تباهی و فساد دست و پا می‌زند در حمایت آن «سرد کویری» مقاله می‌نویسد و از همه می‌خواهد تا خاموش نشینند و بیاری او بشانند، این اگر توهم نیست، چیست؟

تا چاپ و انتشار این مقاله هنوز مورد بی‌مببری آذکار حکومت نیست و آثارش کم‌وبیش چاپ و منتشر می‌شوند. دو روز بعد، روزنامه جمهوری اسلامی او را بیاد ناسزا می‌گیرد و تهدید می‌کند. ورق برمی‌گردد، حساسیت حکومت روزبه‌روز بیشتر می‌شود و پیرمرد را تا شکن کشد، قدم به قدم به لوله پرتگاه می‌راندند. سیرجانی، تا دم آخر فریاد می‌کشد که سلمات است و در تمامی آثارش حتی یک کلمه بر ضد سخکوت اسلامی نوشته و با هیچ حزب و گروهی همکاری نداشته و مصالح سلووست را در همه احوال رعایت کرده و هرگز اجاره نداده که مورد سوباستفاده دشمنان که در آن سوی مرزها در کسین صدرت نشسته‌اند، و از خاک بیگانه سعه می‌کنند، قرار بگیرد. او خود را در مقابل حکومت نمی‌بیند و مشروعیت آنها را نمی‌نمی‌کند و به‌مدین ماملر تمام تلاش و مبارزاتش برای دفع سانسور و آزادی آتارش سردی و قزاق‌وانی است و از «راجع اذیت‌لاهییت» می‌خواهد، که اگر مرتکب خطائی شده او را بشوق قانون مجاکه و مجازات کنند، سانسور، که او به شپاشی کمر صت به‌آورده تا آن بسته، یک مسئله

ما به ضرب شمشیر اسلام آوردیم ولی ایرانی ماندیم و در این رهگذر رنج‌های بسیار کشیدیم. فرهنگ سمن ایرانی را گنم و بیش حفظ کردیم و آنچه را که اعراب به ارمغان آورده بودند بعنوان فریضه انجام دادیم.

را و گذشته‌هاش را نمی‌کند و پیی به استسهاتش برده، فرنیسه جانور است، ترفانی است، بیاهی جسم و جان و جانیه است، سعیدک بر «مردم‌جویی» خیمه هراس می‌گنوم تا شاعری، زیر شیخ دلالت علیرغم میل بدلیش‌اش و عقیده‌اش سخن بگوید، بی‌ایست است، بیاهی است، سخکوت انسان و استعجاب ر جانیه است، در سرزستی که شام حصادیه با شاعر، او را سخاکه و بازجویی می‌کنند، بجز هدیان و پریشانتوانی چیز، نصیب ما نمی‌شود، از وحشت و هراس چیزی بجز خورای و دلت زاده نمی‌شود، در

اجتماعی و سیاسی است، دانسکر همه اهل قام و بناگزین یک اقدام جمعی را می‌ملاوند. ولی علم‌انگیز سعیدی سیرجانی، تا سلاسلاتی به، که ضم در راه می‌گذارد و دیگران را نادیده می‌گیرد تا بیادا به اردوی دشمن رانده شود و او او سوباستفاده کنند، او در خطابه‌ها و نامه‌هایش گریه می‌پزد و جهور است، این جهرر کلاش، جهور کلام نویسنده‌ای مسلمان و شقی است، که بدخواه مورد چشم و عصب دستگاه قرار گرفته است، از محتوای نامه‌ها پیداست که با سرده‌ایران جمهوری اسلامی ناآشنا

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی است. آنچه که ملاحظه در وجود این نویسنده، مصلحت‌گشت کردید و سرانجام از مسئولان سرداشند، همانا چنان افرادی سیرجانی بود. سعیدی سیرجانی، همواره این دوگانگی را در خود داشت و هرگز مذهب، سرایش فرزند نبود. دینشکی او به فرهنگ و هنر ایرانی مبارزه و تلاشش برای احیای و تکرار آن، او را در در روی حاکمیت قرار داد که نه بیانه مبارزه با مائو بود. سر آن داشت تا بر قاروق ما رهبر ملت بظلال بگذرد. بی‌سبب نیست که آدمی چون سیرجانی به مصلحت می‌اندیشد تا به این نتیجه علمی، مذهب، سرزند و نسل جوان را با گذشته و گذشته‌نگاران آشنا کند. «سیمای دو زن» می‌نویسد و در مفاهیم آزادی و تفریق به عنوان دو زن که از دو فرهنگ مختلف متأثرند، سر خمساند. درجسته شیرین نکشت می‌گذارد و آزادگی را در او می‌پسندید و تسلیم و زبونی و سرسپردگی آزادی را بخوار می‌شمارد و این در روزگاریست که بانوان صدر اسلام نمونه زن مسلمانند و باید سرمشق امت مسلمان قرار گیرند. از «مجموع اعراض» دم می‌زند، در حالیکه این قوم مذهب نجات‌بخش اسلام را سران ما به ارضان آوردند. تاریخ‌نگاری غلطی را که سراسر مفرساده و تحریف است به سخره می‌گیرد و از تاریخ ایران و عربی و خفمال، کوروش دفاع می‌کند. و این در نزد سلاطین به معنای دفاع از سلطنت و فرهنگ مائوهای است. همین‌جاست که ملاحظه لاکت اسلام را از پیش او برمی‌آورند و آن دوگانگی را کشف می‌کنند و حرف او را باور ندارند. نویسنده مسلمان می‌باید در راستای سیاست فرهنگی حکومت اسلامی قلم ببرد. اگر در مدح و ستای، نشان نمی‌سرایید، دست‌کم خاموش بماند و تکیه کند. قلم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تاکنون نیست و در این راه نمی‌چرخد. در زنده‌ان نیز انگیزه‌هاوش می‌آورد و انگار «بازجوی عزیز» دست او را مانند معامی دلسوز گرفته و وادارش کرده تا توبه‌نامه‌اش را بنویسد و به اشتباهات گذشته‌اش اقرار کند.

اگر به مسیری که سیرجانی از روز انتشار اولس‌نامه‌اش تا روز دستگیری و زندانی شدنش پیمود نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که چگونه حاکمیت اسلامی در این خانه فرهنگ منزوی شده و نه تنها اقتاده است. مردم زیر پوشش هیله اسلامی به راه خود می‌روند. افسان، فساد، فقر و فحشار پیمانده می‌کند و فرهنگ و اخلاق اسلامی نقاب‌گریبی است که بر چهره می‌زند. تا از گزند، گزیده در امان باشند و بغیر و سلامت بگذرند. همه این‌ها از چشم

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی پنهان نمی‌ماند و در مد مصلحت و وسعت دید و نگاهش قلم می‌زند. منتها خطری از جانب او متوجه حکومت نبود و نوشته‌هایش آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند. ولی وحشت ملاحظه از مردم سانس سراسر، نگاه فرهنگ و «تصمیم فرهنگ» غرب و المانوت مساعدت و استراحتشان برای اسلامی کردن فرهنگ ایران، دایره را چنان کوچک و محدود می‌کند، که پای آدمی مثل سعیدی سیرجانی نیز از آن بیرون می‌ماند. او را از خود می‌رانند. همه روزنامه‌های امید را برایش می‌بندند تا آنجا که پیروم وادار می‌شود تا نامی به خارج نرساند و از همه هموطنان بخواهد. تا در چاپ و انتشار کتاب‌هایش او را یاری کند. انگار نمی‌دانند در چشم حاکمیت، همه ایرانیان این بدون سرز بینگازند. و او کار مسیوینسم و امپریالیسم و دشمن خوشی اسلام و تلاش با مسیوینسم باوانی دارد که باید پرداخت.

تصمیمات صرف او را در یک چشم برهم زدنی فراهم می‌کند و زمینه را می‌چینند. ساکهاران بیاد می‌آورند. که سیرجانی در دستور ساواک بوده، پنهانی مشروط می‌شود و در اوقات فراغت می‌کرده و لاکت برای اینکه دچار سختی قلبی نشود چند پستی هم تریاک می‌کشیده و آشورهای شب نوادا می‌آورد و مردمیان سحر با اجانب و بیگانگان تماس می‌گرفته است.

سیرجانی را دستگیر و به زندان می‌کشاند و تا مدت‌ها خبری از او نیست. در این مدت لاکت تلاش می‌کنند تا اشتباهاتش را پیشایک بیاد بر آورد. روزنامه‌اران و نویسندگان، مرفی ایران که از دیرباز در صحنه «کانون» را احیاء کنند، نامه‌ای تا چند امضاء می‌نویسند و از مراجع قانونی می‌خواهند، به کار نویسنده درین رسیدگی کنند. علاوه بر «اقرارنامه» و «توبه‌نامه» سیرجانی را منتشر می‌کند. و تمی چند از آن‌ها را به بازجوی می‌کند. و در نهایت عبرت و احترام آن‌ها را زیر فشار قرار می‌دهد تا در تدنیب نامه قبلی، نامه دیگری بربیند و در رسانه‌های گروهی منتشر کنند: «حالا که مردم و گناه ملی‌اکبر سعیدی سیرجانی مسجل شده و خودش به همه اتهام‌ها گردن گذاشته چرا نامتان را پس نمی‌گیرید؟»

احزاب و بازجویی، تهدید و ترغیب نویسندگان سرشماش ایرانی ادامه می‌یابد و به نتیجه دلخواه نمی‌رسد. در این روزها، سیرجانی و معضل او در کانون مسائل سیاسی ایران قرار دارد و در چهارگوشه دنیا و در هرکجا که دلی برای آزاده، ایران

می‌زند. از چپ و راست و میانه. به حمایت از او پیا پیا خدائات‌اند. ولی مردم تلاش روشنفکران خارجی و داخلی جان سیرجانی را نجات نمی‌دهد و در زندان دچار سختی قلبی می‌شود و از دنیا می‌رود.

سره علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در زندانی انداز می‌اند. که شرکت سفیدی روشنفکران و نویسندگان مرفی ایران بیرونی می‌شود و در نامه سرگشاده اما نویسنده‌ایم، تجلی می‌یابد. انخاس جهانی این نامه، عاقبت را سراسیمه می‌کند، تا این جنبش را در نظاره غمگین و یا دست‌کم به خاموشی و عقب‌نشینی وادارند. تیغ سر کردن «سیرجانی» می‌گذارند و آنگاه شمشیر خمورن را سر درگاز «خان فرهنگ اسلامی» می‌آورند. باید از پروژه متافان بر می‌آورد و در شرایط رسمی، از زمین و یسار سر دشمن می‌نوازند و هر روز نویسنده‌های را به تهن می‌کنند. انگشت‌شماری که زانوهاشان از هراس ست شده. هر کدام به سپاهانی گزاره می‌گیرند و عدای که از وحشت شمشیرشان بختل شده در نامه‌ها و مصاحبه‌شان هتیان می‌گویند و بیشماری خاموشی. خون دل می‌خورند و دندان بر چکر می‌سایند.

قلم فرهنگ ملاحظه که از احکام الهی الهام گرفته شده. در قامت مردم ایران راست نمی‌آید. مردم ما زیر این پوشش ضخیم فرهنگی که با روزگار امروزی هیچ ارتباطی ندارد، دچار خشکی شده‌اند و ملاحظه نیز به شکله افزایند و از سر پانس و نامردی هر روز به جدایش تازه دست می‌روند. همدست سال ازگار است که قدرت سیاسی را تغییر کرده‌اند. مردم را به اسارت درآوردند. ولی از تسخیر روح مردم درآوردند. دشمنان سیاسی را قطع‌وضع کرده و با از ولمان تاراندند. چند میلیون ایرانی را به جلائی وطن واداشته‌اند. که آن خود جملهای دیگر از مناسبت فرهنگی مردم ماست و بیشماری را خانه‌نشین کرده‌اند و با همه این تلاش‌ها، مذبوحانه، در اسلامی کردن فرهنگ ایران درمانده‌اند. در این کارزار، از شمشیر دو دم نیز گازی ساخته نیست و جز ویرانی حاصلی بیار نمی‌آورد. تاریخ ما نشان داد که اسلام در ایران مایه‌ای آن را ندارد که به فرهنگ تبدیل شود. مسابیت و ابرام ملاحظه بر این امر، حاده‌ای ما را به قهقرا کشاند و چنین است که امروز مردمی در تماشای روزگار می‌گذرانند. ●

فرمانده عقوبت‌گشا

بازرگان:

آئینهٔ اوج و افول بورژوازی ملی ایران

مینیاتور کارکنان



استنتاجات ویژه خویش به ایران بازگشت و به اتخاذ تدبیرها جریبان فکری و اجتماعی و سپس سیاسی ویژه‌ای را (که خود بود) سرآویخته آن مدرنیسم و رفعم نوشته بود) به راه انماشت که هرچند دامنهٔ اجتماعی آن در ابتدا محدود بود اما در مضامع سیاسی تاریخی (اوایل دهه ۴۰ و بعد) هنگام انقلاب (۵۷)، تاثیر فراوانی در تحول فکری و اجتماعی و سیاسی ایران برجای گذارد. جریانی که از بازرگان سرچشمه می‌گرفت چون بورژوازی ملی ۶۰ سال گذشته ایران داشته و تسلط‌هایی از طبقه متوسط شهری و روشنفکران سنتی جامعه، در سر راه خود، در زردینک و با در درون آن، انطراق کرده و به نحوی آثار آن را با خود حمل می‌کنند. تسلطی که من به آن «ملازم» دارم. با ویژگی‌های مذهب‌گرایانه و فرهنگی خویش، در این تجربه، دست‌کم پندین سال، از زردینک زیسته است.

بازرگان فرزندان وفادار طبقهٔ خویش است. بورژوازی ثوبیای عصر مشروطیت. خواستار تغییر جامعهٔ کهن و مملکت‌های فکری و سیاسی آن بر مبنای مصالح خود می‌باشد. بازرگان از همان دوران دانشگاهی در فرانسه که در فکر فراهم آوردن امکانی برای حسین خویش است. آینده‌ساز، بورژوازی فرانسه را که مدتی در اهدویت و مدافع غرب در جامعه است و مذکور شهرت و جامعه مدنی را خیلی سریع درک می‌کند و از گردش در پاریس و دیدن بنای یادبود سرواز گمان چنین نتیجه می‌گیرد.

آنگاه به فرد فرانسوی بی‌بام و نشان، یک سرواز گمان می‌درد به مقام را به عادت می‌داند. یک سرواز و یک فردی که مانند هزاران هزار سرباز و فرد دیگر در راه استقلال و آزادی فرانسه جان نذره است. مردم پاریس و فرانسه و مردم دنیا در برابر جسد به شاه، رفته‌اند. فرد ختم می‌شوند. و مملکت و تجلیل می‌کنند. ملت فرانسه و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی مقام و احترام قابل است. پایه‌های ملای

بازرگان از محدود گسائی است که سیر زندگی آنان تماماً قوت و مدغم و تحولات و مواضع فکری و سیاسی طبقهٔ اجتماعی‌شان را آینه‌وار نشان می‌دهد.

او در سال ۱۷۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی)، سال اعلام مشروطیت، در خانواده‌ای سرشناس از بورژوازی ملی و تجاری ایران، در سوران به دنیا می‌آید. در مدارس تازه تأسیس (رشدیه) که متأسراً با اوج انقلاب مشروطیت در جامعه ما ظاهر شده بود دورهٔ دبیران را به پایان می‌رساند و جزو هیئت دانشجویانی که در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) از شرف دولت به فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی اعزام می‌شوند به فرانسه می‌رود. بعداً ۷ سال در آنجا می‌ماند و در مدرسهٔ سانترال (École Centrale des Arts et Manufactures) در رشته ماشین‌ها، کاروانی تحصیل‌اش را به پایان می‌رساند. سپس در ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) به ایران سر می‌گردد و چند ده سال در رشته‌های که آموزش دیده بود یعنی علم و صنعت، به اشتغال مختلف، چه در دانشگاه تهران و چه در پروژه‌های صنعتی بزرگ و کوچک، فعال است که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد.

اما آنچه در زندگی او مهم‌تر است تا همین علمی و حرفه‌ای بلکه علمی فکری و اعتقادات دینی اوست. ۶۰ وی را از بسیاری از هم‌دوره‌هایش متمایز می‌سازد. آنها یا تعدد تاثیر گرایش‌های فلسفی و سیاسی دارند. یا ۹۰ دانش‌های اجتماعی و سیاسی‌بینی آن روز اروپا قرار گرفته‌اند و بعد در ایران به فعالیت‌هایی فرهنگی یا سیاسی دست زدند (از جمله دکتر شریزایی، ابراهیم ابراهیم‌نخستین، دکتر فروتن و...) یا از افتخار و فلسفه‌های ناسیونالیستی تاثیر پذیرفتند (مانند دکتر هوشیار، پروتادود و...) و با علوم و فنون جدید را صرفاً وسیله‌ای برای ارتقاء مقام قرار داده و به درایت و وکالت رسیدند (امثال دکتر اقبال، سیدسید ریاضی و...) اما بازرگان با کوله‌باری از مشاهدات و تجربیات و

... و چند خاطره

از ۱۶ سال آشنائی با

مهندس بازرگان و فکراو

(۱۳۵۴-۱۳۳۸)

با اسم کلاسی نیم هنگامی که ۱۵ سال بیشتر نداشتم برای تحصیل علوم دینی آمدم قم. سه سال طلبگی در قم شور بیشتری در سوز مرا نگذاشت تا راهی جهاد بیس امروزین نیز پیدا کنم خوشبختانه محیط بزرگ بود و کتاب و کتابخانه عمومی فراوان. اما هزینه می‌دیدیم از مقبره و معبر و سرود پرستی تا خرافات مشعشع‌کننده حول و حوش آمدنانه حضرت معصومه تا دستکافتن مفتخوری و مرتجع‌پروری زربار ائمه‌الله بروجردی که صبی نسبت به آن شورشی محسوس می‌شدا و محیطی آکنده از انواع ریاکاری‌ها و فسادها به نام دین و بلاخره مهارت هزاران نفر که به دین‌پوشی ائمه‌الله بروجردی و امثال او و زیارت می‌آمدند و خدمت می‌کردند این دستگاه به طبقهٔ خاکم و رژیم کودتا

می کرد و اشتباهاتی که حتی از درون همین روحانیت برمی خاست، به زور نعت و تکبیر در نطقه حقه می شد (مثل پشواهای اصلاح برنامه های درس، طلاب که سیدرضا صدر مطرح می کرد و با سوء ظن و بدگمانی مواجه می گشتند و با پارافری های غلبه طایفاتی، بر کتاب بحارالانوار که تا ۷ جلد چاپ شد ولی از ادامه اش جلوگیری کردند). اینها مرا بعضی از پیش منتر می کرد. این بود که طی همین سه سال دوره دوم دبیرستان را داوطلبانه امتحان داده پیری کردم و از قم برای ادامه تحصیل در دانشسرای عالی راهی طهران شدم. در این سالها کتاب های بازرگان بندهاگام بود. او مغاظر نوآوری حاضر در دین، بخاطر اینکه فردی بود خارج از روحانیت و فکلی، دانشگاهی که دفاع از دین را به عهده گرفت و مجال را بر آلودها نهاده کرده است مورد نعت و تحقیر بود. چه بسیار که در دفاع از بازرگان و کتاب های او با برخی از طلاب به بحث داغ کشیده شده بودم.

از آن سال که به طهران رفتم برای شرکت در یک جلسه سخنرانی بازرگان در مسجد هدایت، خیابان استامبول بود. بانیز ۱۳۲۸. جشن میرحت انجمن اسلامی، مهندسین، با حضور طالقانی و عدده ریاضی که عدداً از دانشجویان با فارغ التحصیلان دانشگاه بودند. نخستین بار بود که من دیدم که مردم با کراوات ایستاده و در یک مسجد به سر رفته است. او از بحث پیغمبر و "پیدا روحی" (به اصطلاح خودش) و در پاسخ به نظر برخی از خاورشناسان به دفاع از اسلام می پرداخت. بعضی حملات و عمارت ها را به فرانس ادا می کرد و زنده و امردین بودن اسلام را برای مسلمانان تشریح می کرد. کاد به یادداشت عایش نگاه می کرد. این کنفرانس کجا و آن میرها و روحه خوانی ها که دیده بودم کجا؟ عیناً یک معلم بود که در سو کلاسی درس می داد. هیچ ادا و اطوار سخنران های تئویسی

نداشت. روال رسمی و محتوای آن نه تنها چشم و گوش بلکه دهان مسلمانان را هم باز نگه می داشت. اشاره های گذرا و کوتاه از به اوضاع اجتماعی و سیاسی روز در ذهن شنونده بصیرت درک می شد. آن شب آنگونه از اسلام و قرآن دفاع کرد و شاهد آورد که خود به شوخی گفت چه بسا اسم مرا بگذارند جهت الاسلام بازرگان و آقای طالقانی را مهندس طالقانی بمانند!

درای آن روز به تم برگشتم. چند ماه بعد در گوی دانشگاه (امیرانباد) یک سخنرانی دیگر کردو از حمله در آن گفت که تبلیغ دین ویژه روحانیت نیست و منکر آن شد که در اسلام ضرورتی برای دستگاه، روحانیت وجود داشته باشد که مثلاً با لباس مخصوصی ظاهر شوند و حرفه شان رسیدگی به امور دینی مردم باشد و اضافه کرد که برای مسجد هم لزومی به داشتن

سالها تفسیر زاده مطرح کرده بود انتقاد کرده و چنانکه از آثار و اندیشه های بیستاداهی نامیقی از احمد نمدن، فرنگی همدانی، با رفیق فخری و مذهب و اجتماعی و بعدها سپاسی در فر ایران پیشنهاد می کند و تا آخر عمر در همین خط به پیش می رود.

در فعالیت های بعدی او آنچه نقش عمده ای دارد رفیق مذهب است. همان زمان که برای مجریه لیونر و کانون، تجربه پروتستانتیزم که همپای نطقه بندی، روزرواری اروپا ظهور کرده بود اهمیت زیادی قائل است و بدون آنکه به اصل دین دست بزند، شاخ و برگ ها و قاصت آن را به اندازه قاصت و نیازهای روزرواری اروپا، ایران تصور می کند.

از اولین مقالاتی که در ایران می نویسد مقاله "منصب در اروپا" است. (۱۳۲۱) تا آنکه کند که اگر اروپا را بپذیرد، قرار می دهد. بدانید که "اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و مانتیک خانها اروپا شده است. اروپا معنویت و مذهب و ابدال دارد. فعالیت و فداکاری دارد. تنوا و روح اجتماعی دارد." (مدافعان، ص ۲۶)

در سالهایی که او در پاریس بوده (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵) سالهای بحران معروف، جهان سرمایه داری است. سالهای بین دو جنگ. سالهای سرآمد جنبش های چپ و کارگری، سالهای اوج گیری فاشیسم در اروپا، سالهای جمهوری انقلابی اسپانیا، اما او به این مسائل توجهی ندارد. درف او از سرمایه داری اروپا، که جنگی اسپریالیستی را هم از سر گذرانده (۱۹۱۴-۱۸) و همپانان درگی قدیمی، کلاسیک و محدود است و عجیب اینکه تا آخر هم تقریباً به همین نحو می ماند.

در ادامه فعالیت به محوری خویش در آن سالها، یعنی فرم مذهبی، با انجمن های مذهبی مانند "کانون اسلام" (با شرکت آقای طالقانی) و "انجمن اسلامی دانشجویان" که به منظور مبارزه با آثار مادی که بیشتر از روحی حزب بوده در دانشگاه "رواج یافته بود" شکل گرفته، همکاری می کند. و در آنها سخنرانی می نماید. بهترین کتاب او در زمینه فرم فکری مذهبی تحت عنوان "راه ملی شده" است. چند سخنرانی او در همین انجمن اسلامی دانشجویان در سالهای ۲۶ و ۲۷ است.

تا زمان مصدق به سیاست توجه چندانی ندارد. مشغول کار دانشگاهی و منشی خویش است و در تأسیس "کانون مهندسی ایران" (اولین اتحادیه منشی مهندسیین ۱۳۲۱) شرکت می کند. و جمله

پیروزی نمود و او روی پیکار فرد فرانسوی که صادق، محرفی است و با اولین فداکاری می کند. بنا نموده اند. آنها و سایر اهل راقین نیرومند و متمدن ایران عظمت و ارزش خود را مدیون و مربوط به نقش افراد می دانند. بازرگان بران فرد حقوق و آزادی قائل شده اند. خنده اش نمی کنند. تو سرش نمی زند. تحقیر و توهینش نمی کند. (مدافعان مومدسی بازرگان در دادگاه، چاپ نهضت آزادی، در خارج از کشور، خرداد ۱۳۴۳، ص ۱۵).

نتیجه گیری دیگرش شدت با استبداد است و می گوید: "در آنها احترام و ارزش برای همه است. فرانسه سال همه است. همه برای آن خدود می کنند. اگر همه جور به نام یک نفر، برای یک کار و به فرمان و اختیار از یک نفر بود فرانسه فرانسه نمی شد." (مدافعان، ص ۱۵)

بعد به اهمیت انجمن های غیریه و غیرانقلابی و دیگر انجمن ها و سندلاها می برد و نتیجه می گیرد که:

"حداکثر غرض از یک قرن و نیم گذشته در جهت جمع افراد و مانشین ساختن جمع به جای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پیبه روانه و توسعه بوده است." (مدافعان، ص ۱۶)

سپس به اهمیت و رابطه بین مادی و دموکراسی می پردازد و می گوید:

"میان مانشین و دموکراسی یعنی روح مانشین و صدمت از یک طرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر تشابه و توافق فواید ماده وجود دارد. مانشین و زاهدگی صنعتی دموکراسی را به وجود آورده است. دموکراسی هم مانشین را به وجود می آورد. بدون دموکراسی توسعه و تولید صنعتی به مقیاس امروزی میسر نیست." (مدافعان، ص ۱۷). و بالاخره "کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی نشان بدهد و پیروزی ملت ها در شکل و نظام اجتماعی است تا افرادی و شخصی." (مدافعان، ص ۲۰)

او با "اسلام خرافاتی و انحرافی تشریفاتی فردی" مخالف است و با دیدی رفیقیشی، "اسلام اصلی اجتماعی زنده کننده" را می خواهد. و بالاخره آنچه که بهرما به قول خودش خواست از طریق "لوترباری" در اسلام، درک کند و تئوریزه و پیاده نماید. مسئله مدیریت از همان روزها، پشت برای او مطرح است و با تقلید صرف مخالفت می کند. اولیو، سخن رانی او در زندگی که (در زمان دانشجویی) در مشاوت ایران در پارسی ایراد می کند در طرف تقاید کورکورانه است (مدافعان، ص ۲۰). او از فکری که

سنت را که تفسیر این کانون است پایه‌گذاری و اداره می‌نماید و خود همواره در آن مقاله‌های فنی می‌نویسد. «کانون سهندسین در دومین سال تأسیس خود، گاهواره‌ای برای یک قیام مهم و تکانی در ارگان‌های سلطنتی گردید»؛ ابتدا اب سهندسین و سپس کلیه فارغ‌التحصیلان با شعار "پروین کار به دست کاردان" در ۱۳۲۱ (مصادفات، ص ۳۵). او نه کار دانشگاهی و صدهای را فراموش می‌کند. و نه کار انجمن‌های اسلامی، از دانشجویان گرفته تا پزشکان و مهندسیین و معلمان... دو دوره سه ساله، ریاست انتخابی دانشکده فنی را به عهده می‌گیرد و دو جلد کتاب، ترمودینامیک (نخستین کتاب درسی در این زمینه در ایران) می‌نویسد که در بیوسه استنکاف روشنفکران از منهدب با عبارت "به نام خدا" در صفحه اول، انتشار می‌یابد.

در این دوره تمام برنامه‌های غیردرسی او حول سازده با افکار مادی و مبارزه با حزب توده دور می‌زند زیرا «در بدایه موج کمونیسم، تقریباً هیچ مکتب سیاسی و امید نجاتی به جوانان عرضه نمی‌شد». تشکیل جامعه ملی و شروع ساززات ملی نه رهبری مصدق «حقیقتاً نسیم نجات‌بخشی بود که کنشی طرفدارده کشور را به مسیر سنجیحی انداخت». او از همین زمانه اشتراک در ساززه با حزب توده و مبارزات ملی است که به راه و روش مصدق، علاقه‌مند و پایس به سیاست کشیده می‌شود و گرت اقتدر از درگیری‌های سیاسی در دانشگاه دارامی بوده که جزوهای علیه دخالت جوانان در سیاست می‌نویسد تحت عنوان "بازی جوانان با سیاست".

با روی کار آمدن دولت مصدق، در سال ۱۳۳۰ چندی معاون دکتر سنجایی می‌شود که وزیر فرهنگ وقت بود ولی محلی نکشید که مصدق او را به مأموریت مهم جریدهی که بیشتر عهده فنی داره یعنی طرح ید از شرکت نفت ایران و انگلیس و اداره تأسیسات شرکت ملی نفت ایران برمی‌گزیند. و سهندسین حسی را که استاد دانشگاه و از یازان نزدیکش بود، «دور ابلاغ این مأموریت می‌کند. یازگان در این باره می‌نویسد: «کنتم شما بطور می‌خواهید. چه‌بنا موش امانال مرا به جنگ کله پانک بفرستید؟ من و شرکت نفت». ولی مصلحت سیاسی کرده وارد ممرکهای شده بود و بر هر فرد خدمت و فداکاری. هرقدر سنگین و غیرمکن باشد فرسی بود. چون خود حسیبی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت استشاره و استعاره

از قرآن گریم می‌نمود من هم قبولی خود را مشروط و موقوف به استخاره از قرآن کردم. برای نماز مغرب به مسجد هدایت خدمت آقای طالقانی رسیدیم. آیه عجیبی که نشانه امید و امر بود آمد. آقای حسیبی بهت نداده بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای زهدی‌وزیر رفتیم. ایشان خوشحال شدند مرا بوسیدند و فرمودند: «... (مصادفات، ص ۴۴)

مصرف‌نظر از قدرت و لیاقتی که او در این کار از خود نشان می‌دهد و ملایم بدون کادک انگلیس‌ها اداره تأسیسات نفت را به پیش می‌برد. برای برخی این سوال پیش آمده بود که آیا برداشتن او از وزارت فرهنگ دلیل دیگری داشته است؟ فریدون آدمیت نقل می‌کند که مصدق گفته بوده اگر کار فرهنگ به دست او بیفتد جناب را در مدارس برقرار خواهد کرد (آشفنگی فکر تاریخی در ایران، فریدون آدمیت، ۱۳۵۸). در عین حال که این امر کاملاً امکان دارد اما این را باید گفت که او و دیگر همکارانش در سهندسین آزادی، چنین اجازت را حتی در مورد خانواده‌های خود روا ندانسته بودند و دختران و زنان‌شان تا قبل از انقلاب ۵۷ که حجاب اجباری نبود، غالباً بی‌حجاب بودند.

پس از موفقیت در طرح ید و اداره شرکت ملی نفت ایران که ۹ ماه طول کشید. از سوی مصدق به سرپرستی سازمان آب، تهران منصوب می‌شود و علی‌رغم مشکلات فراوان مالی که وجود داشته، برای اولین بار آب را در لوله‌ها به جریان می‌اندازد. آرم سازمان آب که هنوز آیه قرآن «من الماء کل شیء حی» (هر چیزی از آب زنده است) بر آن نقش سه یادگار اوست.

دولت کودتا وجود فردی مسئولیتی را حتی در ادارات کاملاً فنی مثل سازمان آب، تهران تحمل نمی‌کند. او را در بهمن ماه ۱۳۳۲ مجبور به استعفا می‌نماید و او به کار دانشگاه باز می‌گردد. از این به بعد، دوره حضور یازگان در مخته سیاسی اپوزیسیون است.

او هم‌راه با عده‌ای از رجال و شخصیت‌های ملی که تعدادشان به ۶۰ می‌رسید زمانه درگیری‌های را خطاب به مجلسین شورا و سنا استعفا می‌کنند که در آن به انعقاد قرارداد کم‌سود میوم و زیربا گذاردن حقوق به دست آمده در مبارزات ملی شدن نفت اعتراض شده بود. دهخدا و چند تن از روحانیون طرفدار مصدق مانند فیروزآبادی و زنجانی و نیز ۱۲ تن از استادان برجسته دانشگاه از جمله

طاق و کبک و کلدته نیست. می‌توان سالن‌های مدرن ساخت، میز و صندلی گذاشت، بینه نوروزی، به حفظ شکل کنونی هست؟ این حرف‌ها که توسط دو تن از طلاب که از قم آمد بودند (یکی سید عبدالرضا حجازی که در سال‌های آخر دوران شاه واعظ مشهوری در تهران شده بود و بعد از انقلاب به اتهام همکاری با ساواک اعدام شد و دیگری سیدهای خسروهای که بعد از انقلاب، مدتی سفیر جمهوری اسلامی در واتیکان شد) به گوش برچریدی رسید. حجازی جزوه‌ای تحت عنوان "در جشن دانشگاه چه گذشت" علیه یازگان نوشت و با چاپرده مورد نشرین برچریدی قرار گرفت. روحانیت همیشه به یازگان به چشم رقیب نگاه می‌کرد و در انکار و تحقیر او فروگذار نمی‌سود. مگر زمانی که منافضی ایجاب می‌کرد پیش دانشگاهیان و یا هم‌دزمین زندانی آن سالها خود را مترش و مبارز شار دهد و چنانکه در بطور بعد خواهیم دید تا آخر هم نه خجینی و نه دیگران با او برخوردی بهتر نگرند. شعار "مرگ بر مند ولایت فقیه" و یا جمله به طرفداران "اسلام منهای روحانیت" شاسل حال یازگان هم می‌شد.

در پائیز ۳۹ سال اول دانشرای عالی بودم. جمله ملی که فعالیت خود را ازتیر ماه همان سال مجدداً آغاز کرده بود در خیابان فرآباد سهندسین گذاشته بود. تراکت دعوت به میتینگ چنین امضا شده بود: «از طرف شورای مرکزی جمله ملی ایران، خادم وطن، اللهدار صالح». اقتدر تازه کار و استعفا بیوم که از عبارت «خادم وطن» اشک در چشم جمع شد. کسانی که از سران جمله ملی در میتینگ سخنرانی کردند، کشاورز سفر (سخنگوی جمله) و چند تن دیگر بودند، از جمله یازگان. تازه متوجه شدم که او نه تنها طرفدار اسلام مدون و غیرخرامانی بلکه از یازان مصدق هم هست.

به انجمن اسلامی دانشجویان بهروزم که هر هفته جلسه‌ای در کتابخانه بهروز شیبانی (کریه شیبانی، خیابان اسیرده) برگزار می‌کرد. شمار شرکت کنندگان زیاد نبود (۲۰-۱۰ نفر) و سخنرانان که عسقا از دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان بودند تحت تأثیر انکار یازگان بودند. انجمن اسلامی برای ما مگم کلاس آماده‌ای جهت بیوسمین به نهضت آزادی پیدا کرد اما همه کسانی که در انجمن فعالیت یا سخنرانی می‌کردند جز نهضت آزادی نبودند مانند بی‌سمر، دکتر سبانی با مهندس معین فر ... یازگان بعدها یک سخنرانی تحت عنوان "مبارزات سیاسی و مذهبی پیدا کرد" فرق فعالیت در انجمن اسلامی و فعالیت سیاسی را بیان کرد که البته در عمل کمتر پیاده می‌شد. انجمن اسلامی دانشجویان (یا مهدسین و ...) با اینکه با برخی از روحانیون (که به

انجمن‌ها، کانون‌ها، سازمان‌ها بود. رژیم کودتا این ۱۲ استاد را سزاوارتر از همه می‌شمرد و به سزای سزای سزای استیلا دانشگاه از بین می‌برد. بازرگان، یکی از سرشناس‌ترین مدافعان این نامه اعتراضی است. (رجوع شود به گزارش ونگار، روح‌نگار به قلم دکتر علی‌اکبر سبحانی، رئیس وقت دانشگاه تهران، صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹، به نقل از "تاریخ ۲۵ ساله سیاسی ایران" نوشته سرهنگ، عالی، انتشارات رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰). این استادان اغواچی برای اداره زندگی و حفظ ارتباط و همبستگی خویش، در رفتی که کارش مشاغل کاری، تأسیسات بود تشکیل می‌دهند به نام "شرکت باد (اعلامات اختصاری، یازده استاد دانشگاه) که تا سال‌های قبل از انقلاب پادشاه بود.

دوره زندان‌های متفاوت بازرگان از این به بعد است که آغاز می‌شود (۱۳۳۴)، وی خاطر شرکت در تأسیس نهضت مقاومت را می‌گوید که در مخالفت با دولت‌های پس از کودتا شکل گرفت بارها به زندان می‌افتد. در سال ۱۳۳۹ که همزمان با روی کار آمدن شدیدی در آمریکا در اوضاع سیاسی ایران تغییراتی پدید می‌آید و شاه و منته انتضار آب آزاد می‌دهد، جبهه ملی دوم تشکیل می‌شود و بازرگان در شورای مرکزی آن عضویت دارد.

در اردیبهشت ۱۳۴۰ بازرگان جمعیت نهضت آزادی ایران را که هویت خود را به ترتیب سلطان بودن، ایرانی بودن و مصدقی بودن می‌دانست همراه با دکتر بداند، سبحانی و آیت‌الله طالقانی و حسن لژی و چند تن دیگر از همکاران قدیمی خود در نهضت مقاومت ملی تشکیل می‌دهد (و جالب اینکه برای این کار هم ابتکاره می‌شود. مذاکرات، ص ۷۶). نهضت آزادی بر خلاف جبهه ملی که خود را تابع رهبری جمعی می‌دانست مصدق را رهبر اعلام می‌کرد (می‌توان گفت که سپردن رهبری به مصدق بیشتر تشریفاتی بود زیرا وی عملاً در زندان بود. اعمال دارد که نهضت آزادی برای گردیز از رهبری سران جبهه ملی چنین می‌گفته است). نهضت آزادی یکدست نبود بلکه عمدتاً از دو جناح مذهبی و غیرمذهبی (لایتنک) تشکیل شده بود. بازرگان در رأس جناح اول و کدانی مانند رحیم عطائی جزء جناح دوم بودند. خود بازرگان می‌گفت: «ما همراه انماخیم ولی هرگز غذای باب میل خود را آورد. یکی چلوکباب، یکی آبگوشت...». برخوردارهای نهضت آزادی با دولت و شاه سریع‌تر از جبهه ملی و همراه با انتقادات و

افتاکرهای تند بود. نهضت با... و شاه را که «بجای تسلط کردن، حکومت می‌کنند» علناً مورد حمله قرار می‌داد. در حالی‌که جبهه ملی چنین نمی‌کرد. نهضت از جبهه ملی تقاضای عضویت کرد ولی جبهه ملی در کنگره خود در سال ۴۰ که در تارک تشکیل داد، به دلایلی عضویت آن را نپذیرفت. این دلایل احتمالاً عبارتند از: ... از اینها:

۱- نهضت به روان و نه جمعیت و حزب می‌خواست وارد جبهه ملی شود اما جبهه ملی افراد را به عضویت نمی‌پذیرفت. در حالی‌که مصدق جبهه را «اتلاف احزاب» می‌دانست (رجوع شود به نامه دکتر مصدق به دکتر شایگان، تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۲۸۴).

۲- بازرگان علاوه بر انتقادات سریع نهضت به شاه می‌داند (تاریخ ۲۵ ساله، ص ۲۱۲).

۳- احتمالاً اتکاء نهضت آزادی بر مذهب نیز عاملی در عدم قبول نهضت بوده است و ندارد. ملاحظاتی دیگر.

نهضت آزادی در بین دانشمندان، بازرگان و روحانیون فعالیت داشت، فعالیتی عمدتاً غیرسنتی، مثلاً با برگزاری مجالس مذهبی از سوی دانشجویان و مهندسیین و ... همچنین سخنرانی‌های هفتگی مآلقاتی در مسجد هدایت و با انتشار کتاب‌های مذهبی به روال فلان بازرگان توسط "شرکت انتشار". نهضت آزادی تا زمانی که فعالیت غاسی‌اش آزاد بود جلساتی هم به نام خود برپا می‌کرد و یا جزوات و تراکت و نشریه‌ای به نام "سائیه و بی حاشیه" داشت. همچنین چه در گذار نهضت و چه در گذار انجمن‌های اسلامی با برخی از روحانیون مرفه‌دار رفیم و مخالف دولت در قم، مشهد و شیراز ... در تماس بود و بر سونده‌گیری‌های آنان شایع می‌گذازد. در فاصله سال ۳۹ تا ۱۳۴۲ که سرانجام به حمله همکاران رژیم به مدرسه فیضیه قم و دستگیری خونی سجر شد رابطه بین نهضت و دانشجویان علاقه‌مند به امور مذهبی که الزاماً عضو نهضت نبودند از یکسو، و روحانیت معترض به اقدامات رژیم از سوی دیگر، ادامه داشت. اعتراض‌های روحانیت گاه جنبه‌های شدیداً ارتجاعی داشت مثل مخالفت با اصلاحات ارتشی یا حق رأی زنان در انتخابات ولی به‌رحال نقطه اشتراک آنها با نهضت عبارت بود از مخالفت با دیکتاتوری شاه، جو عمومی مخالفت با دیکتاتوری (که هر نیرویی جلوه‌های ویژه‌ای از آن را در نظر می‌گرفت) جریان‌های معارض از چپ تا

اصلاح‌مدون و امروری فکر می‌کردند. همکاری داشته و از آن‌ها برای ایراد سخنرانی استفاده می‌نمود مثل طالقانی که جایگاهش از این حد هم فراتر بود) و یا مطهری و غفوری و جزایی و آیت و بهشتی ولی روحیه حاکم بر آن روحیه‌ای ضدآخوندی بود. تو گویی رفابت من روحانوں و دانشکامیان معتقد به اسلام بر سر برداشت‌های متفاوت از دین وجود داشت. با وجود این، انجمن‌های اسلامی به تبع فکر بازرگان، خود را با روحانیون متحد در صف واحد می‌دیدند تا هم علیه تعصب دینی و هم علیه سائیه‌یاسم و طرفداران آن مبارزه کنند. با اینکه این انجمن‌ها در فضای خفقان‌زده آن سال‌ها آزادی عملشان محدود بود اما به دلیل مبارزاتی که رژیم علیه "گمونیسم" به پیش می‌برد فعالیت انجمن‌ها تا حدی آزاد بود یعنی می‌شد در دانشگاه تهران یا دانشمندی عالی یا کشاورزی کرج و ... جسی بزرگ مذهبی برپا کرد و از برخی تسهیلات هم برخوردار شد هرچند دست‌اندرکارانش بحاضر مصدقی بودن به زندان رفته باشند. در سال‌های بعد حتی آزادی عمل بیشتری به دکتر شریعتی داده شد و او پس از بگذرد تحمل آزادی محدودیت، بارها در دانشگاه‌های مختلف تهران و شهرستان‌ها سخنرانی می‌کرد و البته مجدداً با محدودیت و زندان مواجه گشت.

نقطه اشتراک رژیم شاه و گروه‌های مذهبی (چه دانشگاهی و چه روحانی) علیه شیخ گمونیسم، موجی می‌شد که رژیم مخالف‌خوانی‌های این گروه‌ها را تحمل کند و یا با "گوش مالی" محدود از سر بگذراند. اما محبوس‌های از شرایط ناراضی، داخلی و بین‌المللی نتیجه‌ای به‌باز آورد که همه می‌دانیم: گلوخی را که رژیم شاه از منجم، به عنوان یک اپیدئولوژی طبقاتی، در دست می‌نبرد تا بر سر مخالفان لائیک با گمونیست پرتاب کند، با گذشت زمان و تراکم تجربه به بیسی تبدیل شد که در دست رژیم ترکیب و او و مخالفان غیرمذهبی‌اش را دست‌کم برای مدتی نارومار کرد و دین را در ارتجاعی‌ترین برداشته‌هایی به قدرت نشاند. بازرگان هم به دست خویش و پدیدای توهمنات و توان اپیدئولوژیک طبقاتی و مذهبی‌اش در پایه‌گذاری رژیم جمهوری اسلامی شرکت کرد با اینکه مسلم است با برخی از پیامدهای آن بخصوص ولایت مطلقه فیه توافقی نداشت ارجوع شود به کتاب ولایت مطلقه فقیه، از انتشارات نهضت آزادی ایران).

چند ماهی بود که در فعالیت‌های جبهه ملی شرکت می‌کردم. در اردیبهشت ۴۰ نهضت آزادی ایران تشکیل شد، به آن پیوستم و امکان آشنایی با بازرگان بیشتر برایم فراهم گشت. از آن به بعد علاوه بر جلسات سخنرانی و مسجد

لیبرال و بالاخره به آخه ای راست محافظه کار را در کنار هم نگه می داشتند و علی رغم بدگمانی ها به یکدیگر و اهداف جداگانه، نوعی هم‌نوازی نظری و عملی عمری بوجود آمده بود. تماس های انفرادی ازادی بویژه ملاقاتی با خمینی موجب شد که او در اصلاحیه های خود بر اندوزی مالذد، شرکت زنان در انتخابات تکیه نکند و در عوض رژیم را به آمار ارتباطاً فعال ما اسرائیل و آمریکا مورد حمله قرار دهد.

سرور عسک در آشنائی برگزاری و فرایند موسوم به انقلاب سفید در ششم اردیبهشت ۱۳۴۱ که عموم مخالفان و معترضان را از هر دسته بازداشت می کردند، اغلب سران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی را دستگیر کردند. همینجا اشاره کنیم که جبهه ملی و نهضت که فاعداً باید از سوشل "بورژوازی ملی" برنامهای برای اصلاحات ارضی و رزم و غیره می داشتند در برابر اصلاحات شاه به دخت ناانگیز شدند و چاره ای نداشتند جز آنکه به شعاری مثل "اصلاحات آری، دیکتاتوری نه" اکتفا نمایند (تاریخ ۲۵ ساله، ص ۱۵ تا ۲۱۴). برای زندانیان جبهه ملی را آزاد کردند ولی نهضتی ها را به دادگاه نظامی کشانده بازگان و ملاقاتی را به ۱۰ سال و بقیه را به ۶ سال و ۴ سال و ... محکوم نمودند (تاریخ ۲۵ ساله سیاسی، ص ۳۳۲).

از کودتای ۲۸ مرداد تا ۱۳۴۲ غیر از محاکمه های معروفی مانند محاکمه صدقی و محاکمه افسران و رهبران حزب توده، به محاکمه سران نهضت آزادی می توان اشاره کرد که قریب یک سال طول کشید. دادگاه علنی بود اما روزنامه ها فقط اخبار روز اول دادگاه را توانستند منتشر کنند. دادگاه در یادگان عشرت آباد تشکیل می شد و حضور افراد خانواده ها و تعداد کمی از تماشاچیان مجاز بود. چه در روزهای دادگاه و چه در روزهایی که برای خواندن پرونده ها شمعان را از زندان قفسر به یادگان می آوردند. می شد آنان را ملاقات کرد. نهمان مذاکرات و گزارش جلسات دادگاه را نوشته و تنظیم می کردند و به افراد فعالی که جهت ملاقات می رفتند مغبضانه رد می کردند که در بیرون چاپ و منتشر می گشت.

جمعی از افسران ملی طرفدار مصدق که غالباً بازنشسته شده بودند دفاع از شهبان را به عهده داشتند. از جمله سرهنگ عزیزالله امیررحیمی (که هنوز هم مثل اواخر دوره شاه، نامهائی در اعتراض به حکومت می نویسد و فعلاً در زندان

است). سرهنگ گلزارشا نجاتی (که مولف کتابهایی است از جمله "فاریخ سیرانی ایران") و نیزار سعیدی (که بعد از انقلاب یا شوروی انقلاب همذاری دادند) و سرهنگ دکتر اسماعیل علمیه (دریاره سابقه از سرایحه شود به سن ۲۶ از کتاب "روبرنگی فرجامی معادله مصدق در دیوان کشور، نوشته جلیل بزرگمهر که تا سن ۱۳۷ آن رساله ای است به قلم علی همدانی) و سرهنگ غفاری و ... این وکلا مددراج مددجویان، که در بیرون بود سازباندھی می کرد.

تا این زمان کتابها و جزوه های زیر از بازگان منتشر شده بود: "منهبط در اروپا" و "احتیاج روز" (۱۳۳۱)، "معلم راز" در اسلام (۱۳۲۲)، "مشفق" و "پرستش" (۱۳۳۴)، "راه ملی شمس"، "فره بی انتیبا"، "اسلام جوان"، "بمثبت"، "پراگماتیسم در اسلام"، "مخدومت جهانی واحد" سخنرانی بنیاسبت سالگرد میلاد امام زه ان، "نه روز میان مدرس و سیات" (۱۳۴۱)، "ناد و سازان در فرزان"، "اسلام مقتدب مبارز و مولد"، "انقلاب کوبا" (۱۳۴۲)، "کار در اسلام"، "دل و دماغ"، "آزادی هند"، "آموزش قرآن"، مقاله دریاره "مرجمیت و روحانیت" (که شوروی بودن مرجعیت شیعه را پیشنهاد می کرد) (۱۳۴۰) و ... به اندافه کتابهایی دیگر از سال ۵۰ به بعد.

او می گویند ایده های خود را در عمل به نحوی به اجراء بگذارد. مثلاً اگر در مقاله "احتیاج روز" (از قدسی ترین مقالاتش) درد جامعه ایرانی را تکروری و فرار از کار جمعی و فقدان روحیه همکاری می دانست و از جمله ورزش را مثال می زد که ایرانی ها غالباً در کشتی (که فردی است) بازیکنند و در فوتبال (که جمعی است) بازیکنند و ... در مقابل، تشبیل انجمن های صنعتی یا عقیدتی اسلامی یا تاسیس شرکت های خدماتی برای انتشار کتاب (نمونه ای شرکت انتشار) یا برای تاسیسات شوناز (نمونه اش شرکت پاد و شرکت ایرفر) بر پایه سهام با مبلغ کم و شرکای زیاد (یعنی آنچه به سرمایه داری خالص (Capitalisme) Populaire) معروف است را تشویق می نمود و یا صندوق کمک به زندانیان و یا برگزاری نماز جماعت در دانشگاه و ... و نماز جمعه (که قرنها در بین شیعه شروک شده بود). بازوگان علاوه بر آنچه گفتیم، با کمک دکتر سبحانی و دیگران به تاسیس دبیرستان کمال و همدرستان نازمک و دانشسرای تعلیمات دینی دختران نیز اقدام

عدایت، در کلوب هفدهت هم می شد پای صحبت او نشست. با آنکه به روال مرسوم، فاصله های متعدد سنی، علمی، تجربی و جایگاه اجتماعی بی او و سا دانشجویان (خود داشت ولی هرگز نمی گذاشت این فاصله را می کشید:

بازها برای انجام وظایفی که به عهده ام بود، طبعی فرار به او تلقی می نمودم و غالباً در سلام پیشکش می کرد.

یک شب در سال ۴۰ در مسجد جامع نازمک سخنرانی می کرد. چند تن از دانشجویان هم حضور داشتیم، از جمله حنیف نژاد، بازگان جمله ای گفت و افزود: «حالا حنیف نژاد می گوید انظوری نیست، اما جواب من ایست که ...»

یک بار در یک پیکنیک حدود ۱۵۰ نفر به نیادان رفته بودیم (باغ حاج سعادت). وقت ناهار پشت سر ده ها نفر از دانشجوین در صف ایستاده بود با نوبتش برسد و غذا بگیرد درحالی که دیگر استادان و محققان او چنین می کردند.

در صحبت از استادان دانشگاه، چون خودش هم جز آنان بود، غالباً می گفت معلم ها (نه استادان).

وقتی از او سؤال یا انتقاد می کردیم خیلی صریح و خونخورد جواب می داد. اگر اصطلاحی یا فکری را از کسی گرفته بود با تشکر از او یاد می کرد ولی از مخالفان سیاسی بود یا از شاگردان خودش.

اعتقاداتی داشت که پنهان نمی کرد و درست و دشمن می توانستند بدانند چه می گوید. او اسب صراحت را نه فقط در زمان شاه بلکه در دوره خمینی هم بارها بکار برد چه در مخالفت با ولایت فقیه، چه در مخالفت با شطرنج پرستی که خمینی به فتح خویش دامن می زد: بازگان در یک سخنرانی عمومی از فوستان به سلوات برای خمینی و دیگر، برای پیغمبر به طعنه انتقاد کرد و ...

کمان می کشد در سال ۶۱ یک روز در یک گردش دستجمعی با او به گرج و میس به مؤسسه سرم سازی داری در صسارک رفته بودیم (که خودش در بنیانگذاری آن نقشی ایفا کرده بود). قرار شد در آمفی تاتر آن مؤسسه سخنرانی کند. تریبون در وسط من بود و عکسی از شاه بالای سر سخنران قرار می گرفت. سبجت را که شروع کرد متوجه عکس شد، آرام میگردون را برداشته در گوشه ای ایستاد و گفت: «ما از کوییم خوشمان می آید». که حصار نکته را گرفته کف زدند. اهمیت چنین رفتاری را وقتی بهتر می توان درک کرد که برخی از استادان که از رهبران ملی هم محسوب می شدند، آن سالها حاضر نبودند حتی بنا به درخواست دانشجویان، دوس روز ۱۶ آذر خود را تعطیل کنند و یا امتدای خیلی محترم و معروف در برابر شاه خود را به زمین انداخته

کرده بود که سالها دراز فعالیت رسمی داشته...

با وجود اینها دامنه نفوذ نهضت چه در سن دانشجویان و روشنفکران (که عمده فعالیت بر روی آنها متمرکز بود) و چه در بین دیگر اقدار بسیار محدود بود. دوران نهضت و بویژه بازرگان هرچند مورد احترام عمومی بودند ولی افکار و نوسانات مذهبی آنان در بین توده مردم نفوذ نداشت. روشنفکران هم با آنان هم نظر نمی شدند. وجود دیکتاتوری حاکم و به زندان افتادن روشنفکران مانع از انتشار کتابهایش نبود مگر در برخی موارد که مترجمان برای ایجاد می شد. سرعکس، مبارزه رژیم با کمونیسم، همواره بطور ضمنی عامل مساعدی برای انتشار اینگونه کتابها چه از او و چه از دیگران بود که مجال اشاره به آنها نیست.

بطور خلاصه، بازرگان سرچشمه یک جریان فکری بورژوازی و رفروماسیون مذهبی بود که بیش از نیم قرن در ایران فعالیت کرده و شاخه های دیگری از رفروماسیون دینی مانند افکار دکتر علی شریعتی و یا مجاهدین و بطور قطع برخی از روحانیون رفرومگرا را تحت تاثیر خود قرار داده است. آنها هرگز کاملاً با ویژگی های خود ثانویه بر جامعه گذارده اند که نگاه از حجم شود بازرگان نیز فراتر رفته است.

بازرگان و مخالفانی که هر یک در سال ۳۲ تا ۱۰ سال زندان محکوم شده بودند، پس از ۵ سال در نیم آبان ۱۳۳۶ زندان آزاد می شوند (جمع شده به کتاب "مطالبات و تاریخ" نوشته اصرایی، انتشارات نیلور، ۱۳۶۰، ص ۲۸۳). ظاهراً سالهای آزادی گذرستان بود و اوضاع بر وفق مراد ساواک. نیروهای ملی و روحانیون مخالف آرام گرفته بودند. رژیم سرکوب بازرگان را با نوعی تسلیم و تقاضای مغرور از زندان آزاد کند و افرادی را برای قانع کردن نزد او می فرستاد. از جمله دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن که ساعتها در زندان قصر با بازرگان صحبت می کند. که کوتاه بیاید ولی او کوتاه نمی آید. ولی چون آزادی او خطر چندانی نداشته. آزادش می کنند.

پس از آزادی، دیگر او را به دانشگاه راه نمی دهند. حقوق بازنشستگیش را نیز قطع کرده اند. (افشار مالی تازگی نداشت، پس سال پیش از آن به خاطر همین دستگیری ها، مجبور شده بود قطعه زمینی را که داشت برای تأمین مخارج خانواده اش بپوشد). اینست که به کار آزاد مذهبی باز می گردد و تا زمان انقلاب، به همین نحو

در سکوت نسبی می گذرانند. اما به نوشته کتابها و تحقیقات دینی اذانه می دهند. در سال ۵۶ با آزاد شدن نسبی جو سیاسی، جمعیت حقوق بشر را تشکیل می دهد. و همچنان سر مواضع اصلاح طلبانه خویش در پارچوب رژیم حاکم می ایستد و تا زمان انقلاب، شعار سرنگونی رژیم پادشاهی نمی دهد.

در حوادث ماورائی زمان انقلاب هم پیمان اصلی او روحانیت به رهبری خمینی است. نهضت آزادی، مناسبترین گروه برای همکاری با روحانیت است و هر یک دیگری را وسیله ای برای پیشرفت خود می داند. نهضت می خواهد، با استفاده از قدرت و دویای و نفوذ کلام خمینی برای نیل به قدرت شود. پیرو و خمینی هم طایفه ام بدگمانی به آنان (حتی نسبت به طالقانی و بازرگان) چاره ای جز استفاده از آنان ندارد. گفته می شود که خمینی در بازرس به اطرافیان خود توصیه می کرده که با آقای دکتر یزدی تندی ننهند چون سن با ایشان فعلاً کار دارم. در این دوره بازرگان با آزادی سخت روبروست و تمام ظرفیت فکری و مطبوعاتی خود را به مبارزه خطیبانه می دهد. او به فرمان خمینی نامه تویز می شود و افراد کابینه را به استثنای دو سه نفر (که از جیب ملی و ... بودند) همه از نهضتی ها بررسی می کنند. اینجا دیگر همه آنچه را که در جوانی در فرانسه آموخته بود و ملی سالها در ایران از آن دفاع کرده بود فراموش می کند و در برابر این سوال که چرا عمده افراد کابینه از دوستان و اطرافیان خودش هستند می گوید: «سلطنت فخرالرجالی است». او که در همان چارچوب عرو بورژوازی بود در برابر رژیم شاه ترس به عزای نداده بود و در آن روزهای زندان و محاکمه علیه استبداد شاه فریاد برسی داشت. در شرایط حساس گسب و حفظ قدرت، اختیار خود را به دست کسانی سپرد که برای عمر شوشیده بود در اندیشه آنان رهبری ایجاد کند.

در دوره ۱۰ ماهه نخست وزیر، بازرگان با دو به اصلاح "تندروی" مواجه است. یکی از طرف توده های محروم و تحت ستم (از مردم عادی گرفته تا روشنفکران) که انتظار دهانی از قیود اسپریالیسم و استبداد و استبداد دارند و دیگری از طرف روحانیت طرفدار خمینی که تشنه است به هر چه سریعتر قدرت است. دولت بازرگان هر سانهی را که می تواند در مورد خواسته ها، دست اول ایجاد می کند. از سرکوب (گروهبانان)، توقیف (سرخی) از نهروان (پسر)، شکستن انتصاب، سلولت

بود و وقتی پرسیده بودند استاد چرا چنین کردید پاسخ داده بود: «حیث سلطان مرا گرفت»^۱ سالها دیگر مربوط است به اسفند ۶۱ یا فروردین ۶۲ که در زندان قزل قلعه بود. و هرچنان بیضا ملو هم هنوز در زندان بودند. آن روزها کتابی در ایران منتشر شد بود از ژانویه سالتر تحت عنوان «جنگ شکر دو کوبا»، ترجمه جهنگر افکاری. بازرگان این کتاب را خلاصه کرده در بند عمومی برای زندانیان به صورت سخنرانی ایراد کرده بود. او مقصدهای بر آن افزوده در آن گفته بود که در این کتاب اگر به جای شکر، نفت بگذارید و به جای پائینا (دیکتاتور، سائز کوبا) شخص دیگر را (یعنی شاه را)، خواهید دید که «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است». و با این مقایسه گفته بود که اگر دره ایران و کوبا یکی است درمان هم یکی است. بازرگان دستخط آن را به من سپرد تا اگر شد مفید، وگرنه من می به چاپ بسپارم. (من با اسامه کش که پیرن چنین مسئولیت به من که آنروزها هداکتور می تواستم در چارچوب دانشجویی فعال باشم، پیش از آنکه موفقیت امثال مرا نشان دهد، ضعف و از هم کسبکنی تشکیلات نهضت را آشکار می ساخت. من این جزوه ۶۰... ۵۰ صفحه ای را سرانجام وقتی در تیرین صفی بودم (زمان ۶۲) با همکاری یکی در دست دیگر چاپ کردم و نام آن را "انقلاب کوبا" گذاشتم. وقتی به تهران برگشتم هنوز دادگستران اذمه داشت. در یادگان عشرت آباد به ملاقاتشان رفتم. آقای دکتر سعیدی با ناراحتی از من انتقاد کرد که چرا روی جزوه نوشته اید "انقلاب" ولی بازرگان که ابعفاده بود به من گفت: «تراپ ناراحت نشو. خوب کردی. نهضت همین است». مهندس بازرگان که تحت تاثیر جو موجود می خواست از تجربه کوبا بیاموزد، "اصلاح مکتب مبارز و سواد" را هم نوشت و در آن می گفت که جز با رور در برابر دیکتاتوری ها نمی توان ایستاد و اینکه نه تنها اسلام با شعشیر پیش رفته بلکه مسیحیت هم که شعارش محبت است جز با زور و خونریزی به دینی جهانی بدل شده است. اما همو یکی دو سال بعد در زندان قصر کتاب آزادی هند را نوشت و راه نجات مردم ایران را در عدم حضورت و تجربه گاندی جستجو می کرد. چالب اینکه در آن سالها جو سیاسی و اجتماعی طوری بود که از بین خوانندگان کتابهای او کمتر کسی رغبت کرد راه حل عدم خشونت را که وی در این کتاب ۳۰۰... ۲۰۰ صفحه ای بررسی کرده بود بخواند و ناشر آن کتاب فروشی محسنی، شاه آباد زبان کرد.

بازی سزاقت و وحدت، او با خودش شامل برخورد به مصلحت هم می شد. یک بار در یک جلسه آموزشی نیست. در اهمیت تدوین برنامه

رشدنا، آفرین و یا تأیید نسبت به عملیات روزنامه آینه‌نگاران و بیشتر دفاتر سازمان‌های سازو ... در برابر غارت، بودها آن جمله معروف خود را می‌گوید که «ما بازان می‌خواستیم، سربل آمدن، ولی در برابر روحانیت و تمدد مراکز قدرت ناشی از آنان، جز توجیه و تسلیم و گله‌گذاری و عذر پنداش از گناه که ما چاقوی بی‌شعنه هستیم، کار دیگری نمی‌کنیم. حداقل چیزی که در این مورد می‌توان گفت اینست که اکثر نوع و میزان سرکوب‌ها و ترورها «باز» مبارزان چپ و دمکرات و نودها، محروم بشود و سهمی به دستور دولت بازرگان بوده ولی در مجموع آنها بشاه در حکومت را بر موضع اعتراضی قطعی و کارگیری ترجیح می‌دادند. اگر در سالهای پیش، بازرگان ایده‌های «بورژوازی ملی» را در اوج فاشیست‌های و «استقلال ملی» و «ترقی‌خواهی» اش نهاده‌گی می‌کرد، در بعد از انقلاب، ناتوانی آن ایده‌ها را از تحقق تمامی به پیش نشان می‌دهند و جا دارد که هرگونه توهین را نسبت به آن مایه ناپدید شده و ایده‌های آن در برخی ذهن‌های پندارگرا از بین برد.

باری، در شرایط سرکوب و عشتنا، از یکطرفه و موارود بود و نبود کنونی از طرف دیگر، چه جای است که مثلا از سرده‌سزهای مثبت و غالباً فردی موضوع‌گیری‌های او سخن بگوئیم، جزایات پیرامون برخی از خصلت‌های انسانی او که امروز برانگیزند وقتی به چشم می‌آید و سهم جلوه می‌کند، که در حقارت و فلاکتی که چنانچه ما بدان دچار است غرق شده باشیم. در این جامعه نه تنها طبقه کارگر و طرفداران آن بلکه بورژوازی هم کوتوله و بی‌په است. عبارت درست تر از آن‌گسی نقل کنیم که می‌گوید: «طبقه کارگر آلمان در رشد اجتماعی و سیاسی خود به همان اندازه از طبقه کارگر انگلستان و فرانسه عقب‌تر است که بورژوازی آلمان از بورژوازی آن کشورها. خادم به اربابش می‌بود» (انقلاب و ضدانقلاب در آلمان، ترجمه فارسی، ص ۱۲). واقعیتی است که پس از قریب یک قرن از آشنایی روشنفکران ما با دستاوردهای عصر روشنگری و لائسیته و اندیشه‌های دموکراتیک و سوسیالیستی و تجارب دردناک و غنی درون کشور خودمان، از مشروطیت گرفته تا جنبش ملی‌گشت، فردی تحصیل‌کرده و جدی مانند بازرگان که می‌خواست به ایده‌های بورژوازی ملی وفادار به‌اندیش بخش اعظم دستاوردهای زندگی‌ش حول توجهات دینی بچرخد و

بخواهد، به زور فیریک و آرمودینامیک که حاصل برخورد آذی به جهان‌اند، به مردم بقبولاند. که آنچه ۱۵ قرن پیش در جامعه عقسمانده آن روز عرستان مطرح شد، نه تنها منطبق با علم امروز بلکه بالاتر از آنست و فرشته‌گان را اثرزی متعالی و جن و دیلمان را اثرزی پست بنامد (رجوع شود به «دوره بی‌انتها») و مبنای مخالفت خود را در سیاست، وظایف دینی بشمارد. چنین فداوری راھی چیز اتحاد با خمینی و برپا کردن همین رژیم باشد و ندارد، آخرین سرآمدی بازرگان با روزنامه آلمانی فرانکفورتر اندشاو ۱۹۰۰ در آن برای رژیم سرانوشته فرعون را پیش‌پیش می‌گند، اعتراف به ... راھی است که نه‌فقط انتقاد کرده است

بازرگان در آخرین دفاعیه خود در دادگاه نظامی در سال ۴۲ می‌گفت «ما آخرین گروهی هستیم که از رژیم سامانی و قانون اساسی دفاع می‌کنیم» (و همین‌طور هم بود، چون هر گروه دیگری که پس از نهضت دستگیر کردند خود را برای سراندازی رژیم و انجام عملیات سامانیه آماده می‌کرد). در دوره کنونی هم شاید نهضت آزادی آخرین جمعیتی باشد که از رژیم جمهوری اسلامی و قانون آن دفاع می‌کند. عقیقت اینست که دیگر سال‌هاست از طبقه او کاری برای جامعه ما ساخته نیست. او علوهای روشنی از اوج و افول و سرانجام ناتوانی «بورژوازی ملی ایران» را در قرن اخیر برای پاسخ دادن به مسائلی که جامعه ما و بویژه کارگران و دیگر محرومان با آنها دست به‌گریبان‌اند نشان می‌دهد. اوج و افول و ناتوانی این طبقه را در دوره مشروطیت و بعد از آن در دوره سپاه ۲۰ ساله رضاشاهی، در جریان جنبش ملی شدن منابع نفت و بی‌برنامه بودن دولت مصدق پس از انجام امر سهم نفت و حتی در ناتوانی در دفاع از دست‌آورد خویش، در بهت‌زدگی حبه ملی و نهضت آزادی در قبال «اسلامات شاه» در بهمن ۱۳۴۱، در الحاق به شاه (تجربه شاپور بختیار) و زیر پوشش اسلام و خمینی رفتن (توسعه جنجالی و بازرگان) می‌توان دید...

اما روشن‌ترین نتیجه‌ای که از کل تجربه بازرگان به دست می‌آید، اینست که رژیم شاه و نیز جمهوری اسلامی به حدی اصلاح‌ناپذیر بوده و هستند که حتی با بازرگان که نه به مایهت طبقاتی‌شان کار داشته و نه چارچوب نظام سیاسی‌شان را زیر سوال می‌برده اینطور ردیانه رفتار کرده‌اند...

و مشخص کردن هدف، صحبت می‌کرد و همین آن گفت: «مصدق هم پس از ملی کردن نفت چون برنده‌ای نداشت نه بیست افتاده بود» و اضافه کرد که «چون کودتا شد آبروی مصدق حفظ شد وگرنه بیست خود موجه سقوط و آبروزی می‌گشت».

اما درباره چاپ و نشر دفاعیات:

مبنی دفاعیات چه از سوی مهان و چه از سوی دکلائی مدافع توسط خود مستقیم در زندان مطبوع می‌شد که مخفیانه از آنها می‌گرفتیم و تأیید یا بلی‌گیری می‌کردیم و به دست دوستان و علاقه‌مندان می‌رساندیم. مجموعه مدافعان بازرگان را که ۷۸ صفحه بزرگ می‌شد و در اصل متنوشته‌اش (نه نسخه پرمعنا) «چرا با او بریداد محالیم» بود، علی‌السر بدیع زادگان روی استنسیل تأیید زد. تا صفحه ۱۲ آن را در خانه‌ای که با سعید محسن گرفته بودیم درهزار نسخه پلی‌کپی کردیم و بقیه در خانه دوست جوانی در ملازمت تهران و با کمک او انجام شد. اطمانی در میدان مشرت آباد گرفته بودم که حکم انباری داشت و با مهدی فیروزیان (که هم‌اکنون در سازمان مجاهدین فعالیت دارد) آنها را سرتب و صحافی می‌کردیم. یک روز هم از یک محل دیگر به عنوان جای امن جهت صحافی استفاده کردیم؛ یک کارگاه چوب‌بری در خیابان آباد متعلق به لاجوردی، همین کسی که بعدها خلاف ارباب پیدا شد نسخه از آنچه آماده شده بود را قبل از هرجای دیگر کوشیدیم به خارج بفرستیم که همان سال در آنجا تکثیر شد.

بازرگان بسیار متین و پرجوشه و بر خود مسلط بود. آنچه می‌کرد بدان معتقد بود، ریشه‌نگ نمی‌زد. هرگز او را محسبی و دست‌چاه ندیدیم. دوستان زندانی نقل می‌کردند روزی که حکم ۱۰ سال زندان را به او داده بودند و به زندان قصر برگشت، حال و رفتارش با روزهای دیگر فرقش نداشت و طبع معمول به کار و برنامه دلفنی که داشت پرداخت. حادثه‌ای که در یکی از جلسات دادگاه تجدیدنظر رخ داد نقل کردنی است:

آخرین دفاعیه او در دادگاه تجدیدنظر نظامی (در فروردین یا اردیبهشت ۱۳۴۲) قرار بود انجام شود. یکی دو هفته قبل متن را گرفتیم که به چاپی بهارم ولی بخش آن باید طبعاً می‌ماند برای بعد از اجلاس دادگاه. برای چاپ در یک چاپخانه آشنا به یک درست بازاری که گاه به ما کمک‌هایی می‌داد مراجعه کردم که پذیرفت و تأکید کردیم که قبل از فلان روز که اجلاس دادگاه است حتی یک نسخه نباید به دست کسی بیفتد. یکی دو روز بعد که نسخه‌های چاپی را داد اطمینان داد که همه‌اش همین است. من همه را جانی که دست نخورد نگه‌داشتم. جلسه

آن روز مقرر به دیدنم به تعویق افتاد و چند روز بعد برپا شد. در جلسه دادگاه مجیدم نظر که تشکیل شد حاضر بودم. بازگان شام دفاعیه بند مسعودی را بافتن خواند و منشی دادگاه طلبی معجول نندوبیس می کرد وقتی تمام شد ونیس دادگاه که حسین سرلشکر قزوین معروف بود، برکنای را از بعل درآورد و گفت این اعلامیه را امروز در شان به دست من داده اند و این مینا مطالبی است که شما خواندید. از منشی در سوات که مطایبه کند که نزد و کهن عیبا همین مطلبی است که خوانده شد. ونیس دادگاه با لحنی طعنه آمیز بازگان را مورد صل قرار داد که شما می گوید در زندان با خارج ارتباط ندارید ولی چطور آفرین دفاعیه شما را در میان بخش می کنند؟ بازگان از شرم سرخ شده همانجا ایستاد، بود که ناگهان سرهنکه خوزالد امررجیسی که وکیل مدافع او بود با یا بدنی اجازه با لحنی نهامی خطاب به دادگاه گفت: «من بونی دارم که حکم محکومیت آقای مهندس بازگان در حبس تبعار ونیس دادگاه است. آقای ونیس شما می کنید این کماخذ را در میان به دست شما داده اند. اولاً کسی جرأت نمی کند جیسی مطلبی را به دست شما بدهد. ثانیاً اگر به دست شما داده اند چرا سوراخ کلاشور بر آن حسی؟ این را از پرورده سازی سزاک به دست شما رسانده اند. دادگاه منشیج شد و سرقتا تعلیل گردید. وقتی بلند شدیم. مرهنگ رجیسی به پشت سر برگشته به شومی به من گفت: لعنة الله على العجول ابر معجول لعنت الله».

با دستگیری، مهاکمه و زندانی شدن مران نهضت و تحت نظر یا تعقیب بودن بقیه فعالین، این تشکیلات فعالیتش متوقف گفت. برخی از اعضای جوان نهضت که تجربه به آنان آموخته بود که از سبک کار گذشته نتیجه ای عاید نخواهد شد به نقد فکر و عمل نهضت پروا شدند و تشکیلاتی مطلبی را به تدویر بوجود آوردند که (۷۱ سال بعد) در سال ۵۰ خود را سازمان مجاهدین خلق ایران نامید.

وقتی بازگان و عاقلانی در سال ۱۳۴۹ آزاد شدند همبهمگ از دردمندان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می کردند به دلائل امنیتی خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازگان بروند. چون دندار با او میگویند بود سزاک را نسبت به آن افراد حساس کند اما وی از این لحاظ کله سید شده بود. پس از مدتی، در چارچوب سیاست سازمان داتر بر نصاب با برخی از "قلب های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهانکاری فراوان، با طاقانی و سپس با بازگان تماس برقرار کردند و بطور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما سرخلاف ظاهر امر، به هیچوجه بیگانه نبوده ایم و جمعی را تشکیل داده ایم.

طالعایی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق آهمم با هدف های انقلابی و رادیکال استقبال می کند. اما در مورد بازگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح کرد. جلسه در یکی از روزهای شهردار ۹۷ مسعودی ما روز بازی معروف فوتبال بین تیم های ایران و اسرائیل در یکی از ملاقات های منزل آقای ابراهیم مارشمرانی آکه هم اکنون با شورای ملی مقابله فعالیت می کند) و بدون حضور ایشان، تشکیل شد. از طرف مسعودی، شهردار گوناگند محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان بودند. به من هم گفته شد. صحبت مان را در چهار بخش تعریف کرده بودم که یکی هم به عهدا من بود: موضوعش ناراضی چارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت، برای ادامه مبارزه بود، همراه با ذکر تجربه ای که مهندس می دانست از سال ۶۲ به بعد من مستقیماً در آن دست داشته ام.

گفتگوها دوستانه بود. مهندس برمش های کرد که درقا پاسخ دادند. از شیوه مبارزه مخفی را نمی پدیرفت و گفت: «من نمی توانم کار: نظر زندکیم را مخفی کنم و حتی این را که قرار بوده من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکرده ام و پس کوچکم. نوید آکه در آن زمان ۸-۱۰ ساله بود) از من پرسید کجا می روی؟ من هم گفتم منزل آقای مارشمرانی» نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توانی نظر داشته باشد. یادم هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراضی بود و ... جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن نبودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه پس از شرح اهداف و بخصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازگان سرهما می گوید که شما حرف های کمونیست ها را می زنید و یکی از رفقا به اعتراضی به او می گوید شما برای کار چند ساله ما بشیرزی ارزش قائل شدید.

با فاصله چند ماه یا یک سال مجدداً با مهندس تماس برقرار می شود با این تصور که اگر برخی جزوات چاپ مثل "تضاد" اثر ماتوشه دور یا "چه باید کرد" اثر لیس را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند نظرات او تغییر خواهد کرد) چنین کاری هم می کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی شود. بازگان از محرم مطالبی که گروه در زمینه های مختلف بویژه در مورد قرار و نهج البلاغه و نوشته های خودش مثل "راه ملی شده" کرده بود، عمیقاً خوشحال و حتی شگفت زده می شود و درباره سزاک ها می که بر اساس مطالب کتاب "راه ملی شده" تهیه شده بود تا در تلاش های

آموزش ایدئولوژیک بحث شود گفته بود بعضی را خودم هم نمی توانم جواب بدهم!

بمخال، در این تماس های گاه خوقانی، طاقانی ترقاق: مهاجنگی، بیشتر از خود نشان داد تا مهندس. طاقانی نسبت به تحلیل منشی که به نظر بازگان "گرونیستی" تلقی می شد، پندان حاسبی از خود نشان نمی داد بلکه از نشوون و نازیده معالیهت سارمان دریغ نمی کرد طاقانی در تفسیر سوره "الفجر" از کتاب "سروی از قرآن" معالیهت نوشته بود که به نظر رفقا از بحث تضاد دیالکتیک تاثیر پذیرفته بود. بعداً که دستگیری سجادنی پشی آمد (صوبه اول شهریور ۱۳۵۱) و حنیف نژاد هم در ۲۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازگان به هر صفت نژاد پیام فرستاد که به حنیف بگو: «مهدی عیطة ترا می خورد». و در جای دیگر هم گفته بود «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می فروشم و کتیکان می دهم».

معلم است که این موضوع گیری های دوستانه و پندانه (به نفع مسعود و جوی که در سال ۵۸ می گفت آقای بازگان پدر معنوی مجاهدین است) نمی توانست چارچوب فکری و سیاسی او را خدشه دار سازد و از حد برخورد های عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در سنامه اعلام موجودیت خود، به تاریخ ۲۰ بهمن ۵۰، در اولین پاراگراف، از «مران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلائل تشکیل سازمان و مواضع خود را در فسال رژیم و چشم انداز فعالیت خویش اعلام داشت. با این اعلامیه گستی که از ۶-۵ سال پیش با منشی میامی بازگان کرده بودیم، غلظت شده رسیت می یافت.

اما گسست ما امجاهدین بخش منتعباً از اندیشه دینی بازگان طی سال های ۵۲ تا ۵۴ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و بویژه فیزیک و فیمو دینامیک می نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی و بقول خودمان نجار، انقلابی و روزنه هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می نگریستیم و درندهای شگفت انگیزی مانند "جامعه بی طبقه توحیدی" به پیشمان می آمد. صداقت ما در پرداخت این "تنوری" هیچ گرض نمی گتود و تغییری در نادرستی طرح نمی داد و ما ناگزیر اندیشه دینم را از مبنای تنوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذاریم. پس از گسست سیاسی از بازگان در نیمه دهه ۴۰، گت فلففی از او دو نیمه دهه ۵۰ به طرفمان ضروری گشته بود. ارجوع شود به کتاب "بنیانه اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران"، ۱۳۵۲، صصحه ۱۵۳ تا ۱۶۱ و ۲۳۳ تا ۲۴۶، در نقد سرانجامه نهضت آزادی و ...

بزرگمردی چو مهرداد بهار!



مهرداد بهار ایرانشناس دانشمند و بزرگ ایرانی روز یکشنبه بیست و دوم آبان ۱۳۷۳ (سیزدهم نوامبر ۱۹۹۴)، پس از چند سال بیماری در تهران و به سن شصت و پنج سالگی درگذشت. مهرداد بهار از نسل مبارز شکست خورده گردهای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ بود.

مهرداد بهار پسر دوم محمدتقی ملکانشهرآباد بود و دهم مهرماه ۱۳۰۸ در تهران چشم به گیتی گشوده بود.

مهرداد بهار، از سال ۱۳۲۶ زمانی که در کلاس دهم دبیرستان فیروز بهرام درس می‌خواند، مانند عده‌ها جوان دیگر به علت بیرون‌دوستی و علاقه به آزادی و دگرگراسی وارد فعالیت‌های سیاسی و عضو حزب، شده شد و خیلی زود، در اثر گوش‌های سیاسی مداوم سلسله مراتب حزبی و سازمان جوانان حزب توده را پشت سر گذاشت و بعنوان یکی از رهبران و مسئولان سازمان جوانان آن حزب شناخته شد.

در پانزدهم سال ۱۳۳۰ هنگامی که در کلاس دوم رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران درس می‌خواند، در کار رهبری رساندن گردن بکروزه استادان شورای عالی دانشگاه تهران، در اتاق دو‌روای دانشگاه شرکت جست که موجب اخراج یکساله او از دانشگاه شد. چندی بعد به همین دلیل، و دیگر فعالیت‌هایش

سرای مدت سه ماه به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان، تا بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ همچنان تمام وقت کار سیاسی را ادامه داد. به ماهی پس از کودتا، دوباره دستگیر و به دو سال زندان محکوم شد. دوران محکومیت را در زندان‌های موقت شیراز، قزل‌قلعه، قمر و نیز فلک‌الافلاک سپری کرد.

پس از آزادی، در سال ۱۳۳۲، فعالیت سیاسی را به آمار گذاشت و به دانشکده ادبیات بازگشت و به ادامه تحصیل پرداخت. و در سال ۱۳۳۶ در رشته زبان و ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل شد. پس از آن به انگلستان رفت و در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن به کار تحصیل و تئوری ادامه داد. بعد از گرفتن درجه فوق لیسانس و تحقیق در مورد رساله دکترایش به ایران بازگشت و از دانشگاه تهران دکترایش را اخذ کرد. بهار در مدت اقامت تحصیلی‌اش در لندن، فعالانه در جریان جنبش دانشجویان ایرانی و در کار انتشار نشریه‌های فرهنگی دانشجویی شرکت داشت. یکی از اعضای هیئت دبیران کنفدراسیون معلمان و دانشجویان ایرانی در اروپا در سالهای سی و نه و چهل عضو هیئت تحریریه مجله پژوهش چاپ لندن و مدتی هم سردبیر آن مجله بود و با نشریه‌هایی چون نامه پارسی نیز همکاری داشت (۲). بهار در مدت فعالیت سیاسی و دانشجویی‌اش در انگلستان، وابسته به هیچ حزب و گروه سیاسی نبود و به‌سبب مستقل، از آوسان‌های منشی سیاسی دانشجویان ایرانی دفاع می‌کرد. او مانند عده دیگری از فعالین دانشجویی آن زمان، از دیدگاه چپ مستقل به مسائل سیاسی ایران می‌نگریست و سخت مخالف آن بود که سازمان‌های دانشجویی، "ایدئولوژی خاصی را بپذیرند.

او پس از مطالعه دقیق تاریخ معاصر ایران، و تحلیل فعالیت‌های سیاسی خودش به این نتیجه رسیده بود که حزب توده راهی بس نازوا و نادرست را در جریان نهضت ملی ایران به رهبری رشیدیه دکتر محمد مصدق برداشته. او از کرده خود در دنباله‌روی از حزب توده و مخالفت با دکتر مصدق و دولت نهضت ملی سخت پشیمان بود. بر این اصل اعتقاد داشت که برنامه یک سازمان دانشجویی خارج از کشور، چون کنفدراسیون باید بر اساس منافع سیاسی، منشی، دانشجویی باشد و شمار سیاسی آن بر پایه آزادیخواهی و عدالت اجتماعی، بهار بر این باور بود که همه دانشجویان آزادیخواه و میهن‌دوست ایرانی

باید در برابر سازمان مشترک، به‌سبب مستقل فعالیت کنند و پیرو برنامه‌ها و شعاره‌ای از زب، گوناگون نباشند. بدون جهت‌رشتی حزب توده بر آن شد تا با تشکیل کنفدراسیون در شهر دولسدورف آلمان (در سال ۱۹۶۱) در کنفدراسیون انشعاب ایجاد کند و زمینه را برای تشکیل بانک کنفدراسیون "توده‌ای" فراهم آورد، بهار بعنوان نماینده کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان و یکی از اعضای هیئت دبیران کنفدراسیون، در آن کنفدراسیون شرکت کرد و با مخالفت سرسختانه و مجاب‌کننده خود توانست دانشجویان شرکت کرده در آن جلسه را قانع کند که از کنفدراسیون جدا نشوند و به کار ایجاد بانک درآورد. چون وابسته به حزب توده نباشند (۳). این کار علاوه بر نماند و نظر به‌رآن آن زمان حزب توده بود و نتیجه آن شد تا آنها، مهرداد بهار را که سابقاً بود دیگر فعالیت و تماس تشکیلاتی توده‌ای نداشت. اما از حزب توده هم بطور رسمی متمنی نشده بود، از حزب اخراج و نامش را بعنوان عضو اخراجی در ارگان رسمی حزب، یعنی "نامه مردم" اعلام کنند (۴).

مهرداد بهار پس از پایان تحصیلات به علت سائقه سیاسی و فعالیت‌های دانشجویی‌اش، مانند عده‌ای دیگر از شخصیتین و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های خارج از کشور، توانست بطور رسمی در سیستم دانشگاهی ایران استخدام شود (۵). ناچار برای آنکه زندگی‌اش بگذرد، با سمت دبیر هیئت عامل بانک مرکزی در آن بانک استخدام شد. بعدها توانست در دانشگاه تهران، هفته‌ای چند ساعت، بطور حوقالتدریسی درس بدهد و چند سالی هم تا زمان انقلاب در بنیاد فرهنگ ایران و فرهنگستان ادب و هنر و نیز فرهنگستان زبان، به‌سبب کارهای انتقالی از بانک سرکزی، به کار پژوهش و تدریس بپردازد (۶). پس از انقلاب سال ۱۳۵۷، بهار برخلاف میلش دوباره مجبور شد به بانک مرکزی، یعنی ده سال بعد، در آن بانک با سمت دبیری و نیز ریاست کتابخانه، به کار دولتی و بی‌ثمر مشغول باشد (۷). این گفتنی است که پس از انقلاب، به علت همان سابقه سیاسی، دست‌اندرکاران حکومتی، حتی با انتقال او به سازمان‌های پژوهشی مانند، مدرسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، موافقت نکردند.

بهار، به شهادت دوستان، دانشجویان، همکاران و اطرافیان و همه آنها که می‌شناختندش، انسانی راستگو و

راست‌گردد، با شهادت و منفعت، بحال تنجو و آزاده ش. آزادخواه، میهن‌پرست و ایرانی دوست بود. شخصیت‌ناش بر اثر تجارب تلخ سیاسی و مطالعات مداوم در طی چند سال، از یک "کمینرسیست" خام و جوان به یک سوسیالیست دملرات و انسان‌دوست پخته و دانشمند تبدیل و تکامل یافته بود.

میرداد بهار، در کار پژوهشی بسیار جدی و دقیق و با وسواس بود، در زمینه مطالعات و تحقیقات اساطیری و تاریخی روشی تطبیقی و دیالکتیکی داشت بر این باور بود که فرهنگ و تاریخ ایران را با شیوه تطبیقی در رابطه با فرهنگ و تاریخ ملل دیگر به ویژه اقوام همجوار و سردم بومی باید مورد مطالعه قرار داد. بهار از نظریه پردازهای سوسیالیستی سخت پرهیز داشت و معتقد بود که فرهنگ ایرانی آمیخته و پراکنده است، از هر یک فرهنگ‌های هند، ایرانی، بومی و اقوام همجوار شرق و غرب ایران، که در طی اعصار و قرون با هم در تماس بوده‌اند، از هم تاثیر گرفته و سرهم اثر گذارده‌اند. به اعتقاد او فرهنگ‌های بین‌النهرینی و مصری تاثیر ژرف بر منسقه‌های عظیم از آسیای بومی از سده تا مدتها داشته‌اند. بنابراین، در مطالعه فرهنگ ایرانی، ضروریست که اثر فرهنگ‌ها مورد بررسی قرار گیرند و همه اجزاء فرهنگ ایرانی را عناصر فرهنگ‌های مرتبطه مناسبه شود. بر بنیاد چنین مناسبه و مطالعه‌ای، دور از تعصب‌های ملی‌گرایانه و افتخارات نژادی، خواهیم توانست اساس و ریشه و چگونگی و تحامل یکدیگر عناصر فرهنگ ایرانی را بشناسیم و کل فرهنگ و تاریخ و جامعه ایرانی را در اعصار کهن بازسازی کنیم.

در مورد چگونگی مطالعه اساطیر و فرهنگ بهار همچنین معتقد بود که بهتر آنست که خود را در بند یک مکتب و یا یک روش علمی نگذاریم، بلکه روش‌ها و مکاتب گوناگون را در نظر داشته باشیم. به عقیده او تألیفی از تئوری‌های ارائه شده برای مطالعه اساطیر، مناسب‌ترین شیوه برای اینگونه بررسی‌هاست. بهار با اینکه در مطالعه اساطیر خود را پیرو مکتب ویژه‌ای نمی‌دانست، اما نظریه‌های الیاده (A) را از دیگر مذاهب اسطوره‌شناختی جامعه‌شناسی می‌دانست. زیرا الیاده نه تنها پدیده‌شناسی اساطیر را در مد نظر دارد و جنبه‌های عمومی آنها مورد مطالعه قرار می‌دهد بلکه معتقد به وام‌گیری هم هست و نقش مسائل روانی را نیز در شکل‌گیری اساطیر مورد توجه دارد (۹).

آثار میرداد بهار را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول، در زمینه اساطیر و فرهنگ و تاریخ ایران است و آنچه تا کنون به چاپ رسیده اینهاست:

اساطیر ایران، ۱۳۵۲ پژوهشی در اساطیر ایران، ۱۳۶۲ درباره قیام ژاندارمری خراسان به رهبری کلنل مصدق‌مقی‌خان پیران، ۱۳۶۹ سخنی چند درباره شاهنامه، ۱۳۷۲ تخت‌چشمید (با تبرائله کسرتاپان)، ۱۳۷۲ جستاری چند در فرهنگ ایران، ۱۳۷۳

گروه دوم در ارتباط با زبان و ادبیات فارسی میانه است. عناوین زیر از این گروه‌اند:

واژه‌نامه بُندش (پهلوی فارسی)، ۱۳۴۵ واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم (پهلوی فارسی)، ۱۳۵۱ بندش، ۱۳۶۹ ادبیات مانوی، زیر چاپ.

گروه سوم داستان‌های شاهنامه است برای نویوانان و جوانان که چهار کتاب آن تاکنون منتشر شده و فهرست آنها بدینقرار است:

چشمیدشاه، ۱۳۴۶ ستور، ۱۳۵۷ رستم و دیو سفید، ۱۳۷۰ رستم و مهراب، ۱۳۷۳.

بهار در مورد جامعه ایران و داستان و ساختار و تحولات آن از نظر حکومتی، اقتصادی، اجتماعی، نظریات جدیدی را ارائه می‌دهد. خلاصه بازسازی او از جامعه ایرانی پیش از اسلام ایران، چنین است:

جامع ابتدائی ابتدایی در ایران، در حدود یک تا دو هزار سال، دیرتر از بین‌النهرین فروپاشیده است.

در هزاره دوم پیش از میلاد در بین‌النهرین، آیرازی متمرکز وجود داشت و این به سبب وجود رودخانه‌های بزرگ، پیشرفت ابزار تولید و نیازمندی، نه بالا رفتن سطح تولید بود. بدین ترتیب از اواخر دوران سومریان، نه ویژه در عصر بابلیان (اواخر هزاره سوم و هزاره دوم پیش از میلاد) در بین‌النهرین مالکیت متمرکز پدید آمد. مالکیت متمرکز ابتدا در دست مهابد و سپس در دست شاه بود. از نیمه هزاره دوم، اکثریت زمین‌های مزروعی بین‌النهرین را شاهان بابلی به تصرف داشتند. شاه قدرتی دسپوتیک داشت و مرکز قدرت و وسایل تولید، در اختیار روحانیت بود. پایه‌های نظامی، سیاسی و اجتماعی دسپوتیزم شرقی، بدین صورت در آسیای غربی شکل گرفت.

اما نجد ایران، نه علت، نه بهره بودن از

شرایع لازم، از جمله نبود آب، و داشتن کوبیرها و کوه‌های عظیم، سرزمینی مناسب برای نمو و رشد طبیعی دسپوتیزم و خودکامی شرقی نبود. از اینرو، تمایل طبیعی در تشکیل دولت‌ها و حکومت‌های محلی کوچک و مالکیت‌های معدوم بود و اگر جامعه ایرانی به صورت طبیعی تکامل می‌یافت، ساختار اقتصادی و اجتماعی‌اش به نوعی فئودالیسم به معنای آنچه در اروپا وجود داشت، تبدیل می‌یافت.

اما جامعه ایرانی ریز تاثیر و سلطه افسانای، فرهنگی، سیاسی و نظامی بین‌النهرین بود و ما به حکومت دسپوت سادیار و هخامنشیان، ساختارهای حکومتی خودکامگی شرقی را پدیدار می‌پذیرا شد. این موضوع علاوه بر سوابق تاریخی، از آنجیب بود که بیروالنهرین و نوزستان در آغاز تمل اقتصاد، سیاست و جمعیت و فرهنگ شاهنشاهی و بالنبجه دسپوتیزم شرقی بود. اما امر استروئوزیم در ایران نمی‌توانست کاری باشد. شاهان هخامنشی تنها بر صورت اسمی مالک مطلق تمام زمین‌ها بودند و در صورت لزوم می‌توانستند مالکیت مالکان بزرگ محلی را سلب کنند. شاهان هخامنشی اسلاک و زمین‌های خود را به شکل اقطاع به فرماندهان خود می‌سپردند و بی‌آنکه مسئولیت مالی در قبال رودند و فنودال یا اقطاع‌کننده محلی داشته باشند. بعضی بزرگی از ثروت رودند، به خزانه آنها می‌رفت. علاوه بر این از آنجا که مالکان محلی و اقطاع‌کنندگان در سطح نه آینده مالکیت خود نمی‌توانستند حفظ کنند، دهقانان را تحت استثمار مضاعف قرار می‌دادند.

پس از حمله اسکندر و زوال دولت هخامنشی، سلوکیان که با سیستم اقطاع آسیای آنها بوده‌ند، مالکیت ماسان اقطاع دوران هخامنشی را از میان بردند و آنان را مالکان بابیسی و موروثی شناختند و بدین‌گونه فنودال‌های ایرانی در دوران سارکبان، استقلال پیدا کردند. کشتکاری تنها به کمک قنات‌ها و رودخانه‌های کوچک، انجام می‌شد و امر آبیاری در ایران نمی‌توانست متمرکز باشد و در عمل برای گسترش جامعه کشتکاری، نیازی به کمک و دخالت دولت مرکزی نبود. فنودال‌های محلی در عمل مستقل بودند و تنها به شاهان سلوکی خراجی پرداخت می‌کردند. در دوران سلوکیان، برخلاف دوره هخامنشی که فنودال‌ها در ازای زمینی که در اختیار داشتند، در نبردهای شاه و دولت مرکزی به او یاری می‌رسانند،

نشانه‌های از وجود ارتشداران خاندان ایرانی در داخل سپاه سلوکی نمی‌بینیم. در حالی که در سپاه سلوکیان، بسیاری از سلاخان مکانی متعلق دیگر روز ساقه سلوکیان در ارتش ایران بودند.

استلال مسیوی فنزوالها از دولت سرکزی در دوران اشکانیان هم داده بیجا می‌گردد. فنزوالها در این دوره علاوه بر استقلال نسبی، منافع خود را نیز داشتند و در تعیین سیاست‌های دولت سرگرمی موش بودند. اما جازان عامل تازه‌ای است در امور اشکانیان که تمرکز بیشتر را در سعادت ایطانی جامعه ایران آرزوی لازم می‌سازد. ایران از آن زمان در امر مبادلات کالا میان یون و هند از یک سو و روم از دیگر سو، پیوسته وادیده بسیار مبین در برآید و این تجارت وسیع و پرمانند است که باورها ایرامواری روم را به روش‌دستی ایطانی می‌گشاید و موهبه ایجاد شب‌های تجاری در مسیر خطوط تجاری ایران به روم و ایران به هند و چین می‌گردد.

اشکانیان سرزمین ایران در دوران اشکانیان و ساسانیان، محور عمده مکانی به تجارت و مبادلات مبادله به است، نه تولید و مسدود آلالهای ژرانی.

تجارت و مبادله نیازمند است دولت محکم است و همین نیاز باعث روی کار آمدن ساسانیان و تشکیل دولت خودمختار بسیار است که برای مکتب دراز شد. با روی کار آمدن ساسانیان، در اثر پیوستگی به آلال اواری، روسها تقویت شده‌اند. فنزوالها به سررها هیچ کشندند و شد سلاح مکتب در سررها وارد شد. شورت در سررها مکتب کشند و تولید آلال رواج گرفت و مبادله شورت‌مکتب و سرجه‌مکتب پیدا دوران، که تا آن موقع ساسانیان از آلال اواریان بود، پیچید آمد. در دوران ساسانیان، سررها مکتب‌مکتب سرگرمی و شاهان ساسانی هستند و اگر غیرتی چنین قرام مکتب‌مکتب اتفاق می‌افتد، از روساهدست زودا حدفا راهها و شورت تجاری، تندید، کندلا شرت سرجه بیشتر در روسا می‌باشد. این روساناران و ارتشاران مالک هستند که در جنگ‌های ایران و روم، همه زمانه باید شورت کنند، نه پیش دوران شهرت که از مکتب‌مکتب - مازاند (۱۰).

نمونه دیگر کار بهار برداشته او از جامعه ایران در قرن حاضر است و اینکه چگونه ایرانیان هنوز بجای انقلابی بودن و خرداندیشی، برای درمان دردهای جامعه،

دیوار احساسات و شرم‌پروری هستند. نه غمخیز بهار، شری بسیاری از تاریخ‌نویسان این جامعه، پیش از آنکه به واقعتهای تاریخی توجه داشته باشند و تاریخ و حوادث آن را بطور عینی بررسی کنند، در روایت آن، بر عادت‌ها، سانسر نشانند و احساسات او را به پیش درآورند. این باور نثری است که از زمان‌های ساسانی به ارواگان به اثر رسیده و ریشه در فرهنگ سانساری آرمیای غربی دارد. در اینگونه مسائل، ایرانیان معمولاً در پی نمونه‌های اولی (Archetype) هستند و چندان به دنبال خفایا تاریخی نیستند. آثار سخت شایسته شهادت و شمس آن می‌باشند. این ملرز فکر در تمام مآول تاریخ ایران وجود داشته و در ضمن مردم جامعه ایران، پسوی عمیق و جالفاده است. مبادا امر شهادت هم در یک عادت تاریخی کافی نیست. در مقابل یک شری، مکتب، نیاز به مکتب شخصیت باید هم هست. شهادت وحی کامل و مکتب‌آور است که در برابر شهادت مظلوم، دلاور و بی‌گناه، فردی مکار و پاری، و اهریمنی قرار گیرد.

بهار در دریاچه‌ای که بر کنار دیواره قیام زاندارمرو، خراسان به رهبری کتلل - مجیدتی خان پسران (۱۱) نوشته. شوش کرده است، تا با سنامه از سناکی که در دست داشته، و مقایسه آن با آنچه به عنوان تاریخ دربار او، قلم نوشته شده، خواننده را متوجه این نکته سازد که با تاریخ و وقایع و حوادث تاریخی ما احساسات نیاید درخورد آورد. او پس از بررسی مکتب‌مکتب سانساری شخصیت‌های دیگر، در قرام کتلل پسران ما شخصیت‌های امپورهای می‌نویسد کتلل پسران، می‌نویسد. شریعتی است که همچون پسران دیگر از قورمانان ایرانی، «فدای وریاهای اشکانیان» خوانند. شده است. او جوانی احساساتی، آزاده و مسرودوست بود که بدینال وقایعی پیچیده و تلخ شریعتی شده و به کام مرگ زودرس افتاد.

و نتیجه آنکه:

«سرزمین ایران از اواخر حکومت محمدشاه قاجار دستخوش التیبات اجتماعی بسیار بوده است. قیام باره، قیام تنباکو، انقلاب مشروطه، قیام گیلان، تبریز و خراسان، نیست علی کردی مکتب شد که به قیامی هدیه‌ایه عاده بریتانیا، آمریکا و محمدرشاه انجامید، و در پایان این راه، انقلاب مزرگ سال ۱۳۵۷، نشان‌دهنده پیش از یک صد و پنجاه سال نادرستی و غیرشدهای مردمی

در کشور ما است، که اغلب آن‌ها به شکست انجامیده، یا به انصراف کشیده شده. زیرا حالت ما می‌دانسته است که به پیروهای را نمی‌خواهد، ولی نمی‌دانسته است که پیرو پیروهای را واقعا باید، و خواهد، و هنوز نیامخته بوده است که باید خردگرایی را بدین کارهای تاریخی قرار دهد و دستخوش تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر انقلابات، است. و احساسات نگر دد» (۱۶) ●

بی‌نویس‌ها:

- ۱- شرف‌الکبر خراسانی منطلق به شرف. این شعر روز مرگ بهار سرود شده است. به نقل از ماهنامه فرهنگی و هنری کنگک، شماره ۵۲، یادگارنامه دکتر مهرداد بهار، شهریور ۱۳۷۳، ص ۸ (این شماره پس از مرگ بهار در اواخر آبان ۱۳۷۳ انتشار یافته است).
- ۲- شک به حیدر نکت، تاریخ بیست ساله کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی)، مازندران، آلمان، خربارنامه، ۱۳۷۳، جلد اول، صفحات ۳۵۵، ۳۳۳، ۳۹۹، ۱۱۷، ۷۲۱.
- ۳- ساعد سالا، ص ۱۳۲، به نشر کنگک، دکتر مهرداد بهار، سانساری فرهنگی و هنری، کنگک، شماره ۵۲، ص ۱۹۱، ۱۹۲.
- ۴- کنگک، دکتر مهرداد بهار، ماهنامه فرهنگی و هنری، کنگک، شماره ۵۲، ص ۱۹۲.
- ۵- ساعد سالا، ص ۱۹۲، به جلال منبسی، «بلا می‌باشد» در عایشه در کنگک استاد مهرداد بهار، نشر دانشگاهی، ص ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۳۷۳، ص ۲۰، ۱۹.
- ۶- کنگک، شماره ۵۲، ص ۱۹۵.
- ۷- ساعد سالا، همان جلد، ص ۱۰۹، شماره ۱۰۹، ص ۴.
- ۸- Mircea Eliade (۱۸۹۷-۱۹۸۸ م.) متخصص رماسی‌المنطق و تاسار در اسطیخ و تاریخ و فلسفه ادیان که از سال ۱۹۵۶ تا هنگام مرگش استاد تاریخ ادیان در دانشگاه شیکاگو بود.
- ۹- کنگک، شماره ۵۲، ص ۲۰۰، ۱۹۹.
- ۱۰- سرگرمه از سفینه دیدگاه‌های تازه درباره مرگ، اندیشه آزاد، دورا جدید، سال اول، شماره ۳، اسفند ۱۳۵۸. این مقاله در کتاب چناری چند در فرهنگ ایران، به قلم مهرداد بهار، تهران، زمستان ۱۳۷۳، صفحات ۲۹۲-۲۹۱، تجدید چاپ شده است.
- ۱۱- مهرداد بهار، درباره قیام زاندارمرو خراسان به رهبری کتلل محمدتقی‌خان پسران، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۹، صفحات ۳۵، ۳۴. این دیبایه در چناری چند در فرهنگ ایران صفحات ۳۳۸-۳۱۷ تجدید چاپ شده است.
- ۱۲- ساعد سالا، ص ۳۵، ۳۴. چناری چند در فرهنگ ایران، ص ۳۳۸.

گزارش یک جنایت (۱)

تأسیس بهارستان



عزت‌الله سلیمان

اوسان، و بدون اسلحه، چگونه می‌توانستند، یا به فرار بپردازند؟ چگونه شد که همه آماج گلوله‌های کارسان قرار گرفتند و در دم کشته شدند؟ گشتار چه زمانی و کجاست؟ کجا بود؟

این همه در حاله‌ای از ابهام بود و جای حدس و گمان، ساواک، واقعیت این جنایت را نیز همچون سایر جنایات‌هایش با جهل و قاطعیت از دیدها پنهان داشت و در این کار تا آنجا پیش رفت که از فاش کردن محل دفن اجساد ۹ زندانی سر باز زد و این درخواست انسانی خانواده زندانیان را بی‌ساخت گذاشت. و تا روزی که حکومت شاه برقرار بود و ساواک صاحب اختیار، از این جنایت پرملا نشد.

انقلاب اما، گوشه برخی از اسرار دوران و دودمان پهلوی را هویدا کرد. هنوز همه ارکان قدرت به قبضه نودولتان درنیامده بود که از اسگاه ۹ زندانی پیمان شد و محاکمه یکی از منفورترین شکنجه‌گران ساواک، بهمن نادری‌پور (معروف به تم‌رانی)، برپا (۴)، ۱۹۷۰ بود که در دادگاه انقلاب اسلامی چند کلاس درباره چرایی جنایت کرد. و روایت خود را از چگونگی آن به دست داد. و این اولین پرونده‌های روشنائی، آخرین شاهنامه‌های ملموس رسیدن به آفتاب حقیقت بود. چه، جمهوری اسلامی تا یا در

تسیم گرفتند آنها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنها به زندان دیگر در حرکت بود، زندانیان قسمی حمله به اتوبوس مستقر در اتوبوس زندانی‌پر و متوجه کردن دو نفر از آنان -وقتی می‌شوند از اتوبوس خارج و می‌ادرت به فرار نمایند که در این موقع مانورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مانوریت مراقبت و حفاظت از اتوبوس را برعهده داشتند، اقدام به تیراندازی به طرف زندانیان فراری کردند و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان به شرح زیر کشته و هیچکس زود به فرار نگریدند. وضع زاجی در نظر از مانورین که یکی از آنها بودند اسباب گلوله زاری مانورین قرار گرفته. رسالت‌بخش است. اسامی زندانیان به شرح زده است. (۱۲)

سازوبی ساواک، سخت بستنیاد بود. فرار از اتوبوس زندان، بدون یابوری دیگران، محال می‌نمود. چه، زندانیان را ما می‌بینیم، همان جا می‌کردند که ویژه زندان بود و برخوردار از تعدادی استخوانی، نه زندانیان دست‌بندی می‌زدند که در برخورد با دست مانورین آماج بند بود. به آنها چشم‌بند هم می‌زدند. با این

در روز ۱۳۵۴ فروردین ۱۳۵۴، روزنامه‌های رسمی خبر دادند که «۹ زندانی در حال فرار کشته شدند» (۲). ۹ زندانی این‌ها بودند: بیژن مجازی، حسن منیاد، نظری، عباس سورگی، محمد چوپانزاده، سعید کلانتری، عزیز سمرندی، احمد حایری‌افشار، گدالم ذوالاسوار و محطمی جوان خوشدل.

خبر کوتاه بود و کلی و چیزی از کشته‌شدگان در بر نداشت. خواننده اگر نامها را نمی‌شناخت، حتی در نمی‌یافت که این ۹ زندانی، زندانیان سیاسی‌اند و نه عادی، و از برجسته‌ترین استوارترین و کوشاترین زندانیان سیاسی ایران، هفت نفری و دو مجاهد، نه خودشان و چگونگی کشته شدنشان، که ماجرای فرارشان محور زندگی بود، که یک شکل و یکسان در همه روزنامه‌ها انتشار یافته بود. من خبر هم به دست «مانوران انقلابی» تهیه و طراحی شده بود.

امروز مقامات نظامی اعلام کردند ۹ نفر از زندانیان که قصد فرار داشتند، کشته شدند. مابقی اعلام شدند، هرچند تعدادی از زندانیان ماجراجو که در داخل زندان ساواک به تیراندازی سایر زندانیان می‌نمودند، مقامات زندان

زکات سنتی کرد و سوار بر دارها شده
 هزار سلفی سابق خورش را نشان رساندند
 عصار چمکت و خلطیت ساواکه، نه روش
 روشن شدن واقعیت‌های تاریخی، هزار زد، از
 فاش ساختن هر آنچه به زبان حکومت بود
 سر باز زد و اسرار و اسناد تاریخی را منا
 به مساجد و منسخت خود، رو کرد. و در
 کردن امتیاز کشتار هفت فدائی و دو
 مجاهد، به سود جمهوری اسلامی نمود.

نتیجه اینست امروز در بیستین سال آن
 کشتار و شازدهمین سال واگردن حکومت
 شده هنوز چند و چون این جنایت تاریخی
 را به نقش و درسی نمی‌دانیم (۵). آنچه
 می‌دانیم بیشتر بر پایه گماناتی است که
 تهرانی شده، مگر ساواک مثل کرده است.
 در دادگاه انقلاب اسلامی، در بنوی بکوی
 و سندها و اسنادها و ۶ سال پس از
 جنایت، راست است که تهرانی هوش و
 حافظه‌ای قوی داشته، اما او زیرک و درنگ
 هم بود، پر از ترویج و رنگ، برکنار از این
 که که بود، چا بود و در گجا به حرف
 در آمد. حرف‌هایش بی‌تردید، راهی به سوی
 واقعیت می‌گشاید؛ اما نه همه واقعیت. همه
 واقعیت را چه سا تهرانی هم نمی‌دانست.
 به ویژه آن بخشی از واقعیت که در روم با
 چرانی، اندر است. واقعیت این هدایت، چون
 بهر آری، از واقعیت‌های تاریخی مشابه، با
 هرگز روشن نمی‌شود و یا تنها گوشه‌هایی
 از آن روشن می‌شود (۶). نه به این دلیل که

جمهوری اسلامی فرماندهان و
 دست‌اندرکاران این جنایت را چنگلی
 سرینبسته کرده، که نکرده و شمار از
 آنها زنده‌اند، و در بیرون از ایران
 پراکنده (۷) نه به این دلیل که کلیه اسناد
 و مدارک این جنایت نمانده؛ که بسیار
 سید می‌نماید؛ و نه به این دلیل که علاقه و
 انگیزه‌ای برای پیگیری این ماجرا وجود
 نداشته، که داشته و شماری از پژوهشگران
 تاریخنگاران این دوره در پی آن بوده‌اند.
 حکومت اکثر هیچیک از فرماندهان و
 دست‌اندرکاران این جنایت را نمی‌کشت و
 آنها را زنده نگه می‌داشت، باز نمی‌خواست
 و یا نمی‌گذاشت که لب تر کنند و آنچه را
 که در رویت‌ها نرسانده، به گشتار
 آورند (۸). مسخه‌گردان و بازگردان
 جنایت‌های بزرگ هم معمولاً پستتر و
 فرمایتر از آنند که بتوانند اسرار تاریخ و
 واقعیت‌های تلخ را فاش کنند. بدین ترتیب
 کار کسانی که نمی‌خواهند سرسره، از روی
 سائل بگذرند و می‌خواهند نقطه‌چون‌های
 تاریخ معاصر بر شود، بسی دشوار است.
 با این حال اگر نمی‌توانیم با ایقان
 دقیق این کشتار را بازسازی می‌توانیم از

ره‌نادر برزسی، گفته‌های هم‌زمان و خانواده
 در به یک فریادشان، به سوبه‌های از واقعیت
 راه بردم، درباره چرایی این جنایت، اما سورا
 راه، تجربه و تحلیل آن دوره تاریخی است و
 توجه همه‌جانبه به وضعیت جنبش چریکی،
 وضعیت چریک‌های فدایی خلق، جایگاه
 بیژن جزئی و یارانش در روزه، رشد و
 گسترش این سازمان و سازمان زندان، و
 سر اندر تحلیل و تصویری که ساواک از
 مجموعه این مسائل داشته.

چرا آنها را کشتند؟

در روز چهاردهم اسفند ۱۳۵۳، درست
 یک روز پس از اینکه عناصر شور براری،
 آرد هزار چهره و عده‌ی ششصد، ساواک
 در گروه‌های پنهانی به دست چریک‌های فدایی
 خاور از یا در آمدند و سه روز پس از اینکه
 شاه نظام تک‌حزبی به‌وجود آورد و حزب
 رستاخیز سر با کرد، از بلندگوهایی بند
 چهارم و پنجم و ششم زندان شماره یک
 آرد شنید شد: افراد زیر مسائل خود را
 جمع کنند و با زیر هشت بروند.

همه سی و چهار نفری که به زیر
 هشت فراخوانده شدند، را نمی‌شناسیم. نام
 آنها را توانستیم بازشناسیم می‌آوریم:

غلام اسرافیلزاده، عبدالله افشاری
 محضانی، سرداب افشارقاسمی، عبدالله
 اندووی، امیر ایزدی، عبدالله ترمایی، بیژن
 جزئی، عباس خلجلی، هوتنگ دلخواه، اکبر
 دوستار، آرمان رحیمی، حسین سحرخیزان،
 عزیز سرحدی، عباس سوکرکی، سران
 شهاب‌الدین، حسن شیبا، نظری، جعفر
 طاهری‌پور، ناصر کاغذساز، سعید کلانتری،
 حسن گلشاهی، بیژن فرهنگ‌آزاد، عباس
 فضیلات‌کلام، عبدالله سرور، احمد معینی
 عراقی، فرخ نگهبان، محمد نوابش، ایرج
 نیری.

این‌ها که همه هوادار مبارزه چریکی
 بودند، و همه جز چند تنی به حبس‌های
 دراز مدت محکوم شده بودند، در برابر
 نگاه‌های پریشنگر هم‌زمان و نگاه‌های
 تهدیدآمیز نگهبانان وسایل خود را جمع
 کردند، آرام با درویشان برخورد گفتند و به
 زیر هشت رفتند. در آنجا بنا بهزاد
 شکریان، مهدی، قاپور، مهدی بنوری و
 حمید معینی روبرو شدند، که تازه از زندان
 شماره ۶ قفسر آمده بودند، با
 اسباب‌هایشان هنوز سرگرم اجزای پرسی
 بودند که صدای درهنگ زمانی، رئیس
 قفسر بلند شد و صداهایشان را خواباند:
 «اینان! شما از این زندان به زندان
 دیگری منتقل می‌شوید. مسکن است

و چریکان را از آنجا انداخته، سرگرد و
 در راه رسید، هم هرگز بر سر نرسید.
 به هر حال، عبدالله، بعضی‌ها، مثل آقای
 سرور، بیشتر از دست ما راحت می‌شود
 و نیلا ما از دست بعضی‌ها، دیگر با
 ما گزارش خواهد داد که آقای جزئی
 با بی‌شخصی، با بی‌شخصی، با بی‌شخصی
 آن را سر رفته و ما کفر معنی
 می‌کردیم (۹).

گفته‌های سرهنگ‌ها را می‌توانیم چندان
 به تحلیل‌ها نگاهداریم. انتقال، از نقطه نظر
 جزئی و یارانش، نشانه دیگری از تشدید
 فشار و از راه زندانیان سیاسی نامی
 می‌شد که بی‌آیند تشکیل می‌زد، رسانیز
 بود هر چند که از زبان سیاسی سرورکی
 شنیده شده بود:

«تا پیش از دستگیری، نفس کشیدن
 سیاسی را منع کرده بودند، ما
 دستگیران، نفس کشیدن عادی هم منع
 شد. این‌ها ما را خواهد کشد، ای
 کلان‌های افشین بر ما بیاید» (۱۰).

این اقدام، در بیرون و درون زندان هم
 تشویش ویزهای سرینانگیخت، در بیرون،
 بیشتر در این باور بودند، که یک بار دیگر
 تبعید زندانیان در دستور روز قرار گرفته.
 تک و توکی هم می‌گفتند، می‌خواهند بر
 زندانیان فشار بگذارند و ببینند می‌توانند
 تنی چند از آنها را پشت تلویریوی
 بکشانند، و به حمایت از حزب رستاخیز
 وادارند در درون زندان، اما دلبره و
 دلنگرانی ویزهای احساس نمی‌شد. جایجا
 گردن زندانیان خیرت‌آور نبود. آن سال،
 زندانیان را مارها از قفسر به کمیته و از
 کمیته به قفسر و اوین برده بودند. آنها را
 بارها به سازجوش‌هایی کشانده بودند.
 کسانی را که محاکمه شده و دوره
 محکومیت‌شان را می‌گذرانند، مارها به
 سلوهای مجرد انداخته و بارها شکنجه
 کرده بودند. در سال ۵۳، زندانی سیاسی
 دیگر آزادی و امنیت نداشت. هر روز بیش
 از روز پیش اذیت و آزار می‌شد... هر روز
 بیش از روز پیش امکاناتش را از دست
 می‌داد. هر روز بیش از روز پیش عمره را
 بر خود تنگ می‌یافت. سال ۱۳۵۳، سال
 اوجگیری دهشتناک فشار بر زندانیان
 سیاسی بود.

سال ۱۳۵۳، سال اوجگیری جنبش
 چریکی هم بود. در این سال گروه‌های نوینی
 به مبارزه سازماندهی روی آوردند و در گوشه
 و کنار کشور به حرکت درآمدند. در این
 سال است که حکومت برای کشف گروه
 چریکی دکتر اعظمی روستاهای لرستان را
 بیلنارینه کرد و انبوهی از روستاییان را به

زندانی انداختند. در همین سال است که عملیات نظامی، سوری مسعودی یافت. و در میان همه گروه‌هایی که عملیات نظامی می‌کردند، چریک‌های فدایی خلق، درخششی ویژه داشتند. ترور مصطفی فاتح رئیس کارخانه چمران پیت و نیز کشتن شماری از عوامل شناخته شده سرکوب (سرگرد اهترازی، سرگرد نیک‌طبع، ...) در این سال انجام گرفت. و نیز دهها افسر سزوک و کوچک در این سو و آن سوی کشور (انجمن‌های مقرر کارگاه دانشگاه صنعتی اریسپور، باسگاه ژاندارمری سلمانیه تهران، استاذخانه خراسان، دو سرکوب ساوانک در سمرقند و ...) تبلیغات سیاسی در رباط با عملیات نظامی هم بیش از سایرهای پیشین پیوسته نمود. چریک‌ها در این سال چندین بار اعلامیه دادند. چند گروه و اکتار، هم در زیر یک ساخت اقتصادی اعتمادی ایران و مسائل مارکسیسم به انتشار رساندند. برای اولین بار توانستند "ارگان‌شان" "تیرد خلق" را به مسوولیت آیم و پیش مسلم نشر و شماره‌ها: ۲ و ۳ و ۴ و ۵ آنرا با فاصله زمانی هر سه ماه یک بار بخش کردند. به این سرآورد هم رسیدند. که دیگر مبارزه مسلحانه مرحله کامل راهگشایی را پشت سر گذاشته و در جریان به تثبیت شده. (۱۱) و اینکه در مرحله ابتدای شدن (۱۲) است. و باز در همین سال است که چریک‌های فدایی خلق امکانات و سهولاتی در خارج از کشور به وجود می‌آورند (کشایش مسعودی، پی و حساب بانکی در مسوولیت خلق یمن و گسترش مناسبات با سازمان‌های انقلابی فلسطین، ترکیه، عمان و مصرین که در "تیرد خلق" هم ابداع می‌شود. (۱۹) اینگونه توانستند در همین سال، منتشر می‌شود. اولین شماره این نشریه در شهریور و دومین شماره آن در

توجه قرار می‌دهند. در همین سال انتشار می‌یابد. و ناگفته نماند که این نشریات در چرخش اروپا به سمت جنبش چریکی و روند رادیکالیزاسیون جنبش دانشجویی خارج از کشور کارگرفتند و در اوچگیری سازرات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در ایالات متحده و اروپا نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

اینها درست در زمانی پیش می‌آید که شاه در اوج قدرت است و اقتدار او که به واسطه همیشه درامد نفت و افزایش قدرت مالی حکومت، توانسته بود میدان مانورش را در برابر مابقی سرمایه‌دار گسترش دهد و حکومت مطلقه و دیکتاتوری فئودالی (اتوکراسی) را ایجاد می‌نماید. او که به شرکت "دلارهای نفتی" او را با بازسازی و نوآزمی کرده بود و با تحمیل قراردادی ناعادلانه به عراق، اختلافات سوزی با این کشور را از میان برداشته، مالکیت بر اروپا ورود را از آن خود ساخته و به قدر قدرت خارج فارس تبدیل شده بود. او که ایران را "چریک‌ها و آزادی‌ها" و "دروازه تمدن بزرگ" فضا داده و اعلام داشته بود که ایران سزودی پنجمین قدرت صنعتی جهان می‌شود و تا پانزده سال دیگر از ژاپن پیشی می‌گیرد. او که بدست‌رواها و خراب و خیال‌های خود را در آنجا اجرا می‌نماید و بدینجه می‌آید که نتواند وجود جنبش مسلحانه‌ای را که در حال رشد و روشن بود، تحمل کند.

برای آن با "تراز کردن جنبش چریکی، در سیاست امنیت داخلی" بازآمیزی شده. حکومت نظامی پس‌رانی بر جامعه سایه گسترده. کنترل پلیسی افشاده تازه پیدا کرد. زندگی فکری و فرهنگی جامعه زیر نگاه موشکاف ساواک قرار گرفت. دانش‌های زایش و باززایش حرکت چریکی، در معرض دیدم‌بانی قرار گرفت.

«موضع‌مان همان موضع دادگاه است. در سورتیکه از مشی بیروستند. پاسخ می‌دهیم: آزادی بدهید تا مبارزه مسلحانه تمام شود. راه حل مشکل ایران، آزادی است. آزادی»

حساسیت به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، مبارزات گشت و سخته‌گیری تا بدانجا رسید که مرستادن گارد به دانشگاه‌ها و بستن کارگاه آنها، امری عادی شده. تعداد بیش از هزار کما بر زندان‌ها رفت با سرکوب، نظم قدیم زندان را برچیناند. و نظم دیگری بر جای آن نشاندهند که فعالیت زندانی را زیر ذره‌بین

می‌گذاشت و کار سیاسی و سازمانی را سخت دشوار می‌ساخت. برنامه این بود که "دانشگاه انقلاب" را بر هم زنند، زندانی را سرکوب کنند و درهم شکنند و از مبارزه بازدارند. بعضی دیگر این برنامه، از میان برداشتن فدائیان زندانی‌های بود که ساواک کماز می‌برد حرکت‌های درون و بیرون از زندان را رهبری می‌کنند و به گمان ما این رهبری را در دست بیرون چیزی و نارانش می‌دهند.

این‌ها سران و سرآمدان چریک‌ها در زندان بوده. از سرشناس‌ترین فدائیان خلق با دانش و بینش، با تجربه و پخته. ورزیده و کارآمد. برخلاف بیشتر هواداران مبارزه چریکی که دانشجو بودند، بیشتر آنها پیش از کودتای ۲۸ مرداد در مسوول سازمان جوانان حزب بوده رزیده بودند. پس از کودتا از حزب توده فاصله گرفته، به‌شکرتانه گذشته سیاسی خود را بازبینی کرده و با پیدا نمودن ک راه مبارزات مسلحانه، جنبش مسلحانی، مبارزه با اقامه داده بودند و در این روز، بارها به زندان افتادند. از برانکیزندگان و سازمان‌دهندگان جنبش ۲۰ دی ۱۳۳۸ به شمار می‌رفتند. این گروه در مبارزات سیاسی سالهای ۱۳۳۸، ۱۳۴۱ فعالیت‌ها شرکت جسته و در سازماندهی مناسب نیروهای سرتی درون جنبه ملی دانشگاه نقش برجسته‌ای ایفا کرده (۱۴) و دو تن از رهبرانش، جزینی و طهرانی، از شناخته‌شده‌ترین رهبران جنبش دانشجویی آن سالها بودند. با پایان "سالهای تیرد" و فرونش مارزات، سیاسی و افزایش اعتناق، به سازماندهی مبارزات مسلحانه دانشگاه برآمدند. و از این رهگذر با شمار زیادی از پر شورترین دانشجویان پیوسته خورده بودند. از شرکت در مبارزات اقتصادی نیمه اول دهه چپیل (مدرسه کارگران بلورسازی زاویه و هاشمی، انصاف رانندگان تاکسی تهران و کارگران کورده‌خانه...) و سازماندهی جنب و جوش‌های اجتماعی (مراسم خاکسپاری و هفت چمران پولوا، تخصی...) غافل نبود (۱۵)

ساواک نیز آگاه بود که ایضا ایوان کسانند که در ایران حرف از مبارزه چریک شهری زدند، در این راه کام برداشته و در نیجه راه به دام افتادند. (دی و سپن ۱۳۴۶). در بند نیز آرام نگرفتند و به مبارزات فرار پرداختند. در جین عمل به چنگ نگهبانان افتادند. مجازات شدند و به بدترین زندان‌های کشور رسید (۱۳۳۸) (۱۶). و اولین کسانی که راه فلسطین را گشودند، اکثر معضاتی فراهانی

دی ماه ۱۳۵۳. در لندن چاپ می‌شود. برای ترمیح و ترمیح مسائل جنبش و همچنین بررسی و شناخت جامعه ایران و شنه به ایجاد زمینه پند. بحث خلاصه و عالم در سراج مسائل مردم و معضل جنبش (۱۳) "نصر عمل" هم که به مسائل نظری مبارزه چریکی می‌پردازد و بیشتر معضلهای اروپای چریکی را مورد

و محمد حسامی آشتیانی، اعضای همین گروه بودند (پوری، ۱۳۴۶) (۱۷). ساواک روداد سیاحتی را نیز به بازمانده‌گان همین گروه نسبت می‌داد. چه در جسرستان بازمانده‌ها و سازجوشی‌ها، رابطه‌ها، میان چریک‌های جنگلی و زندان کو رمت، و دیگران عزای و یارانش را زیر شکنجه بردند و نظریاتی «ویرانه‌ها» گاهی شد و با یک درجه تخفیف، محکوم به حبس اندک ترور سرلشکر در سید (۱۷-۱۳۵۰) را هم که به واکنشی به اعدام ۱۳ نفری خلوق می‌دانستند (۲۶ اسفند ۱۳۴۹)، می‌آرتیابان را این امر نمی‌دیدند. آن در هر سه هم دادوسی از پیش، ریاست دادگاه - رانی و یارانش را به عهده داشت. نیز از چشم ساواک پنهان نبود که آنها در زندان سخت سرگرم فعالیت‌ها، که به رقم سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها به بیرون از زندان عقب زده‌اند؛ که ارتباط با رهبری بیرون از زندان چریک‌ها را به دست دارند؛ و به شکنج سازجوشی‌ها نیز از زندان‌های هم‌زمان‌شان را فراهم می‌کنند. «آدرسانی» و تربیت چریک - بیرون مسائل نظری و موانع سیاسی پیشی - سلاح‌ها، تنظیم جزوهای آموزشی، خورسازان و غیره - ارائه و هدایت‌ها، فعلی و ... این اعمال برانده‌ها، که غم جزم آورده بود جنبش چریکی را نابود کند. نایب‌شودانی بود و محمل‌ناپذیر و در خود نایب، هم از این درها چریکی و نظری و کلاسی و ... را در دست فرستادند و همین مجرد و تجدیدنظر کردند. «اگر دست از این کارها نکشید، شما را خواهم کشت» (۱۸). بیرون بود. جنبش دست‌بردار نبود و دست به کارهایی تازه زد. چگونگی آزادی با اروپا و انتشار آگاش در خارج از کشور را طرح‌ریزی کرد (۱۹). و رهبری سازمان و شمار از سازجوش بیرون از زندان را نسبت به ماهیت و هویت راستین عباس شهریاری آگاه ساخت.

آزاد، روزی که عباس شهریاری ترور شد، روز آغاز سفر بی‌بازگشت عزیزی و بارانش از قسر بود.

چگونه آنها را کشتند؟

در زمان محبت سرهنگ زمانی، نمی‌دانم با چه دسیسه‌ای کردند ۹ نفر را از بندهای ۵ و ۶ که در آن سرهنگ زمانی بود، بردند (۲۰). که دسیسه‌ای برای بردن زندانیان بکار گرفتند، نه همه سرده‌نگار از بندهای ۵ و ۶ بودند. و نه شمارشان ۹ نفر. ۴۰ نفر بودند که در نیروز پر جنب و جوش ۱۵ اسفند، به

راهنما را در آن روز، به تمامی بریدند. شده و رانما، میان ۳۵ نفر، که در هشاد، سلول انفرادی بخش کرده بودند، به دشواری بخش بود، چه هر سلول توالت و دستشویی داشت و زندانی پنهانی برای حرکت داشت تا با زندانیان دیگر تماس بگیرد. اما از راه مورس بود. مورس

از چشم ساواک پنهان نبود که اینها در زندان سخت سرگرم فعالیت‌اند؛ که به رقم سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها به بیرون از زندان عقب زده‌اند؛ که ارتباط با رهبری بیرون از زندان چریک‌ها را به دست دارند...

زمینی، که شد و کار... این، مشاوران همین گروه است. با مورس زمینی می‌شد. هم‌زمان با چندین سلول به گفتگو نشست. گفتگوهای چند نفره؛ که بیشتر در رها با چریکی این نقل و انتقال و انفرادی دادن‌ها بود. و تحلیل بیشتر سر محور «آزاد» است. اشتیاق و از سابق - گشت که ره‌آورده آمدند. «آزاد» بود. و نیز چند و چون موضوع‌گیری به وقت سازجوشی احتمالی؛ که تدوین کار - مؤثر جزوی بود. «موضوع‌ها» همان موضوع دادگاه است. در سورتیخه از شش پرسیدند. پاسخ می‌دهیم: آزادی به‌بود. تا ما در سلول تمام شود. راه عمل مشکل ایران. آزادی است، آزادی».

در سلول‌ها، زندگانی در سکون و صلوات می‌گذشت و تنهایی. در بی‌خوابی غیر ترور سرگرمی - زندگانی، رئیس «کشته شریک شد» کارگزاران، در روز دوشنبه ۲۶ اسفند ۵۲، به درون سلول‌ها راهی پیدا کرد. زندان، پس روز بعد زندگانی می‌گذرانند. رویداد، روان‌های زندانیان تازه‌ای بود که به سلول‌ها می‌آوردند. و در میان آنها معضلتی جوان خوشدل بود که روز ۲۸ فروردین آوردند و به یکی از «سلول‌ها» انداختند (۲۵). او گرچه زندانی قسر بود، از اوایل آبان تا آن روز را در «کلیه» مشغول شد. «سازجوشی» به سر آورده بود. او از سخت‌ترین مجاهدین در بند بود. کمتر کسی به اندازه او شکنجه شده بود. فشار زده بود؛ «شش» که نان جنبیدن نداشتند. می‌جان و زندگان به او آورده بودند؛ و او را آورده بود که «مرگ در راه است» و بازگشتی در کار نیست (۲۶). او اما، تنها مجاهد ستاوری داشته شدن در حال قرار نبود. «کامل ذوالانوار هم بود» (۲۷). از بی‌جسته‌تر، و احترام پسران‌تر، مجاهدین در بند، از سازجوشان اصلی و مشاوران مهم شبکه

سرگرمی درامند (۲۱). چه، شبیون توکل و سیمین سرانیت را هم از زندان زنا، قسر بیرون کشیدند. و با چند، مأمور مسلح به گذار می‌بینی‌پوش‌های زندان آوردند که در «مأمور» از پیش بود (۲۲). آن ۲۸ زندانی سره را هم در پایان سخنانی سرهنگ زمانی، دستبند و چشم‌بند زدند.

از چشم ساواک پنهان نبود که اینها در زندان سخت سرگرم فعالیت‌اند؛ که به رقم سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌ها به بیرون از زندان عقب زده‌اند؛ که ارتباط با رهبری بیرون از زندان چریک‌ها را به دست دارند...

دست در دست، اگر از آن مسلح سره انداختند و در سه می‌بینی‌پوش نشاندهند. و چون می‌بینی‌پوش‌ها بر شده بود. در تن از آن، عینالک - شهری و ایرج شهری را سوار بر جویپ کردند. همراه با شبیون توکل و سیدیه سرانیت (۲۳). «مأمور» از کاروان، اوین بود.

این پول سر، جزو اولین کسانی بودند که «مأموران» «سلول‌های جدید» اوین را گشودند. که او بود و «مورس» در اوین لباس‌ها و همه وسایل‌شان را گرفتند، آنها را در رومس بستند کردند. لباس زندان به ترسان پوشانده‌اند. و در دو گروه بخش‌شان کردند. عباس خلویی، «سریر» سرمدی، برزاد شکران، مهدی فسپور، عباس صلیبت‌کلام، مهدی منوری، فرخ نگهبان و حمید، «عربی» را به «بلاکه دوم بند» عمومی فرستادند. دیگران را به «سلول‌های جدید» که خالی بود، از گروه‌بندی پانا بود. چه، روز هفدهم اسفند، عزیز سرمدی و فرخ نگهبان را هم از عمومی به انفرادی بردند. هجدهم اسفند، عباس فضیلت‌کلام را.

پند روز گذشت که احمد جلیل افشار و محمد چوپانزاده را هم به «سلول‌های جدید» آوردند. اولی را از اراک و دومی را از اهواز. آنها را پیش از بردن به اوین، ابتدا به زندان کهنه و آنگاه برای یکی دو روزی به قسر بردند. در همین جاست که چوپانزاده - به یکی از زندانیان که پرسیده بود فکر می‌کنی برای چه ترا به تهران آورده‌اند؟ گفته بود: «اسلام» (۲۴). آمدن چوپانزاده و جلیل‌افشار به اوین و پیوستن‌شان به عزیزی، مازوفی، سورگی، کلاسی و سرمدی به آن - «مما» بود که یک بار دیگر هم‌پرونده‌های پر شوری را که پس از قرار از محام ۱۳۴۸، به زندان‌های مختلف سرانیت کشور تبعید شده بودند، یکجا گرد آورده‌اند.

زندان مجاهدین، و نجوم به داشتن رابطه با -جاهلین بیرون از زندان و دادن اخبار و اطلاعات به آنان، و شاید هم معاونان به ایجاب در روز سرانجام زندانبور زیر سر اوست و در نتیجه به جاست که تاوان این کار را او بخردند پس دهند تا دیگران تکلیف خودشان را بدانند!

پانصد ۲۸ فروردین، شایم ذوالانوار و مستطی جوان خوشدل را بردند. همراه با بیرون چینی، حسن منوچهری، رضی، عباس سورکی، محمد پیرنژاده، سعید گلانی، عزیز سرمدی و احمد جلیل افشار. به گمان ما همراه کردن دو مجاهد با همت فدایی هم پیروند، نه بی دلیل بود و نه به سهو. به اعتدال زیاد برای رد گم کردن بود، نه همان گونه که روانه کردن سی و اذعی زندانی با برون حزبی و پارتی و اشغال دادن دسته جمعی آنها به اوین، برای دو نشدن پیش از وقت تومانه جراتی بزرگ بود. این جاسیت بزرگ که منطفا توسط نفرهای امنیتی دم و دستگاه شاه مارچیزی شده بود، سی پاست به کونه ای اجرا شود که راز آن از پرده بیرون نیفتد و آشکار نشود که هدف از برون برداشتن آن گروهی از رهبران ویریکهای فدائی خلق است که در زندان اند و در چاک حکومت ۹ نفر کوتاه با بازار مدرود گفتند، ما سورس و موزی به راه افتادند، به کجا بردند؟ آن به دفتر زمانه؟ به اتاقهای بازجویی؟ نمی دانیم، چگونه آن روز را به شدت رسانند؟ چگونه دفندان مارچونی شدند؟ در جیبی نه سال شود رها شدند؟ نمی دانیم، کی اعلام شدند؟ همان شب؟ فردای آن شد؟ فرداشب آن شب؟ پاسخ این پرسشها را نمی دانیم و بنا بر سرنسی نمی دانیم، آنچه که می دانیم از قول یکی نفر اینست: بیرون آمدن برون در دو جلسه عالی دادگاه انقلاب ایلام! همه حرد هایش را در ربط با این موضوع می آوریم.

شایم ذوالانوار را به زندان کتک آوردند. زانبل سلام، در آن موقع سرنگ و زیری رئیس زندان اوین بود و تأکید کرد این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت که باهار را در رموزان هل آفریند باغ در خرابی نه چینیید حاضر شویم شایم ذوالانوار به بازداشتگاه با کتک زده فرستاده شد. ۲۰۵-۱۰۰۰ به رستوران رسیدم رضا عطاریوز، محمد حسن ناموری، پرویز پیرنژاده، معروف، به دفتر جوان، سعید جوان استیانی معروف به پارت، ناصر نوذری معروف به رسولی و محمد علی شیبانی معروف به حسین هم تریبا هوران با من آمده بودند. ترکیب افراد برای سرک زده با هم جور در می آمد. کنترل کوفت کردن بهار بودیم که عطاریوز گفته: آن عدولتی را که قرار بود اتفاق برسی اند و جرنیات کار را شایب بررسی کرده و مصوب شده و سرنگ و زوری در جیب قرار گرفته و باید همانطور که آنها در دادگاههای انقلابی خود وقت و بی وقت نسیم به تدریس می کردند. ما هم چند نفر از امضاها این سازمانها را تطبیق و من مانم برده بود عطاریوز گفته: آن که حسین و رسولی زندان اوین را از زندان اوین تسویل می کردند و ما هم در قم و ساهه انیس اوین، در سرانجام بازداشتگاه اوین منظر سرخشم و با سرگشت و زوری به عمل می آوریم، رسولی و حسین زوری

رضا عطاریوز فاشانه با پیش گذاشته و گفت همانطور که شما و رفقای شما در دادگاههای انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می کنید، ما هم شما را محکوم کرده و من سعیدیم حکم را اجرا کنیم بیرون حوزی و چند نفر به این عمل اعتراض کردند.

اولین کسی که رگبار مسلسل را بر سر ما بست، سرنگ وزیر بود و از آنجا که کتک زده شد باید شلیک کند، همه شلیک کردند. من نفر بهار یا پنجم بودم که شلیک کردم... سعید جلیل سعید استیانی بالای سر همه رفت و تیر خلاصی را شلیک کرد و او پیش از شلیک بود که منخنده بود، آنجا که در دیس بود (۲۷)، (۲۸).

انورانی در سوین جلسه دادگاه اوانه می دهند:

و اجساد آنها را داخل سپهرس گذاشته و به بیلاستان ۵-۱ ارتش سرور دادیم شش چینی، عبا و پارچهها به وستان و رسولی اعلام شده بود، من با دو ساعت قبل از اعلام طرح، انقلابی از آن زمانم من از آن زمان با مسلسل بیرون آمدن برون درم و نمی دانم که کلونهای من به آن شهرها فرستاده شده است، را خبر دادند، چرا حسین عطاریوز انجام می دادند برای نابودی

تا پیش از رستاخیز، نفس کشیدن سیاسی را ممنوع کردند. با رستاخیز، نفس کشیدن عادی هم ممنوع شد. اینها ما را خواهند کشت، ای کلوله های آتشین بر ما بپارید!

۹ نفر انسان انسان چشم و دست بسته ای لازم بود ۸ نفر نامزد اعلام این کار شدند. طرح این نقشه کشی بود و به کسی این ۹ نفر را انتخاب کرده بود؟ چرا باز من را به این ماجرا کشیده بودند؟ بعضی از این سوالها جواب ندارد و برخی دیگر را منند شما جواب بدهید...

روز تاریخ بطور مسلم به دستور شاه سابق انجام می شد و طرح آن عطاریوز را شایب و احتمالاً ناموری و غیره بودند. هدف از این کار اصولاً گرفتن اطلاعات و با رعایت پارهای از مسائل نبود، که مثلا کسی منوجه اعمال آنها شود چون احتمال زمانی سیاسی تابع

سرکات کردند، و بعد از این ساعت به سر قهرمانه راه افتادیم و با دیوانه ریخیم، رسولی و حسین زندانیان را تسویل گرفته و سرنگ وزیر، در عالیته لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عدای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان با راهانش او و به دنبال میانی بود، عدول زندان اوین به بالای از مقامات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرنگ وزیر ما پی سییم گفت: هیچکس اجازه ندارد با دستور دادام بالا بیاید. زندان اوین را پناه کرده، به ردیف روی زمین نشاندند، در حالیکه دستها و چنانشان بسته بود، سپس

بعد از شروع زنده بود رئیس کشته موزی شهرانی و دانشهانی در اوامر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری، یک روز در ۷ فروردین ۵۴، محمد حسن ناموری معروف به سعید سرا به اطای خود خوابت و ۹-۱۰ مراد است. عدولتی اعلام شود که اتای نایب گفته شما هم باید در مبارک باشد. پرسشیم پسند، گفت فتولی کشید. من به اطلاع خود رفتم و موضوع را فراموش کردم. روز ۵ شب ۲۹ فروردین رضا عطاریوز بلندی به من اطلاع داد که

با کوله خاطراته خونین در پیش
 اواره شدیم در جهان روز و درشت
 هر لحظه ولی نه پست سو می نگریه
 بهشوده قلب غنایه جانان در پست

نامه به تسلیمه نسرين

نسرين عزيزا هنگامی که پندی پيش
 برای نخستین بار، بسرهات را در آینه
 تلویزیون دیدم، بی اختیار دلم لرزید. البته
 از آن پیشتر، پیش از فرار ناگزیرت از
 خاک سین و هم پس از رسیدن به
 سرود، از دریاچه گفتگوهایت با رسانه‌های
 غربی، به احوال زندگی و پشیماندهایت
 آشنا بودم. و به عنوان شاعر تبعیدی
 ایرانی که با تو به عنوان نویسنده‌ای برآمده
 از زمینه تمدن و فرهنگ هند، پیمینه
 مشترک تاریخی درازی دارد، سخت
 نگران بودم و هنوز هم هستم و با تو
 حرفهایی دارم.

بی‌گمان توجه داری که منظورم از
 نسبت تو به هند البته نه معنی انکار
 هویت بنگالی تو نیست. فرشم پیوند تو به
 آن فرهنگ غنی و چند بعدی برآمده از
 درهم‌آمیزی فرهنگهای گوناگون است که
 عمری چند هزاره دارد و پیداست که در
 چنین نگرشی، مرزهای بساخته سیاسی
 که اغلب منطبق مایه‌ی نداشتند، چندان
 معجز نیستند. خودت بهتر می‌دانی که
 پنجاه سال پیش در شبه قاره هند، اساساً
 کشوری به عنوان پاکستان وجود خارجی
 نداشته تا باز ۲۴ سال پیش بنگلادش از
 آن جدا شود. گویی تقدیر تاریخی چنین
 پره است که رهایی هند از استعمار و
 استعمار انگلیس و استقلالش در ۱۹۴۸
 بدون تقدیم قربانی به عدای «کپانی هند،

شرقی» میسر نباشد. صاف کپانی هند،
 شرقی که سینه‌های خیره و حرگانش
 را از جمله بر روی ستون فقرات زبان
 فارسی در هند گریه، تا زبان انگلیسی را
 جایگزین زبان فارسی کنند که در آن
 سیزدهمین سده‌های هجدهم سال و گستره‌ای
 عظیم داشت... بگذریم، امروز ما به عنوان
 نویسنده، در آستانه قرن بیست و یکم،
 چندان در برابر توانمندی‌های روینده
 ارزشمندی‌های انسانی فرار گرفته‌ایم که باری
 مجال حسرتی برای زمانهای گذشته
 نداشته باشیم توانمندی‌های برآمده از
 خاستگاه تبعیدی‌های نژادی، طبقاتی، دینی
 و جنسی و فروریخته برج و باروهای باقی
 مانده منزلت‌های بشری... گفتم نگران
 هستم و با تو حرفهایی دارم، اما پیش از
 هر چیز، می‌خواهم احساسم را در
 لحظه دیدنت در تلویزیون باز گویم:
 غورفید امتداد به نفس از چهرهات
 می‌شاپید. از چهره محجوب و زیبای
 غورفید سوخته‌ات. نگاه آگاه و رفتار
 ساده و باوقارت در تپش ملی، حضور
 احترام‌انگیز معنویت شرقی در آن
 فضای زرق و برق‌های توغالی بود. ساده
 و زلال و مهربانگیز بره‌ی، مثل آسمان
 شری. در نگاهت پتو و بی‌نیازی بود،
 و اراده بی‌تردید اما مهربان گانندی را
 می‌دیدم. و خودما که جسارت بی‌مانند
 تو در دفاع از ارزشها و حقوق انسانی

بائون میبخت، ذره‌ای به هیار سرود و
 خودمندی آورد نبود. و خوشتر اینکه به
 نشانه تأکید بر هویت خویش به زبان
 مادری سخن می‌گفتی، با آنکه زبان
 انگلیسی را چنان می‌دانستی که چند بار
 سخن مترجم را تعویج کردی. آرامش
 رفتار و گفتارت بازگرنده یعنی به
 محتاجی بود که از آن دفاع می‌کردی. باید
 هم چنین می‌بودی. آخر سو سر زمینه
 فرهنگی کهن پای سخت کرده‌ای که انسان
 و ارزشهای ذاتی‌اش در کانون آن فرهنگ
 جایگاه سببی دارند. باری از کسانی که
 بر باون بیعت می‌رود، هم به زبان خود
 آنان می‌گفتی و در ذهن من، غوغایی از
 باز یادآوری‌های گوناگون بر پا بود.
 خواهی‌آوردت تاریخی از پیوندها، داد و
 ستدهای فرهنگی بسیار دیرین ایران و
 هند و انگیزه این سلسله باز یادآوری‌ها
 نام تو بود: تسلیمه نسرين، نامی
 اشاره‌کننده به حافظه تاریخی میبخت،
 نامی بخش پیشینش عربی و بخش
 پسینش فارسی، بخش عربی‌اش، معانی
 ناخوانده، تپش زلمی باقی مانده بر
 اندام زبان مادری، میراث لشکرکشیها
 و لغوات اسلامی در هند و بخش
 ایرانی‌اش نام گلی، یکی از لطیفترین
 گلپای ایرانی، یادگار خویشاوندی‌های
 نژادی و فرهنگی و ارمانان فرمانران و
 نویسندهگان مهاجر و تبعیدی ایرانی که

در درازنای ۱۵۰۰ سال اخیر، شهفاره
 ۱۰۰۰ هجری، پیش عظیمی از کلاسیک
 سرزمین‌های آریایی و قلمرو زیاد فارسی،
 همواره پناهگاهشان بوده است.

سرگذشت و سرودها، مشترک
 ایرانیان و هندیان از آن هزاره‌های دور تا
 امروز، از آن سپیده‌دمان تاریخ که باستان
 از سرزمین‌های مرده شوالی به سوی جنوب
 گریخته‌اند و در دو شاخه بزرگ و در
 کنار هم، ایران و هند را به بوجود
 آورده‌اند و یرغ فرهنگ و تمدنی را
 برافروخته‌اند که هزاره‌های تاریک را در
 این بیکرانگی، روشن می‌داشته است. چنان
 درهم تنیده بوده است که در هنگامه‌های
 سخت تاریخی، ایرانیان همواره سرزمین
 هند را به چشم پناهگاه امن نگریسته‌اند و
 داور تاریخ گواهی داده است که اشتباه
 نکردند... نخستین مهاجرت ناگزیر و یا
 تبعید سیاسی همگروه ایرانیان به خاطر
 نگاهداشتن هویت دینی و ملی خود، در
 برابر اسلامی که با شمشیر ابلاغ می‌شده
 است در اواخر سده نخستین اسلامی (قرن
 هفتم میلادی) بوده است که از راه دریا به
 گجرات هند بنام برد و پذیرفته شده‌اند.
 پارسیان هند که هنوز در گجرات و سیسی
 و سرود و سورت و سند و سندس آتش نیکان
 خونی را پاس می‌دارند، بازماندگان آن
 مهاجرانند...

سند سانی پیشتر، در نیمه شرقی ششم
 میلادی ایرانیان تاریخ یافت بردند، که با
 شورشات پیرار کتاب پناه نثاره (Panchatantra)
 را از هند به ایران بیاروند
 و به پارسی ترجمه کنند. اکنون هزار و
 پانصد سال است که فرهنگ ما از آن
 گنجینه حکمت عملی، کلیله و دمنه
 بهره‌مند است.

نبردها، سالی پس از مهاجرت اول، او
 اول قرن شانزده میلادی، ما روی کار آمدن
 حکومت مذهبی مسلمانان در ایران و توفد
 هرگونه آزاداندیشی به مدت دو سده قرن،
 مهاجرت دوم ایرانیان به هند، آن‌ها
 می‌شود. مهاجران و تبعیدیان این دوره،
 عموماً شاعران و نویسندگان و روشنفکران
 و دانشورانند. در این دوران سن، لیکن
 دروازه‌های گشوده نامبرهای مهم و
 خوشامد، درگاه فرمانروایان فارسی زبان،
 پذیرا، فرهنگستان ایران می‌شود است.
 دستاوردهای هنگفت فرهنگی این دوره
 برای ایران و زبان فارسی به اندازه‌های است.

که سرشان گشت آگاهی کامل از تاریخ
 ایران، به ویژه شعر و ادبیات فارسی،
 بی‌شود به کتابخانه‌ای که در این باره به
 زبان فارسی در بند نگارش یافته است ممکن
 نیست. من تنها به دو سه نسخه اشاره
 می‌کنم: معتبرترین فرهنگ‌های زبان فارسی
 در این دوران در هند نوشته می‌شوند،
 (مثل برهان فاطح، فرهنگ جهانی،
 فرهنگ رشیدی و...) همچون شعر فارسی
 گریخته از شمشیر و تکوین در آن
 سرزمین مجال می‌یابد تا ملایب تازه‌ای به
 وجود آورد به عنوان «سبک هندی» که
 نسابندگاری مثل «بیدل دهلوی» داشته
 باشد بزرگترین زلزله برای زبان فارسی
 بعد از حافظ که حساس‌شناسی اثر و
 از میان کتابهای نزاران تاریخی، ترمه
 می‌دهم به کتاب «برهان‌الاسلامی» تألیف
 غلامحسین سلیم که «تاریخ سلطنت بنگاله»
 است. زادگاه تو را دینی ملی می‌است که
 فارسی بهائی حافظ گفته است: شکرشکن
 شرافت ده طوطیان صد زین لب، پارسی
 که به «بنگاه» سرود!

و هرچنان تا فراموش نکردم، به عنوان
 پایبندی این بخش از عرفانم می‌گویم که
 برخلاف این سه عشق که سرزمین سورمان
 هند به گزین ما آورد، سپاسندگی ما از
 نیکوها و نیکوکارهای هند به سر در آینه
 شعر شاعران و مترجمان ایرانیستگان ما
 بازنایی نداشته است و اندوهنا که ناسپاسی
 هم داشته‌ام لشکر کشی و تاراجی و
 غارت نادرشاه در هند برای ما ایرانیان
 البته یک شرمساری می‌است و تا
 فراموش نلایم که مجاور به مشرق اساس
 الزاماً حاسک دینی ندارد، نادرشاه نه
 هرگز مذهبی بود و نه هرگز بهائیت را
 توجیه مذهبی می‌کرد!

اینکه در مساحت‌های حواس‌دار رفع
 تبعیض جنسی شده‌ای و هم دفاع پرشورت
 از حقوق انسانی بانوان، بیانات بسیار
 بسیار شایسته و ضروری است. البته در
 راه تحقق این حواس‌ها، مشکلات «نظری»
 و هم «عملی» کم نیست و نه تنها در
 به‌علاوه که در کشورهای اروپایی نیز هم،
 فرهنگ کم و بیش فرهنگی مردسالارانه
 است. می‌دانی که بیش از پاره دوره، از
 باوران می‌توانند نتوانند نهفته‌های را
 بخوانند. واپس‌اندگی فرهنگی که روی
 دیگر سکه واپس‌اندگی تاریخی است،
 ساری است. شبح عبرت‌آموزی است و

دوست به همی، دلیل، پیگیری بیانی
 می‌طلبند. در این میان ژرفی جویی، در
 میان انواع تبعیضها، متأسفانه گسترده‌ای
 بیانی دارد. در همین فرانسه، ما سابقه
 هفتصد ساله دانشگاه پاریس، سابقه حق
 رأی زنان به پنجاه سال نمی‌رسد!

این مشکلات «نظری» و «عملی» که
 اشاره کردم، مسائلی «فلسفی» و
 «فلسفی» است که توضیح آنها در ترجمه‌های
 نام نمی‌کنند و اگر به‌خواهی در مجالی
 دیگر سرشان در این باره سادل نماز
 کنیم. اکنون تنها اشاره می‌کنم به اینکه
 «سوکس» در یکی از نامه‌هایش به اندکس
 به هنگام پژوهش‌هایش در سور، تولید
 آسیایی می‌ریسد: در شرق، دین به
 اندازه‌های ریشه‌دار و فراگیر است که
 پژوهش به هنگام مطالعه تاریخ شرق به
 نظرش می‌رسد که گویا تاریخ ایران را
 مطالعه می‌کند!

در میان اخبار مربوط به تظاهرات
 بنیادگرایان اسلامی علیه تر در داکا،
 مسووری سخت نگارنده و حیرت‌انگیز
 چاپ شده بود. تصویر از اسود سرداش
 ریشو، با چهره‌های بلند برافروخته در
 دست راست و در دست چپ، چهره‌هایی که
 گویا از مورچه‌های عظیمی سرور، به دو هزار
 سال پیش، نام گرفته بودند. این تصویر،
 برای من، و حساس برای تر نیز، پیش از
 آنکه نشرانگیز باشد، نرسیده‌اندگی و
 تأمل‌انگیز بود. آیا در نشری اجتماعی،
 ایان خود، ایرانیان بدان اوتوجع مذهبی و
 به عبارتی دین‌شور، فرمان‌های واپس‌اندگی
 تاریخی می‌دهند؟ سو، در سیره ایران
 نیاکانسان را می‌دیم که با سو و بزرگی
 مهاجرت، برای دفاع از هویت دینی خود،
 در برابر جنگجویان اسلامی، سب کشیده
 بودند، و تا پای جان کوشیده بودند و
 کشته شده بودند تا دین سواهم و تازه را
 نپذیرند و اینکه به دفاع از همان دین
 سواجم که با سیرر نسل‌ها و فدایها
 هویتشان شده بود، برافروخته بودند. دینی
 که به خاطر نپذیرندش، پیشترها در
 اندام پدرانمان کشته شده بود.

این تصویر، در ذهن من، تصویرهای
 همانند دیگری را هم در برخی از
 کشورهای اسلامی، باز می‌آفرید: در
 پاکستان، در سور، در الجزایر و... البته
 به یاد داری، علم فتنه در شد، سادان
 رشیدی را، ساد سلاهای پاکستان

می‌شود، هشدار به‌همراه‌ها سنگانی بردن این رسانه‌ها را دایره و تلویزیون‌های دولتی را می‌گیریم. به معنای ذهن همگان را از غم‌ناکی اندیشگی «لازمه» نشان است و نه همگان را در جریان «واقعی» رویدادها قرار دادن؛ در همان سینه برای نردن شخصیت‌ها و روش‌ها که آن انسان‌ها را می‌تواند. میزان آرایش پنداری، مسلمات نظامی این کشور را در جنگ هشت ساله ایران و عراق که جامعه‌ای بی‌سایه برای هر دو ملت آفرید. برای تو باز گوییم. و باید توجه داشته باشی که مشکلات ما به عنوان نویسنده و حقوق انسانی ما به عنوان روشنفکران تبعیدی تا هنگامی که

بهبادهای برای پیشبرد «مصلحت» ایشان نباشد، برای آنها قابل بحث و گفتگو و مساجدها با ناسات و تا پیش از این وجود نهادهای مثل روزنامه‌نگاران، بی‌مورد، کانون‌های نویسندگان، پارلمان سن‌المللی نویسندگان، مبنی ضرورت استقلال آس آگاهی و فرهنگ از قدرتمندان و به‌تجا بگیریم بنا بر آنچه اشاره کردم، من به عنوان شاعری که بارها برای قتل سلمان رشدی را محکوم شده‌ام، باید بگویم که برای جان او نگارایام از «دیپلماسی معامله» چندان کسر از مجریان فتوا نیست؛ آخر من در این ده دوازده سال

شاهد بوده‌ام که دیپلماسی اروپا، دیگر سالهاست که «روشنه اخلاق و قانون» را در پیشگاه عدای «سرد و سرد» آفرینی کرده است و می‌کند. من همچون هزاران دیگر، شاهد بوده‌ام که در بندین پایتخت و شهر اروپائی، بسیاری از هم‌پیمانان از مخالفان سرشناس جمهوری اسلامی ایران، به وسیله سرگ‌آوران روانه شده از شهران، ترور شده‌اند و این آدمکشان حرفه‌ای همواره در انجام وظیفه و گرفتار شدن موفق بوده‌اند. و اگر هم، تنی چند از آنان، اینجا و آنجا «مصادفا» ناشناخته دستگیر شده‌اند با وجود مسلم بودن جرم آنان از سوی مقامات قضائی، با سازگشت داده شده‌اند و یا اگر هم به ناگزیر، دادگاهی بازی، به هرچیت تشکیل شده در زیر سایه دیپلماسی معامله، روی دادگاه بلغ را سفید کرده است.

ما به عنوان روشنفکر وظیفه داریم که با هرگونه مطلق‌اندیشی، سازده فرهنگی کنیم. ترفندهای «مصلحت» و مشورت بر زمینه باورزدگی است که می‌تواند با همگان در اعتبارش به لیز، فرمان خویشی، پیش از همه، زار مادی اسراس، در جنبشی خودپوش به دفاع از حیثیت انسانی خود، در زیر پرده دستکاری به حجاب‌های دوران «عجاب اسلامی».

برافراشته و مستحق نشانه این دوره، ملایان را برای گسترش بیشتر نفوذش در بدنه محروم جامعه‌های مسلمان با حضور هنرهای صل‌رشد، از دست مصادفا بگیریم که دفاع دولتهای غربی هم از مسلمان رشدی نمی‌تواند الزاماً به معنی احترام این دولتها به ارزشهای ذاتی انسان باشد.

دوستی می‌خواهم از تو بگیرم که آیا در نگاهی تاریخی، میان این اسراج فراینده

مست، ممالک غربی که از بدنه محروم این جامعه‌ها مرئی‌عزیز، با مبادی کارگرهای استعماری اروپا در این کشورها، از پادمانی نمی‌بینی؟

به نظر من، ما نمی‌توانیم از بدنه محروم جامعه‌های واپس‌نگارانه شده و غارت شده، سوخت بشکونیم و «مایل مسایل تاریخی» باشیم. نه این معنا که آنها مران دستاوردهای علمی و فرهنگی و معنای که ارزشهای بشری و میراث مریبا کار و گودش مشترک ملت‌ها در سراسر تاریخ است و فرهنگ، استعماری و کشورهای که به اعتبار دانشمین پیشرفت‌ها، آنان را غارت کرده‌اند، خط فاصله و تفاوت قابل بشوند و امسلاً ما در گامی جداست. اول.

این تقابلی فراینده، در تحلیل نهائی، از بستر ستیزه «جنوب فقیر» با «شمال غنی» سر نمی‌خیزد؟

آیا فکر نمی‌کنی که ما به عنوان روشنفکر در جامعه‌های مذهبی، اگر به جای جمله به مذهب، در راستای استقرار حقوق شهروندی و نهادهای مردم‌سالاری و از میان برداشتن اسراج تبعیضاً بگوشیم، بهتر می‌توانیم عوام‌فریبان حرفه‌ای، یعنی ملاحا، راه خلق ملاح کنیم؟ و تو خوب می‌دانی که در بدنه محروم جامعه مسلمان، دین البته هویت و ارزش اصلی محسوب می‌شود. بی‌آنکه لزوماً از همان دین آگاهی کافی وجود داشته باشد؛ بگذار ما مثالی ساده این بحث را تمام کنیم: بی‌شک در میان بانوان همواره تحصیلاتی دارند، بانوان هستند که گرایش‌های مذهبی داشته باشند، اما آیا تو به عنوان نمونه می‌توانی بگویی که حاشی یکی از آنها در میان بنیادگرایان اسلامی، عزیمت‌ها انجام تو شده باشد؟

و اینکه، می‌خواهم اگرانی دیگر خردم را هم بپرسم. اشارت‌ها، بگیریم می‌خواهد تو را در برابر ده‌های مسلمان دولتهای غربی در آینه که دستکاری هنرهای مصادفا

ریختند. بشنیدم که از پنج ماه پیش، ناگهیب، برکتاً غلبه شکست تا با خشم و باورک لازم، اندکی بعد، سیاه‌ترین سراسیمه‌ها را برای باوران (براسی رقم بزنند، به اندوه می‌گویم و تاریخ سیاسی سراسیمه ما گنجد است که رنگ خضری بدین پرده‌های سنی در میان سازمانهای سیاسی رادیکال چندان گوش شنوائی نداشت!

از آن هنگام تا امروز که این نامه را از تیمی‌دگام برای ترسی نویسم می‌توانم با اطمینان بگویم که دیکتاتوری مذهبی حاکم بر میهن در این پنجاه سال بیشترین ستم شکن را بر باوران ایرانی تحمیل کرده است. اما با انچه سنان سنان ایرانی، در مجارده با این دیکتاتوری مذهبی به گونه‌های کاملاً بی‌سابقه در تاریخ کشورم، پیشرو بردند و قربانی بسیار داده‌اند. در شکلها و امکانات گوناگون: هوش مردان در سازمانهای مترقی سنی، در میدانها و راه‌ها و پس از سرکوب شدن سارمانهای سیاسی و احزابهای پیوسته پندین ساله بی‌شمار که به جر با گشتن دهها هزار قابل تربیت نوشتند، باهم باوران میهنم از حقوق شهروندی خود دست برداشته‌اند. باوران ایرانی به بهای تحمل انواع محرومیتها و تهرینها و جوارانها «حجاب اسلامی» را عملاً پذیرفته‌اند. می‌دانم که این خیر برایتان خالی دردآور است اما برای درک میزان خسارت باوران ایرانی در حکومت ملامت باید بدانم که تنها در طرف مدت یکسال (۱۹۹۳) آنهم در یکی از استانهای کشور (خراسان)، چهار هزار زن خودکشی کرده‌اند... خودسوزی با اثر دگر در مسا دارایی، روان‌زهدک و استبداد سرچشمه دانشگاه تهران، در شمال شهر و با شهر سرگ بر از مراغه، در تاریخ مارس ۱۹۹۴ سوزنه نمادین اعتراض زن فرهنگته ایرانی است.

با همه اینها، من یقین دارم که روزی که دیر است و دور نیست، ازجمله مذهبی، در جبهه‌تی به وسعت غرابانهای بزرگ تهران، از نیروی باوران آزاده ایرانی در تپوش آزاد، شکست خواهد خورد... اینها را می‌گویم تا برتر سادگی که اکثر تو در میرزاده به عنوان مخالف، در روح سا شریعت اسلامی، کرم از سوی گورهای مذهبی شهید به سرگ شده‌ای، در میدان من ازجمله مذهبی در تمام دولت و سنی، دو سال از بهترین مردانان، برهنم را تنها

به جرم سناجانت، سادف حاکمی شهروندی، و نه انظیاز و خنانت با اسلام، نهیب و زندانی و آزاره جیان کرده است. و برای شناخت بیشتر جزون کتوب و مطالبی اندیشی مذهبی اشاره می‌کنم که بیشترین این مبارزان اعدام شده سندان بودند. در زندان نواز هم می‌خوانده‌اند... در این سالها شاعر و نویسنده و هنرمند قربانی دیکتاتوری مذهبی نوز بسیار داشته‌ایم. چه آنها که اعدام شده‌اند، چه آنها که در زندانها با مرگ تدریجی گذرانده‌اند و یا در شمار دو سه میلیون آواره ایرانی به زندان بزرگ تبریز، و محراب روانه شده‌اند، و یک سونه از این شاعران نام که به جرم انتشار دو کتاب شعر در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۱ در تهران در ضرورت و ستایش آزادی و نطرت از دیکتاتوری (و نه توهین به اسلام) مرتکب شده‌اند. اعدام نیروهای اسلامی برای دستگیری‌ام به خانه‌مان ریخته‌اند که من پیشتر از آنها گریخته بودم. خانه و کتابخانه‌ام را، مسافره کرده‌ام و دستگیر شده‌های بسیارم شارد شده‌اند. و در تبریز ناگهیب از مرگ مستور، ناگهیب، به تبریز رفتن شام و عصر نویسنده‌ام «روان» روز در سوز و گریز با ارتجاع مذهبی به قربانان معلم ولایت فقیه پیوسته است. و تو در سوز می‌زوانی و شایسته است که شاعران و نویسندگان و هنرمندان تبعیدی هم میهنم را بی‌بسی ما آنچه‌ها را که بر میهنم رفته است، پیشش و کاملاً از آنان بشنوی. در این نامه، به ویژه از حال و روز باوران میهنم برایت گفتم تا هم حش را از تو کرده باشم و هم تو بدانی که امروز در تمام مدای حقوقی پادسال شده زنان ایران نیز قراو گریخته‌ای! پایت استوار و دست محکم و زیبات گشاده باد!

می‌بینی که حرفهایم با تو آشنای زیاد شد که جهانی برای انجالی‌دومی از حودت بی‌آبی ندانند. راستی در آنچه، در آن سردستان بران روشی چه می‌کنی؟ من هفته‌هایی، در بند زندان، در سوزم بودم و روزهای عاشقانه‌های من را می‌شناسم و می‌دانم که دیگر، تو نمی‌توانی همچون گذشته در دکان از «واژه» بهانه‌ها در لسته نویسم. غریب‌ها خورشید گداخته مارونجی را که در این زمان دوری آن به از می‌تواند، می‌تواند و سنی، گمانی است گرفته را در آستان برای و روش میهنم

نقش می‌زد تا آشنا کنی!

بدان خورشیدی که سادف روز بعد، اگر به سر پنجره اشفت را بسته بودی و پردف را کشیده بودی، باهم روزهای گریختگ کتابی بود از باوارش گرم و روشن به تو روزهای بگویی!

و اشک، تو دعش، خورشید، می‌باید خوردن را در آنجا با گرمای خورشید درونت، خورشید جانم، گرم بداری. شاد که در ذرات خون گرم شیمی‌ات چندان خورشید دخیره داری که از خورشیدهای مربوط بی بیاز باشی!

تسویین عزیز!

در آغاز نامه برایت گفتم که نخستین دیدارت در تلوزیون دار را خرد، بخشی از آن احساس و سازند آفرینش‌ها را پیش از این برایت نوشتم. نکته‌ها، باص مانده از آن احساس را هم بگویم و این نامه را به پایان سرم. اگر به به نزل سندی، حکایت همچنان باقی است. برای آن نکته باقی مانده اما احساس دیگری بود احساسی که به یک زندانی قسمی از دیدن سادگی شاد دست می‌دهد. و این احساس، سادگی دوگانه است. احساس سادمانی از دیدار انسانی که با رودوش، سالک و هوای آزادی به زندان می‌آورد حال و هوایی از محسلی که زندانی قسمی سادمانی از آن محروم مانده است. و همزمان غبار انجومی سنگین، پرتو این سادمانی زودگذر را می‌زداید، احساس رمدانی شدن انسانی دیگر!

شعبه بوده برای ما سادگی‌ها همچون زندان است. اگر به این زندان به آسودگی جبران باشد. من تجربه زندان را سالها و بارها به خاطر انتشار کتابهایم در سالهای پیش از انقلاب دانسته‌ام. و اکنون دوازده مدالی است که این زندان تربیت را تجربه می‌کنم. برای ما سربازان حرفه‌ای آزادی نیز در این دوران پراکنده‌ای خانواده بزرگ بشری در دهکده کوپه‌ها، چران، برای خوه مومنی داریم. غربت، بیون مانست!

با اندکی در چشم و لختی در لب می‌گویم!

تسویین عزیز!

به بهیید و تربیت بسادگی‌ها خوش آمد!

●

تسویین عزیز!

تسویین عزیز!

سرپرست کیهان‌پناه) استاسی است. عتی قهرمان فیلم «مشورت در حیات مطهر» (۱۹۶۶) که با هر جا می‌رود تجاوز و تخیل زنان همراه است، و برای ساختن لقب «دو روز دو شب» را به دست آورد، از این نمانده است (۵).

پس از آن که کسی بگوید ژانیه‌ها مردمان هرزه و غیراخلاقی‌اند بایستی خاطر نشان کرد که از لحاظ سیاسی، اوشیما چندان هم نادرست نمی‌گویند. و به همین لحاظ است که تجاوز جنسی را به سمایه‌نار خردی که بی‌مباری است، می‌بیند. البته مورد نظر او را شاید بتوان پس از توضیح داد که هر جامعه، لایق پرهیزگاران و احترامی است که دارد، زیرا آنان را در پیش خود می‌آورد و در پیش می‌آورد، جامعه، پیش از هر بزه‌نگار و حاشه‌نگاری، به آن کم‌گردد و سرافراز است. در واقع، می‌شود گفت که او از این هم پیشتر می‌رود و وقتی که بزه و جنایت را به منزلت تمام می‌آورد، سرافروزی می‌بیند، که محروم از قدرت سیاسی نمی‌تواند، اگر کار باشد، و آزادی خود را با یک‌شتراند. به عبارت دیگر، بزه و جنایت به اندازه‌ای حاشه‌نگاری بی‌واسطه است. سرافروزی از سیاست است. احترام کسی هم بخشی است از بزه و جنایت جزایی که بخش و بخشند. در زمینه رسانه‌های آذین و سرگرم‌کننده دارد، آیا نشانه سربیدی سیاسی است؟ به نظر می‌رسد که در موارد چنین است.

بیرمسی فوق‌العاده‌ای که در مطرح‌های نمایش، با آمادگی روی چوب مربوط به فرمان سزادهم ژانیه می‌بینیم، یا عنوان «تیلیس» بسیاری از تصاویرهای تابوگی، تجلیل از ضدقهرمانانی است که در نمایشنامه‌های بسیاری از نویسندگان ژانیه ظاهر می‌شوند. مضمون و یا پیام آنان را به شیوه‌های مختلف می‌توان تعبیر و تفسیر کرد. یکی از تعبیر این است، که در تحلیل در آثار، جامعه‌شناسی داستان، پرده‌های قلم‌نار هر عملی نشان‌دهنده است. اصولاً ژانیه درباره اجتماعی دارد که مذهبی و بازاریان، تخیل و در ۱۹۶۰، خیال‌پردازی، فرو رفتن امر، ندارد. در واقع، فاشترین گریز امر، شده جامعه سرگرمگر است. تعبیر دیگر این که رنج و کشتی، به سادگی و افراط در زمینه‌های گوناگون در اوایل قرن نوزدهم، اواخر قرن سزادهم، دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۶۰، واکنش جامعه است که در کردار و ناطقهای بزرگ اجتماعی بالا و پایین می‌رود. حال، این که تاریخ، زمان و آواز و شبیهان ذکر کردیم، ساز با عراضی که در قرن

می‌توان گفت، است. سادگی می‌کند.

این دو تعبیر را با اندازهای می‌توان در داستان، آواز، تعبیر و تفسیر دیگری هم می‌توان داشت. به این معنی که ژانیه، اجتماعی ژانیه به دوری است. شاید که جمله به سوهان اجتماعی، تنها راه سرکشی و نبرد نفسی می‌شود. ژانیه ملی حکومت مسئله «توگو گلاوه» از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷، طول کشید. در ۱۹۶۷، یک دولت ریسی، با «میشو سگویی» به صورت یک دولت، جاسوسی و جاسوسان درآمد هرگونه مخالفت سیاسی را کرده خواست و قدرتمند دستگاه، در ۱۹۶۵ بود. سرچشمه‌های دستگاه حکومت هم‌جا گوش جوابانده بودند. «هپون» در شانزدهم می‌تواند. گذرک اجتماعی به وسیله ۱۹۶۰ کردن نسبی، جنبه‌های زندگی مردم از خانه نمود آرایش و مسی نحوه نردن مردم، اعمال می‌شد. برای مثال، هواکش، آنتن و بیزه سوارهای بود. در تمام مضمون سیاری از نمایشنامه‌های تابوگی در زمینه اخبار اجتماعی، ادبیات، موهوبی بودند که در واقع، بزه‌نگاری و خلافکاری اینی مخالفت با «دولت ژانیه» را تجلیل می‌کردند.

حالبا گفته می‌شود که فقط از جادو سرزمین که ژانیه‌ها مردمی مذهبی هستند، و ساری، مکتب یا حکومت در جامعه ژانیه تابع بود و شاهزاده مذهبی نیست. به این ترتیب، می‌شود نتیجه گرفت که حیات امر، چون «ژانیه» دوست یا نویسنه بی‌نوبت علیه نهادهای قوام گرفته، همانند در ژانیه ندارد. اما شاید داشته باشند. جدا از دوره نسبیاً کوتاه امپراتوریسی، حضور یک کلیسای رسمی در ژانیه، آثارها به چشم می‌آید. اما، اتفاق و قانون به منزله ابزار کار، سیاسی بودند و امروز هم تا اندازه‌ای هستند.

شاید دوست داشته، که نظام اجتماعی ژانیه امروز را که در فیلمهای اویشا بارتاب دارد با موقعیت این کشور در دوران «توگو گلاوه» مقایسه کنیم. دیگر مسئله خواست سادگی، یا قوانین طبقاتی، یا آزادی رسمی از دنیای خارج وجود ندارد. ژانیه سادگی، مکتب ۱- «کارتوگ» و مردم‌سالار است. آزادی مطبوعات و غیره وجود دارد. با توجه، سران، دهه که چرا مسئله ذهنی نشان دادن سکس و خشونت در فیلمها، ریشه در سرخوردگی شده، سیاسی دارد. ماضی اندیا را می‌توان در فیلمها و نوشته‌های خود او ردیابی کرد. و در آن که در چه زمانی، به جریانی رخ داده که او به آنها رسیده است.

در سال ۱۹۶۰، اویشا هنوز می‌توانست در

آورد. آندون، شبی و ... در ژانیه، با سرانیت بنویسد. که این فیلم، سلاح سازنده سران است. اما، امروز، به ندرت می‌تواند این سران سازنده‌های سیاسی را باز کند. در «توگو گلاوه» به کار برد فیلم سزادهم، در واقع نشانده بود از جادو، «سوی» بود. از سادگی حکومت ژانیه در زمینه سیاست دانشجویی، فضا و محیط سیاسی، عجز و شکست، کلی جناح چپ به منظور جلوگیری از سرریزیدن پیشانی ژانیه و آمریکا در سال ۱۹۶۰ را آشکار کرد «کیتی» سخت و زار، وقت از معاون وزارت، سابع جادو، ملی جادو، جادو (دولت) توانست با دور، فشار و تسلیم، پیشانی اینی را به «سوی» جادو، ژانیه برساند. این جریان، رخدادها با همه قاطع در سادگی، دوران پس از جنگ، به شمار می‌رفت که برای همه شور خود را بر زندگی می‌دید. جیبهای ژانیه نسل اویشا، پیش از این، هیچوقت این همه مردم به منظور اعتراض علیه سادگی سزادهم، بدون تریخه بودند، و بعد از آن، هم هیچوقت، این نماند. از مردم ژانیه، دست به چنین کاری نرزد. اعتراض جمعی سرور که در سال ۱۹۶۰، صورت گرفت ادبسی یا نادرستی نسبی، این پیمان هرچه بود، آخرین چالش جدی و دو در ویسی ساهرانه در راه و انحصارطلبی واقعی و با نفوذ قدرت گروه خواست متشکل از سرورکارها، مساجیان، تاریخ، و سیاست، توان محافظه‌کار بود.

جریان داستان، یا سحر، کورم نحوه استدلال این فیلم با اندازهای درازگو، سران، مردم، یک ازواج مسلمان می‌گیرد. ملی مراسم سزادهم، نتوانش جنبش دانشجویی، در تکرار، در به‌تاریا و در حضور افراد سادگی، مردم ازواج، و همی سحر انگشت انیم روحی از دوران گذشته، مطرح و بیان می‌شود. این اثر سینمایی، فیلم عالی بود با جاذبه محدود سرزادهم، اما، روشی استوار و ... در آن، آندون، ریشه را آشکار، سادگی و نگران کرد که نمایش فیلم را شوقند و روانه پایکایی کردند. اویشا این کار را «قتل سادگی» نامید. در این باره، سزادهم، «سادم را همان عاملی گشت که کامیابینگو و آسانوایه پیرو را از زندگی ساقط کرد. و من با سادگی مراد، انحراف می‌کنم»

«کامیاب» چند داستینی دختر بود که ملی سرخورد «سزادهم» بین دانشجویان و پلیس، شد. شورش در جریان تظاهرات، شد پیمان اینی سال ۱۹۶۰، زیر دست و پای تظاهرکنندگان، شدن از راه، که به «کیتی» شد. آندون، رهبر عزیز سرسیلیت، ژانیه بود که در همان سال توسط یک دست راستی امرایی از با ارتد،

است. اما زندگی روانی انسان بی هیچ بعدی ادامه ندارد. و پسندگونی و پسندگانی آن آدمی را به راهپایانی متفاوت می کشاند. خواب واقعی آنکه بازجو و زندانبان می شود نه تنها در مجرای حفظ زندگی خود و خلاصی از شکنجه و مرگ است بلکه در قدرت شریک میشود و "تأمین" کسب میکند. او با اسخاله خود در قدرت از تمامیت خویش دست می شوید. از فردیت خود صرف نظر میکند. شخصیت روانی خواب واقعی به زور می که از آن فراموشی و منس فرد "مازوخیست" می دهد نزدیک میگردد: «در مازوخیزم هادی فرد اساسی از تنهایی و بی بقدری است که خارج از توان می باشد. شخص کوچکش میکند تا با از دست دادن نقش فردی (از لحاظ روانی نه فیزیولوژیک) بر این احساس پیروز شود». فراموشی می کند که آرزوی او به ما رشد احساسات مازوخیستی چگونه "تأمین" خود را بعنوان یک فرد از دست می دهیم. از آزادی خود دوری می کنیم. ولی در عوض با شریک شدن در قدرتی که ما را می یلمد امنیت و ضروری تازه بدست می آوریم و همچنین در مقابل شایعه شکی امنیت پیدا می کنیم. او نتیجه می گیرد که فرد دچار مازوخیزم از قبل نامردم گرفته. از قبل مسئولیت نهایی آنچه عاقبت بر او می رود. از قید انتخاب نوع راهی که باید در پیش گیرد و از قید استه در مشورم زندگی شاکت کند. و بداند. واقعا چه کسی است نجات می یابد. جواب به تمام این سئوالها در رابطه شخص و قدرتی که خود را به آن پیوسته است نهفته. این او گیت و مشورم زندگیست چیست توسط آن کل بزرگتر که در آن غرقه شده مشورم می گردد» (۲).

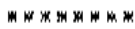
در داستان کوتا "مراوی کافر" است (۳). نسیم خاکسار که خود زندانی سیاسی بوده و فغانی زندان را می شناسد. اسخاله مازوخیستی زندانی سیاسی به "تواری" را در سئوال زندان بیان میکند: «بگذار احساس کردم سنگ شدم. سنگ نه به فغانی میوانی هار. نه! سرعکس عروانی معلوم و بدبخت».

اما زندانیهایی که نمی سواهند و نمی سواست به چنین راهی گام نمی زنند. باز تمامی رنجهای مبارزه برای حفظ "خود" انسانی شان را در دوش دارند. م رها در دختر دوم خانمات خود از این مبارزه صرف می زند. او با تلخی از تعجبم خود برای "نغاز خواندن" می گوید و از همه آن تردیدها و عذابهایی که چنین تعجبم می بر او تحمیل می کند. از کابوسی که در آن از

مرگ گریخته می آنکه میلی به زندگی کردن در او وجودش: «من در نابومس مرگ. از آن فراد کردم. آنهم در شرایطی که از زندگی اساسی بیزاری می کردم. در خود احساس زبونی می کردم و آن را هرپاد که برای نغاز ضم می شدم بیشتر احساس می کردم».

م رها امروز که به گذشته می نگرند و می پوشد خود را «مداومت کند». نام آن را تنها یک تسلیم می گذارم. هنگام یادآوری اینکه زندانبانان امتناع او را از غذا خوردن "استعداد" غذا ملتی کرده اند با روشی زبونی تلخی می گوید: «در آن روزها نه چندان توانی در خود داشتم و نه اعتراض می نمودی. در حقیقت اعتراض من که با پاس هم توأم بود اعتراضی بود به همه چیز. به زندگی. به سرنوشتم. و از همه بیشتر بخودم».

جنگ رها با "خود" اثر. در حقیقت عنایت مبارزه آدمی است در مسیر شدن. در مقابله و درکنش و واکنش با نیروهایی که به زندگی و هستی انسان تسل می دهند. هدایتش می کنند و سرنوشت او را تعیین می کنند. زندان سیاسی - جانی است که در آن انسان بیش از هر جای دیگر در قلمرو آبر و با آرزو قرار می گیرد و در دست سبیل دلیل بیش از هر جای دیگر در مقابل "خود" قرار می گیرد و جنگ "بودن" و "شدن" با اشکارترین شکل منجلی می گردد. اما خانمات رها. شرح مسیحات مبارزه هوانات درونی اش. که از آن خسته تر است. او سواناهاها. روح بشر. ویکتر فرانکل در تحلیل خانمات خود از اردوگاههای مرگ. آن را زبان دیگری بیان میکند: «تجربیهایی اندوخته شده در زندان اردوگاهی نشان می دهد که بشر حق گزینش مثل را دارد. بشر می تواند حتی در چنان شرایط هولناک فشارهای جسمی و روحی. آزادی معنوی خود را حفظ کند. همه چیز را می توان از انسان گرفت مگر یک چیز! آخرین آزادی بشر را در گزینش رفتار خود در هر شرایط موجود و گزینش را. خود» (۴).



پانویس:

- (۱) ماس اشپرس نقد و تحلیل جابریه. ترجمه کرم فهدم انتشارات دماوند تهران ۱۳۶۲
- (۲) اریه فرام گریس از آزادی. ترجمه داود حسینی. تهران ۱۳۶۳
- (۳) نسیم خاکسار "مراوی کافر" چاپ شده در چشم انداز شماره (۵) پاییز ۱۹۸۸
- (۴) روزگار انسانی انسان در جستجوی معنی (پژوهشی در معنی درستی)

چند کلمه درباره م. رها از زبان خودش

سریسده کتاب «حقیقت ساده» در سئوالی در «واس» شب ایران. ۹۰ در سال ۱۳۷۲ در تیسر وین. برگزار شده بود. خود را چنین معرفی کرده است:

«فعالانهای سیاسی خود را از زمان دانشجویی طبقه دبستانوری شاه آغاز کردم برای باز اول در سال ۵۷ دستگیر شدم. پس از شش ماه همزمان با شروع سردم و آزادی زندانبان سیاسی. آزاد گردیدم. بعد از انقلاب ۵۷ با راهی از گروههای مبارکستی همکاری داشتم برای باز دوم در سال ۶۰ به همراه برادره دستگیر شدم. سردم را «سخته» بعد از دستگیری سیربان کردند. در پاییز ۶۹ بعد از ۹ سال بطور موقت از زندان آزاد شدم.»

در باره زندانهای جمهوری اسلامی نوشته اند:

حقیقت ساده، چند اول. از م رها. پاییز ۱۳۷۱. صفحه ۱۶۸.

زندان لوحیدی. ا. پاپا (پروفر اومیا). تالستان ۱۳۶۸. ۶۶۷ صفحه.

قیله آتش در قله مرگ. از خردون کلاسی. اسفند ۱۳۶۷. ۲۱۸ صفحه.

خوب نگاه کنید راستگی است. از پروفر علیزاد.

معرفی کتاب

داستان

* ایستگاه باستیل، مجموعه داستان

مجموعه داستان «ایستگاه باستیل» از مجموعه داستانهای «ایستگاه باستیل» (۱۳۸۰)، نوشته یونسکو، بهار ۱۳۷۴، ۱۱۱ صفحه، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰، انتشارات: نشر آستان قدس، تهران، ۲۰۰۰ تومان، ۲۰۰۰ شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** یازده عویذگه** اثر آریا بهمنی، نشر آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** پایان یک عمر** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** تابستان ساداه** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** چیزی در همین حدود** (مجموعه داستانها) اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** آخسرو خوبان** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** داستان بلند اصریحینی** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** که داستان (مجموعه داستان)** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

مجموعه داستان «ایستگاه باستیل» از مجموعه داستانهای «ایستگاه باستیل» (۱۳۸۰)، نوشته یونسکو، بهار ۱۳۷۴، ۱۱۱ صفحه، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

نمایشنامه:

*** ماهان کوشیار** (نمایشنامه)

نمایشنامه «ماهان کوشیار» اثر آریا بهمنی، نشر آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

شعر:

*** جنگ اسپا** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

خاطرات:

*** خاطرات یک زن توده‌ای** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** حقیقت ساده** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** گذار از بوزخ** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

نقد و بررسی:

*** ما و قیثوا** (مجموعه مقاله) اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

مجموعه مقاله «ما و قیثوا» اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

* تبعیدی‌ها (پرواز که از آن عبور می‌کند)

مجموعه مقاله «تبعیدی‌ها» اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** بعباد یا توبه‌نی** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** چه خواهد شد؟** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** اسناد:**
*** معرفی کتاب (مجموعه دوم)** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** زندان بنان اندیشه** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** تاریخ کشورها** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** زبان بنان اندیشه** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

تاریخ:

*** چین و دولت در عصر مشروطیت** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** مسائل مارکسیسم:**
*** مارکسیسم و تکناتوری** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

مجموعه مقاله «تبعیدی‌ها» اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** سارده طبقاتی** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

*** دربارهٔ بدهب** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

کودکان:

*** کنش** اثر یونسکو، انتشارات آستان قدس، تهران، ۱۳۸۲، ۱۱۲ صفحه، ۶۳ تومان، شابک: ۹۶۴-۳۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰-۰۰۰

واژه نامه انگلیسی - فارسی
برای علوم انسانی
English Persian Dictionary
For Human Sciences
داریوش آشوری
انتشارات آستان قدس
اطلاعات بیشتر از: www.astanqods.com
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
پستال: ۱۳۸۲-۱۱۲
آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۱۲

زندگی مردم از زبان رسانه های دولتی ایران

آموزش و پرورش

ایا مسئولین آموزش و پرورش هم فرزندان مردم را در مدارس که چهار شصت اونس می خوانند ثبت نام می نمایند. تا فرزندان آنها هم با فرزندان مسلمانان و پیشروان ولی نعمتشان دربر خوانند. مدرسه ای واقع در سرانیاپ ملارد چهارشنبه است. و کسب معمولین در دستار پیام و زمین دور می خوانند و این دوسوزنی است که اگر برق برود ناپارند گار پینک لیک، روشن کند که سال گذشته باعث شد که یکی از دانش آموزان (پادشاه اش بگیرد از این مدرسه چند باری هم فیلم برداری شده این دانش آموز هیچ انسانی سرود نگرفته است

سلام در اعلام شهر کنار شهران نیز مدارس به شصت گزارش شده است.

سلام ۷ آذر ۱۳۷۳

چهار سال دانشمویین چرا شش سال و نیم طول می کشد. باید بگویم با وضع بدآموزی و گران باید هم دوره چهار ساله شش سال و نیم طول بکشند از طرف دیگر خود شما هستید که انواع و اقسام سمیه و سرگردانی و عذاب و آزار دانش آموزان می شوند بدون اینکه برای نفوس آنها فکری بکنید. و اینها هستند که دوره شدن شش سال و نیم طول می کشد نه ششایی که خارج از سبب وارد دانشگاه شده اند.

سلام ۶ آذر ۱۳۷۳

به تعلیم زن که شهرتشان فوت

۵۰ درصد منابع استان اردبیل فاقد سیستم تصفیه مناسب است

با اینکه مدیریت منابع محیط زیست استان اردبیل ۵۰ درصد منابع استان را مستقیم شایسته این استان اعلام کرده و با اسناد و مدارک و طرح های بودجه مرد هستند.

اردی ۶ دی ۱۳۷۳

در حیابان دماوند چهارراه خانانی به طرف خرابان سالانی دولت کاهن هست. به نام اجیرا که تا شرفه شد نقش دارد. این درختان که در بزرگ استرازه شده و سایر چیزهای گونه را شد. دولت می رود و بپایه این چیزها را سرس دارند که بسیار خطرناک است. لطفا تذکر دهید

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

تصمیم قوانین شرعی

بر زندگی مردم

من در ضمن بیژن الملل کارمند هستم. در این اداره برای شرکت در معادله حدیث سره می دهند و اینجا در نظر گرفته اند و بنده طبرتم شده شد و بعضی هم از شرکت در این کار چنانچه این اداره خودداری می کنند این قضا روحیه را آزاردهنده است و در این چنانچه القا می کند این نتیجه شد دفاع بد است

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

رشد بی رویه منابع در شهریار، آراضی و باغهای منقطه را نابود می کند

سرپرست شهریاران عمرگراد، حبیبی اسلامی رئیس اداره آب آوری، شهردار شهریار اعلام کرده است که آب و استخرهای حداثی میزوری، پراکنده باغها و کشاورزی این منطقه را زودتر می کنند. وی شکر شد که بر اثر سرپرست باغها از این کورس از استخر شمر میزوری به شهریار در حال پیشروی است

املاک ۱۴ آذر ۱۳۷۳

آلودگی آب رودخانه لواسان و سد تیان

مدیر عامل سازمان آب شهریار خود را با گردن و دستهای لواسان و آب سد تیان خراب کرده است. سرانجام حسن در این باره تصدیق شده است. تمام مردم شهریار آلوده و با سبزه به بخود کشیده اند. هرگز باسد و سد پروردگار به آلودگی آب رودخانه لواسان و سد تیان و ورود املاحهای حاصله، سستی و دانی به دلیل سد می شود

اردی ۶ دی ۱۳۷۳

اسامی روزهای هفته جانناز اعلام شد

سرپرست شهریار در اسامی هفته جانناز که از روز ۱۰ دیماه لغایت ۱۶ دی در مراسم کشور برگزار خواهد شد. اسامی پیشنهادی و جانناز از اسامی اسلامی روزهای هفته را اعلام کرد که شرح بهل است

شنبه ۱۰ دی، روز جانناز، ولادت رهبری، شصت و یک روز جوانان، تلاش و سازندگی، دوشنبه ۱۲ دی روز جانناز و سازندگی، سه شنبه ۱۳ دی روز جانناز و نیایش با شایع فرهنگ، چهارشنبه ۱۴ دی روز جانناز و سازندگی ملی، پنجشنبه ۱۵ دی روز جانناز، شنبه ۱۶ دیماه ۱۳۷۳ روز جانناز، آواز و حضور در سینه سازندگی شده است

سلام ۸ دی ۱۳۷۳

آموزش و پرورش منطقه ۱۴ توسط مدیران به تمامی معلمان اعلام کرده است که باید در این روزها فرار را بلد باشد و در کلاس نرات قرآن شرکت کند. و اگر آموزش تقسیم باشند برای آنها کلاس آموزشی می گذارند (این در حالی است که در این روزها چند درجه زیر صفر اکثر شرفای معلمان این منطقه حاضر است و در کلاس های سرد دانش آموز و معلم قادر به درس خواندن و دروس دادن نیستند و با اینکه حضوره آنها را تا ۵ روز تاخیر داده اند اما وظیفه اداره

اندیشه و یکی از ساکنین سازل ۲۵۴ دستگاه منابع فولاد اهواز همس این منطقه بطوریکه چینی از شهر اهواز است. بوسی از مخلوط آهن و شیره شیره نراده است. بطوری که همیشه مشکل بالا آمدن فشارخون در کل منطقه و بزرگ شدن اسهال و انتشار زباله ها و غیره را داریم. آیا می توانم انتظار پرورش کودکان سالمی در این شرایط داشته باشیم؟ در واقع شانس آوردیم که به مراسم گرداگونی رسیده ایم. از شهردار و استاندار گرامی تقاضای رسیدگی داریم.

سلام ۱۵ آذر ۱۳۷۳

روشنی با این امر، نسبت به گذشته در کارهای تخصصی ممتاز و به خصوص در زمینه های مهندسی و پزشکی با سرمایه های ملی و غیرمللی در زمینه های مختلف، به عنوان یک سرمایه ملی در نظر گرفته می شود.

سلام ۸ دی ۱۳۷۲

خانه قرآن در کلیه ادارات سطح کشور تشکیل می شود

شماره ۱۳۷۲/۸ دی ۱۳۷۲
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی کرده است.

این خانه ها در تمام ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، تشکیل می شود.

سلام ۹ دی ۱۳۷۲

به سرپرستی که آموزش نمار را طی نکلند کارت پایان خدمت داده نخواهد شد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

این خانه ها در تمام ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، تشکیل می شود.

سلام ۱۵ دی ۱۳۷۲

رای اولین بار ستاد احیای زکوة در تمامی شهرهای استان مرکزی ایجاد می شود

استاد احیای زکوة استان مرکزی، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

روشنی با این امر، نسبت به گذشته در کارهای تخصصی ممتاز و به خصوص در زمینه های مهندسی و پزشکی با سرمایه های ملی و غیرمللی در زمینه های مختلف، به عنوان یک سرمایه ملی در نظر گرفته می شود.

فروشی اجناس با حروف لاتین و تمایز مبتذل جرم است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۱۶ دی ۱۳۷۲

برگزاری مسابقه نماز در سمرقند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۱۸ دی ۱۳۷۲

ناامنی در جامعه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۱۸ دی ۱۳۷۲

ساحل نشینان با بلزر چشم انگار اقدام سارنده مستولان نشسته اند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

روشنی با این امر، نسبت به گذشته در کارهای تخصصی ممتاز و به خصوص در زمینه های مهندسی و پزشکی با سرمایه های ملی و غیرمللی در زمینه های مختلف، به عنوان یک سرمایه ملی در نظر گرفته می شود.

سلام ۲۲ دی ۱۳۷۲

حمل و نقل اظهارات وزیر راه و ترابری پیرامون آزادراه تهران شمال

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۲۶ دی ۱۳۷۲

مشکل کمبود نفت در شهرک راه آهن کرج

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۲۶ دی ۱۳۷۲

سلام ۲۲ دی ۱۳۷۲

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

روشنی با این امر، نسبت به گذشته در کارهای تخصصی ممتاز و به خصوص در زمینه های مهندسی و پزشکی با سرمایه های ملی و غیرمللی در زمینه های مختلف، به عنوان یک سرمایه ملی در نظر گرفته می شود.

سلام ۷ آذر ۱۳۷۲

کمبود و گرانی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۲۶ دی ۱۳۷۲

مشکل کمبود نفت در شهرک راه آهن کرج

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

سلام ۲۲ دی ۱۳۷۲

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، به منظور ارتقای سطح آشنایی و استفاده از اسناد و کتابخانه های موجود در ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، اقدام به تشکیل خانه های قرآن در کلیه ادارات و مراکز دولتی و غیردولتی، کرده است.

کار و کارگری

اشتغال و بیکاری

نمایش گفنی

افزایش کاری اجباری

معاونت اسناد در وزارتخانه ایران حدود ۵۰۰۰۰۰ اسناد وجود دارد و تا به حال هیچ کارگرانی استخدام نشده است. بسیاری از اسنادها به دلیل عدم وجود اسنادسازان و اسنادنگاران در کشور، در حال کشف و استخراج است. این کارها نیازمند سرمایه گذاری در زمینه اسنادسازان و اسنادنگاران است. همچنین باید در زمینه اسنادنگاری و اسنادسازی نیز سرمایه گذاری شود.

مشکلات بیکاری معلولان را رفع کنید

دوستان معلولان بسیار گناه دارم و

توجه داشته باشید که در این کشور معلولان و افراد دارای معلولیت در بخش های مختلف اشتغال دارند. با وجود اینکه در این کشور به دلیل کمبود سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.

معلولان که اساسی ترین مشکل است. استفاده معلولان از اسباب نقلیه و وسایل نقلیه عمومی بسیار کم است. به دلیل کمبود سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.

جمهوری اسلامی ایران ۳ آذر ۱۳۷۳

شماره ۱۵ دی ۱۳۷۳

ادامه بیکارسازیها در ایران

منظر بیرون از برج آزادی تهران. تهران بیابان شده است. تعدادی از نیروی انسانی با امیدوارانه به ماده ۲۷ قانون کار جمهوری اسلامی ایران استوار شده اند. اما هیچ کارگر در تمام ایران بیکار نشده است. به دلیل کمبود سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

با وجود میلیونها بیکار، بیمه بیکاری شامل کمتر از ۴۰ هزار نفر می شود

تا به حال حدود ۵ میلیون بیکار در ایران وجود دارد. با وجود اینکه در این کشور به دلیل کمبود سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

شکایت وسیع کارگران از اخراج

بسیاری از کارگران در سراسر کشور از اخراج شدن خود شکایت کرده اند. به دلیل کمبود سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.

تاریخ امروز آذر ۱۳۷۳

وزیر کار و امور اجتماعی

نیل به رشد اقتصادی مطلوب در گرو جلوگیری از تورم و بیکاری است

وزیر کار و امور اجتماعی اعلام کرد که دولت کشور با قانون بودجه سالانه از مهارت های کارگران و افزایش سرمایه گذاری در بخش های مختلف، بیکاری در بین افراد دارای معلولیت بسیار بالاست. با توجه به اینکه این افراد دارای توانایی های مختلفی هستند و با سرمایه گذاری مناسب می توانند در بخش های مختلف اشتغال داشته باشند. بنابراین باید در زمینه های مختلف سرمایه گذاری شود تا بتواند بیکاری این افراد را کاهش دهد.



خانه کارگر از شرکت، هروا، هصار، زوزیم، یکی از کارگران عنصر، شکایت از شرایط کار این شرکت، گفت: به خاطر وجود سرمای زیاد در فضاهای مختلف، در این شرکت، دچار ناتوانی شده‌ام به نوشته روزنامه کار و کارگر، در این باره، یکی از سرپرستان، خطاب به مجری، گفت کارگران "فیلینگ و استریل" که در خطوط صد در صد همراه با بکار به کار مشغولند، کار بسیار دشوار و طاقت فرمائی انجام می‌دهند کارگران این بخش تماما زرد هستند و با چینه و ماسک کار می‌کنند و اکثر آنها از ناراحتی‌های شدید، استخوانی، رنج می‌برند. وی همچنین گفت که اگر شرط سنی بازنشستگی برداشته شود، بسیاری از کارگران، از دسته می‌شوند و در شب این صورت، هیچ یک از آنها، از ۳۰ سال کار در این محیط نیست. یکی از زنان کارگر که در بخش نور آثار می‌کند، گفت: با توجه به اینکه با نور مستقیم سر و کار داریم دچار سردرد، چشم، ششام و غیر ممکن است که می‌توانم ۳۰ سال در این کارخانه کار کنم. وی خواست که شرط سنی بازنشستگی در کارهای سخت و زیان آور، حذف شود.

کارگر امروز آذومآ ۱۳۷۲

آمار و ارقام

... در سال ۷۱ تعداد ۷۸۰ هزار و ۳۳ کارگاه خدمات عمومی، خانوار در کل کشور به فعالیت اشتغال داشته‌اند. از این تعداد کارگاههای تعمیر وسایل شخصی و خانگی ۳۸ درصد، گرماده ۲۰ درصد، ماشین ۱۰ درصد، تعمیر کفش ۹ درصد، تعمیر و نگهداری فرش و منسوجات و پوشاک ۶ درصد، تعمیر و شانه دوپوشه ۶ درصد، تعمیر ۲ درصد، و سایر خدمات عمومی ۳ درصد گزارش شده‌اند. به گزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران، در سال ۷۱ تعداد ۱۱۲ هزار و ۶۰ نفر در کارگاههای خدمات عمومی خانوار به کار اشتغال داشتند که ۷۲ درصد، درصدها و ۲۵ درصد، درصدها بودند. بررسی توزیع اشتغال در کارگاههای خدمات عمومی خانوار در فعالیت‌های مختلف، بیانگر

آن است که فعالیت‌های تعمیر وسایل شخصی و خانگی، گرماده و ماشین به ترتیب با ۳۶،۳۳ و ۱۱ درصد در رتبه‌های اول تا سوم قرار داشتند. براساس این گزارش آموزش سرمایه کارگاه، کارگاههای، خدمات عمومی خانوار ۱۸۵۳۳ میلیون ریال گزارش شده است. همچنین بررسی میزان سرمایه کارگاه، ازجمله ۱۵۰۰۰ کارگاههای خدمات عمومی خانوار نشان می‌دهد، که از میان فعاله‌های، مختلف، گرماده با ۸۵۶۲ میلیون ریال بیشترین و تعمیر کفش با ۱۰۵ میلیون ریال کمترین میزان سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص دادند.

جمهوری اسلامی ۲۲ آبان ۱۳۷۲

نشریه «نتایج طرح آماری صنعتی سال ۱۳۷۱» منتشر شد

بررسی نتایج بدست آمده از آماری صنعتی سال (۱۳۷۱)، نشان می‌دهد که در سال ۷۰ تعداد ۸۶۸۲ کارگاه بزرگ صنعتی (کارگاههای دارای ۱۰ نفر کارگر و بیشتر) در کشور به فعالیت اشتغال داشتند. بگزارش روابط عمومی مرکز آمار ایران از این تعداد، استان تهران با ۱۸۸۸ کارگاه ۲۳ درصد، استان آذربایجان با ۵۱۵ کارگاه ۹ درصد و استان خراسان با ۴۵۸ کارگاه ۸ درصد به ترتیب، دارای بیشترین تعداد کارگاه بودند. همچنین استان کهگیلویه و بویر احمد با داشتن بیش کارگاه بزرگ صنعتی دارای بهترین تعداد کارگاه بود. در سال ۱۳۷۰ تعداد ۶۳۰ هزار و ۲۰۶ نفر در کارگاههای بزرگ صنعتی به فعالیت اشتغال داشتند که از این تعداد به ترتیب استان تهران، آذربایجان و زنجان، تا ۳۶ درصد، ۱۳ درصد و ۷ درصد، دارای بیشترین تعداد شاغلین در کارگاهها بودند. بزرگ صنعتی و کوچک صنعتی در سال ۱۳۷۰، میزان اشتغال در کارگاههای، کارگاههای کوچک کار می‌کنند. و تعداد ۲۲ آبان ۱۳۷۲

اقدامات و طرحهای

دولت

معاون وزیر کار و امور اجتماعی، سرمایه‌گذاری را به خود اختصاص دادند.

مهر ۲۲ بهر ۱۳۷۲

سرمایه گذاری در صنایع ۶۰ درصد افزایش یافت

اداره کل آمار وزارت صنایع طی گزارشی آخرین آمار مقایسه‌ای موجود، میانه‌های ساله در هفت ماهه اول سال ۷۲ و هفت ماهه اول سال ۷۳ را اعلام کرد. به گزارش روابط عمومی وزارت صنایع بر اساس این آمار در هفت ماهه اول سال ۷۳ تعداد ۲۱۴۸ فقره پروانه بهره‌برداری از واحدهای تولیدی با حجم سرمایه‌گذاری ۱۸۳۰ میلیارد ریال صادر شده که زمینه اشتغال ۶۰۶۷۵ نفر را فراهم کرده است. این میزان در مقایسه با همان مشابه سال گذشته از لحاظ تعداد پروانه‌های بهره‌برداری، ۵۱۶ درصد افزایش و حجم سرمایه‌گذاری ۳۲۹ درصد افزایش داشت.

آبان ۸ آذر ۱۳۷۲

برنامه‌های سازمان بهره‌وری ملی ایران برای آموزش مردم و عمده‌ترین مشکلات صنعتی کشور

... به دلیل این که درصدها بسیار بالاتر از شرکت‌های موجود در کشور را واحدهای کوچک، متوسط و تولیدی دارند، و درصدها شاغلین در این واحدها نیز بالا است لذا به سیاست‌گذاری و تمرکز این واحدها نسبت به قبل بیشتر توجه شده است. طبق آمار موجود ۹۶ درصد کارگاههای، صنعتی کشور کمتر از ۱۰ نفر شاغل دارند که این واحدها ۳۹ درصد، ارزش افزوده کشور را ایجاد می‌کنند و نزدیک به ۲۵ درصد شاغلین در صنعت کشور نیز در کارگاههای کوچک کار می‌کنند.

مصادقات ۲۲ آبان ۱۳۷۲

اقدامات و طرحهای

دولت

وزیر کار و امور اجتماعی :

استان کرمان به یکی از مهمترین مراکز تولیدی و صنعتی کشور تبدیل می‌شود.

وزیر کار و امور اجتماعی گفت: استان کرمان با بهره‌مندی از کشاورزی و صنعتی در استان کرمان این استان را به یکی از بهترین مراکز تولیدی و صنعتی کشور تبدیل می‌کند. وزیر کار و امور اجتماعی همچنین از کارخانه‌های صنعتی رونق دیدن کرد و با کارگران، گفتگو برداشت. ایشان کرمان از نظر معادن در جایگاه سیم قرار دارد، میزان متوسط استخراج سالانه معادن آن، به ارزش ۱۵۰ میلیارد ریال است و در بخش اشتغال، این استان در حدود ۲۰ هزار نفر شاغلند.

... در شهرستان اراک وزیر صنایع طی سخنانی با اشاره به سیاست‌ها و برنامه‌های وزارت صنایع چهارچوب آمار در محدوده برنامه ام اعلام کرد. گفت: ... دانشگاه در سال جاری، به خاطر محدود کردن تسهیلات بانکی توسط بانکون برده سال ۷۳ و سیاست‌های انقباضی که در شده، بانکی اتخاذ شد، نقدینگی واحدها با نگرانی روبرو شد. وی گفت: ما تصمیم‌نمیدگی سراز در بخش تجارت عامل ایجاد اشتغال و تورم است. و اگر این نقدینگی وارد بخش تولید کشور شود، تورم تورم را تشدید نمی‌کند بلکه می‌تواند با تولید بیشتر موجب رفاهیت در بازار شود و قوه‌ها را کاهش داد.

اطلاعات ۱۸ آبان ۱۳۷۲

تجارت صنعت در گروهی افزایش تولیدات داخلی است

وزیر صنایع... گفت، دولت برای حداکثر استفاده از سرمایه‌های ملی، باید بازاری اجرایی قوی در دست نیازند، است. همچنین نعمت زاده همچنین با اشاره به عدم خصوصی سازی گفت: بحث انحصار دارای خدمات، شفاف است، که باید با اشتغال از به‌های ملی آن و با مشارکت در راه‌های ملی، زمینه‌های به‌های ملی آن فراهم شود. وی در ادامه، راه‌های ملی، زمینه‌های، آرزو،

زن وزن ستیزی

مجلسی در امرای مستشاران...
 در این باره...
 در امرای مستشاران...
 مستشاران...
 اسلامی ایران...
 چندی از...
 زنان...
 صندوق...
 می‌شود.

استاد...
 روزی...
 سلام...
 * * *

مشمبری...
 * * *

آپارتاید جنسی

پارک ویژه بانوان در ارومیه

ارومیه...
 بهره‌برداری...
 منطقه...
 آغاز...
 * * *

والت...
 * * *

روسی...
 دانشگاه...
 پزشکی...
 تعدادی...
 بانوان...
 * * *

کجهان...
 * * *

افتتاح مجتمع آموزشی علوم اسلامی کوزل

مجتمع...
 گنجینه...
 جدید...
 تخصصی...
 اهمیت...
 و مشاور...
 زن...
 * * *

اولین دانشگاه مخصوص بانوان

تفصیل...
 نخست...
 نایبی...
 * * *

حجاب اجباری

مجازات عدم رعایت حجاب شرعی

مصادیق...
 شرعی...
 شدت...
 می‌بیند...
 مجازات...
 ۶۶...
 * * *

والت...
 * * *

عذر بدتر از گناه

پوشش...
 عنوان...
 در...
 ارتداد...
 در...
 در...
 و...
 عام...
 سرانجام...
 شمرگی...
 «سازگاری...
 رنگارنگ...
 سازه‌نگار...
 مهر...
 یا...
 حشر...
 * * *

جمهوری...
 * * *

چرا...
 باشد...
 الآن...
 حجاب...
 و...
 است...
 * * *

سلام...
 است...
 الراس...
 * * *

چرا...
 تهیه...
 زانویه...
 باعث...
 * * *

حجاب...
 بانو...
 شایسته...
 مجلس...
 استاد...
 پیشور...
 ۵۰۰...
 ۶۰۰...
 سنگین...
 مطابق...
 کتاتش...
 زمینه...
 لباس...
 لایحه...
 وندیمان...
 * * *

والت...
 * * *

صاحبان هفت کارخانه قمییز

تیرس...
 صاحبان...
 قمییز...
 انجام...
 مراجع...
 مجلس...
 قرار...
 * * *

والت...
 * * *

تشکیل ستاد امر به معروف برای افزایش تولید در کارخانجات

جهت...
 سطح...
 به...
 می...
 کارگر...
 امر...
 کارخانجات...
 فوق...
 کارخانجات...
 بی...
 بود...
 ستادها...
 افزایش...
 و...
 مؤن...
 انجمن...
 * * *

کارگر...
 * * *

مهاجران دانشگاه آزاد اسلامی سا
۵۰۰ دانشجو و ۲۴ استاد در دو شهر
ایران به کار کرد

رهبر پدشکشی سرد استاد امور
حرامان در معاونت فرهنگی دانشگاه
آزاد گفت: اولین هدف ما از تشکیل
این مرکز آموزشی است ما به این
نقشه رسیدیم که اگر شرایط در سطح
دانشگاه از استانیتر استفاده کنیم که
همه آنها دانشجویان محلی باشند
باشند و از جوانان محلی بیایند در
تدریس درجه دوم باشند. می‌توانیم
برای دانشجویان آموزشی هم باشد
ما در دوی حرامان و زمان خوبی
بماند. ما در دوی خود پادرو استاد ما
در نظر داریم که استانی‌ساز هم
زمان خوبی چادری باشد.

۱۳۷۳ دی ۲۳
* * *

نصوه ممرضی زن در کتیب درسی دوره ابتدایی قبل و بعد از انقلاب

دوربین استانی زمان دو دوره است
درسی دوره ابتدایی در سال ۱۳۵۸ در
کشک با سال ۱۳۵۲ قبل از دروس
کاتبی باه است.

در کتیب درسی دوره ابتدایی قبل و
بعد از انقلاب: نسبتاً به آزاد هم
چون از امر بود، تنها به نام زن
انقلابی شناختند.

در کتیب درسی قبل از انقلاب، نقش
زنی بیشتر به اقتضای و شناختی و
اخلاقی بیان داشتند، اما گروه استاد

در کتیب از پس بعد از انقلاب
در کتیب آموزشی که به نام زن و زن
حال انجام کار خارج از منزل نشان
می‌دهد، تقریباً ۱۴ درصد نسبت به
قبل از انقلاب، دانشجو به است.

۱۰ عنوان از ۱۸ عنوان نظری که
در کتیب، در درسی قبل از انقلاب
برای زنان مطرح شده بود، در
کتیب، در درسی بعد از انقلاب، حذف
شدند.

در کتیب درسی بعد از انقلاب، زنان
از جنبه معنایی، آن در کتیب درسی
قبل از انقلاب، آثار را در سال آموزش
فردین نشان می‌دهد، معادله شده‌اند.

اکثری در تفسیر به اجماع شده‌اند که
در کتیب درسی از انقلاب، معادله
و در کتیب درسی نشان داده‌اند. معادله
انسانیت، اخلاقی و در بیان زن در کتیب
تفسیر و تفسیر دانشمند.

زن روز، ۱۴ آبان ۱۳۷۳
* * *

گروه اختتامی برای مسافرت بانوان در قطارها

با حضور رهبر پیشرو بانوان مسافر که
به مناسبت با قطار همسر بنیادین در
هر قطار سفر کتیب اختتامی شده
شده است.

سلام، ۱۵ دی ۱۳۷۳
* * *

فعالیت سیاسی

فرهنگ ملی و سنتی مغایر با اسلام باید از بین برود

امین سیدزاده سالک به نامی رسد
بهی، مایل، اندامی و زوجه به خود
پیدا روز در سیدزاده ارشد تهران
سرگزار شده، مردم به روزی، اظهار
مردم تهران در مجلس شورای اسلامی
و در کتیب - جامعه از دست گرفته، مردم
مردم زن، در هر عصر کتیب به
نشان فعالیت کشورها، پیشروان از
سلام اسلامی، بانوان ما باشد، در سلام
و باشد، از سلام و کتیب ضربه زد.

۱۳۷۳ دی ۳۱
* * *

اخبار، ۱۵ دی ۱۳۷۳، شماره ۱۳۰
سازمان فرهنگی، معیشتی و سیاسی و
سیاسی، ۱۳۷ گرامر سیاسی و شناختی،
فرهنگی استانی از سرانجام‌های بزرگ
ساز سرگشتند همه زن و دور ۱۰۰
اند.

جمهوری اسلامی، ۲۶ آبان ۱۳۷۳
* * *

مردم سرگشتند سلام، آثار ما معنوی
های مذهبی، سیاسی در ورزشگاه
مجلس هزار نفر، از دست سرگزار شده
پار در این مردم کتیب، شناختی و
زادگی و در کتیب انقلابی را در جامعه
ما و مسائل علم و شناختی، تفسیر
پدیده‌ها، مردم، در زمان ما دور
دانش از پس از پیروان انقلاب، اسلامی
شدند.

سلام، ۵ آذر ۱۳۷۳

* * *
اولین سمینار «زن و رسانه‌ها» به
گوشش دفتر امور زنان در تالار
اندیشه برگزار شد. سوتیا پور، مدیر
کارگردان و مدیر رسانه‌های سیاسی،
محبوبه اسلامی، کتیب، چهره زن در
سیما و تلویزیون، چهره‌های انقلابی،
دور از وضعیت، غیر اسلامی و غیر
انسانی است و ما باید زنان را با
سرک اسلامی و الهی آنها در رسانه‌ها
طرح کنیم.

زبان، ۱۷ دی ۱۳۷۳
* * *

زنان حزب الله

رشد روز - مراسم انتشاره ایران، اولین
دوره انتشارات ایران، و کتیب اسلامی
مهاجران دانش آموز، در این کشور
بخت می‌آورند، کتیب، شناختی، شناختی
در اردوگاه کتیب، تنها در زمان در
پشتاد و سرگزار شده.

زبان، ۱۳ آذر ۱۳۷۳
* * *

دریسی، شناختی و فرهنگی روزی
سازگار، صحیح با عنوان، شناختی،
شناختی، در شهر، در شهر، سرگزار
سازگاری.

جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۳
* * *

الگوی زن مسلمان

* مدیر مردم وزیر فرهنگ و ارشاد
اسلامی در مراسم انتشاره دانشگاه
شوش گفت: سواد، حقوق، دانش و
مراعات با پیروی از خود و خود و
قدرت کتیب، کتیب، سواد، دور
از دست، کتیب، فراوانی و کتیب، شناختی
پیدا شده، از اصول عقیده اسلامی
است. در حالی که در مردم، کتیب، تنها
به عنوان «الگوی برای کودکان» شناختی
دانش و یادگیری، دستور به خود،
چراغ.

* رئیس، مردم، شناختی، کتیب، انقلابی
اسلامی، چهره‌ها، دانش را به انجام

رسانه و وظیفه شما است، که با
بالا بردن توان تحصیلی و چشم
پوشش از کارها، جری و شرکت
در مسائل سیاسی، سوادها را که
اسلام، شناختی، شناختی،
بازشناسید و برای گردان این حقوق،
دچار ارقام و تفسیر نشوید.

جمهوری اسلامی، ۳۱ آبان ۱۳۷۳
* * *

آموزش

تمامی زندانیان باسواد شده‌اند

لاهوری رییس زندانبانها و اقامتات
تاسیس و مربوط کشور گفت: ما
پشت ۲۰ درصد از کارها، باز، به
زندانبانها می‌دهد، شناختی، شناختی
معلم، زندانبانها و شناختی،
در شناختی، شناختی، در زندانبانها،
شناختی، در آموزش و شناختی و
سرگزار، شناختی، ۴ هزار نفر زندانی
دانش که ۳ درصد از روز شناختی.

زبان، ۲۰ شهریور ۱۳۷۳
* * *

۴۶ درصد دانش آموزان کشور را دختران تشکیل می‌دهند

وزیر آموزش و پرورش گفت: میزان
تعداد دانش آموزان جمهوری اسلامی ایران
فردین شناختی، شناختی، شناختی و
سرگزار، شناختی، شناختی، شناختی
سرگزار، شناختی، شناختی، شناختی
بافت است.

سلام، ۸ دی ۱۳۷۳
* * *

همسرگزینی

سرگزار ما ولادت، شناختی، شناختی
و شناختی، شناختی، شناختی، شناختی
از او، ۵ هزار مرد و ۴ هزار سرگزار
می‌باشد.
در اندام، سرگزارهای شناختی، شناختی
شناختی، شناختی، شناختی، شناختی
از او، ۵ هزار سرگزار، شناختی،
شناختی، شناختی، شناختی، شناختی
سرگزار، شناختی، شناختی، شناختی

سخن با خواننده

نخستین شماره «نقطه» پیشرونی ثابت. شریه‌ای که می‌خواهد؛ ۱. با دقت و درستی بیشترین اطلاعات ممکن را در زمینه‌های گوناگون زندگی مردم ایران، منطقه ۱، جهان در دسترس شا خوانندگان عزیز بگذارد. ۲. با آوردن پژوهش‌ها، نقدها و بررسی‌ها با هر کرایش فکری، پریش سیاسی در خدمت آگاهی بیشتر به مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی باشد. ۳. تریبونی باشد برای همه کسانی که به رهائی و آزادی و شکوفایی ایران دل‌بسته‌اند و آرزوی جهان بهتری را دارند.

انعکاس سخن و اندیشه‌های متنوع و چه با استثناء در «نقطه» به معنی آن است که به برخورد اندیشه‌ها، پذیرش افق‌های فکری گوناگون باور داریم و انرا شرط حیثیت‌جویی می‌دانیم. «جستن و بافتن و به اختیار برگیردن» راه و رسم «نقطه» خواهد بود.

ما خرد را در حد همان نقطه، در اردوی جی می‌بینیم. چه صراخواد آزادی، برابری و رهائی انسان از هرگونه ستم جنسی، نژادی، قومی، مذهبی، ملی و طبقاتی. چپی که در برابر رورگونی و ستم و استبداد ایستاده‌است و در حد توان خود از ارزشهای انسانی پشتیبانی می‌کند. چپی که هیچگاه سر آشنی با جمهوری اسلامی نخواهد داشت.

و چند کلمه در ساره گرداندگان «نقطه» :

شباری از ما تا پیش از انحلال محفل مارکسیسم، «آخاری نو» از گرداندگان نشریه و سولتن انباری نو بودند و شماری نیز از افقهای دیگر جنس چپ آمده‌اند. «نقطه» سخل پیوستن و نتیجه تلاش مشترک این مجموعه است. نقطه پایان راه تا سامروز طی شده و تقضاً آثار فصل نویسی در فعالیت سیاسی و مطبوعاتی ثابت.

کلاسی هم در مورد این شماره :

نشریه در برگیرنده مسائل روز ایران و مسائل بین‌المللی است و نیز نوشته‌هایی درباره سقولات فلسفی و تاریخی، طرح، یادمان، معرفی و نقد کتاب، نقد سیاسی، تناسب و توازن لازم میان بخشهای مختلف انطوری که باید برقرار نیست. بخش بین‌المللی‌های پایسته خود را نیافت. و یادمان‌ها فضای پوشگیری را بخود اختصاص داد. تا آنجا که ناچار شدیم بخش اخبار سروصد به ابزویون و معرفی فیلمهای نادر را حذف کنیم و برخی از نوشته‌ها و ترجمه‌های خواندنی را به شماره آینده موکول کنیم.

کلام آخر اینکه میدانیم بار مسکونی برداشته‌ایم و راضی دشوار در پیش داریم. اما این را نیز میدانیم که خوانندگان خود را مراحمی داشت و دوستان و صدلان، ما را تنها نخواهند گذاشت. ●

Synopsis of articles in this issue :

1. A YEAR IN REVIEW

Nasser Mohajer

Ten important events Iran faced last year are analyzed including the economic crisis, the Ghazvin upheaval, Shahpour Bakhtiar's tribunal in Paris, the question of religious authority after the death of Ayatollah Araki, the explosion in Imam Reza's sanctuary, the decree on the prohibition of satellite dishes by the Iranian Majlis, and the open letter of 134 Iranian intellectuals.

2. THE TRAGEDY OF HEALTH CARE AND MEDICAL TREATMENT IN IRAN

Massoud Noghrehkar

This article discusses the catastrophic conditions of health care under the Islamic Republic of Iran and the government's neglect of the basic needs of the population. Malnutrition, water shortage, pollution, contagious diseases and the shortage of doctors, clinics and hospitals are among the topics.

3. THE POPULATION PROBLEM AND THE QUESTION OF WOMEN

Mahnaz Matin

The author examines some issues raised by the third UN conference on population in Cairo. She discusses the connection between birth control and women's empowerment, and the position and policies of the Islamic Republic of Iran and its alliance with Vatican in opposition to women's right to birth control.

4. ALGERIA IN A LIMBO OF FIRE AND BLOOD

Khosro Ashtiani

The socio-economic crisis that precipitated the confrontation between an authoritarian and bureaucratic state and an oppressed people is analyzed by Khosro Ashtiani. Particular attention is given to the

fundamentalist forces and terrorist activities.

5. MARX THE PHILOSOPHER OF DEMOCRACY

Nasser Etemadi

This is a glance at Karl Marx's doctoral thesis. In analyzing the relationship between freedom and necessity in the philosophy of nature of Epicurus and Democritus, young Marx constructs his own political philosophy based on the notion of freedom.

6. THE EXISTING AND THE PROMISED ISLAM

Bagher Momeni

Iranian historian Bagher Momeni shows the contradiction between Islam as practiced by the masses of people and Islam as a political ideology. Basing his arguments on historical documents, he argues that, contrary to common belief in the West, Iranians are not religiously biased.

7. WOMEN VEILED AND UNVEILED

Ardeshir Mohassess

Internationally known Iranian satirical artist Ardeshir Mohassess imaginatively depicts of women veiled and unveiled.

8. ON THE VICTIMS OF TORTURE

Farhad Sardari

Sardari wonders whether Iranian activists could have lessened the demoralizing impact of the Islamic Republic regime's particular use of torture and forced public confessions by a better understanding of its use for propaganda purposes.

9. IN WILDERNESS

Hossein Dowlatabadi

This is a tribute to Iranian writer Saidi Sirjani (1928-1994), who died in prison last year of a "heart attack." Dowlatabadi argues that Sirjani was persecuted for his defense of Iranian culture and literature.

10. BAZARGAN: MIRRORING THE RISE AND FALL OF THE IRANIAN NATIONAL BOURGEOISIE

Torab Haghshenas

The first part of this article describes Bazargan's background, education and career, his role in the reformation of Islamic thought, his companionship with Mossadegh, and his cooperation with Khomeini in accepting the position Prime Minister. In the second part the author shares his own political and religious experiences in his relationship with Bazargan.

11. IN MEMORY OF MEHRDAD BAHAR (1929-1994)

Hormoz Muzdak

Mehrdad Bahar was one of the great authorities on Iranian studies, especially pre-Islamic religions and mythology. His life and works are discussed in this article.

12. CHRONICLE OF A CRIME: HOW BIJAN JAZANI WAS MURDERED BY SAVAK

Nasser Mohajer

Nasser Mohajer answers the questions of when, why, where and how Bijan Jazani, the founder of the Marxist Fedayeen organization, and eight of his fellow political prisoners were executed sometime in April 1975 by the Shah's secret police.

13. LETTER TO TASLIMA NASRIN

Nemat Azarm

In his open letter to Taslima Nasrin, Persian poet in exile Nemat Azarm welcomes Nasrin to exile after her escape from Islamic fundamentalism in Bangladesh.

14. ON THE "SIMPLE TRUTH"

Chahla Chafiq

Chahla Chafiq reviews the recently published second volume of M Raha's prison memoirs. She was a prisoner of the Islamic Republic for nine years before leaving Iran clandestinely.

NOGHTEH

Table of Content:

- 1- **A Year In Review**
Nasser Mohajer
- 2- **The tragedy of health care and medical treatment in Islamic Republic of Iran**
Massoud Noghrehkar
- 3- **The population problem and the question of women**
Mahnaz Matin
- 4- **Algeria, in a limbo of fire and blood**
Khosro Ashtiani
- 5- **The Chechens, unyielding people**
Marie Bennigsen Broxup
- 6- **Mexico's financial crisis is political**
Carlos Fuentes
- 7- **Marx the philosopher of democracy**
Nasser Etemadi
- 8- **The existing and the promised Islam**
Bagher Momeni
- 9- **The conspiracy of Modaress and the dethronement of the Quajars**
Yahya Dowlatabadi
- 10- **Women veiled and unveiled**
Ardeshir Mohassess
- 11- **On the victims of torture**
Farhad Sardari
- 12- **In wilderness**
Hossein Dowlatabadi
- 13- **Bazargan, mirroring the rise and fall of the Iranian national bourgeoisie**
Torab Haghshenas
- 14- **In memory of Mehrdad Bahar**
Hormoz Mazdak
- 15- **Chronicle of a crime; how Bijhan Jazani was murdered by SAVAK**
Nasser Mohajer
- 16- **Letter to Taslima Nasrin**
Nemat Azarn
- 17- **On the "Simple truth"**
Chahla Chafaq
- 18- **New books**
- 19- **Clips from Iranian newspapers**

Noghteh (ISSN 1081-2997) is published quarterly by the Noghteh Resources on Iran, Publisher: Behzad Ladbou. Editor in Chief: N. Mohajer. P.O.Box 8181, Berkeley, CA 94707-8181 U.S.A., Tel/Fax: (510)763-6220; e-mail: noghteh@igc.apc.org Subscriptions: \$20/four issues, \$40/four issues for supporting subscription and \$50/four issues for institutions. News, information and analytical articles on current events will be appreciated. Please send us a hard copy of articles along with PC (straight MS-DOS text file without format or printer commands) or Apple disk if typed with a computer. Other materials could be faxed or e-mailed to us.